

۱

# تفسیر باران

سوره حمد و سوره بقره

نگاهی دیگر به قرآن مجید

دکتر مهدی خدامیان آرانی

مجموعه آثار ۵۱/



سوره فاتحه ..... ۱۱

سوره بقره ..... ۲۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پدری برای کسب و کار، وطن خود را ترک گفت و به کشور دیگری سفر کرد. او نامه‌ای برای خانواده‌اش فرستاد. وقتی نامه به مقصد رسید، فرزندان او خواستند نامه را باز کنند و بخوانند، مادر گفت: «عزیزانم! این کار را نکنید، این نامه را به عنوان یادگاری پدر حفظ کنید». آن‌ها نامه را بوسیدند و در جعبه‌ای قرار دادند.

آن‌ها هفته‌ای یکبار جمع می‌شدند و نامه پدر را می‌بوسیدند و به چشم می‌نهادند و دوباره آن را سرچایش می‌گذاشتند. نامه دوم و سوم پدر رسید، با آن نامه‌ها نیز همان کار را کردند. چند سال گذشت و پدر بازگشت، وقتی او به خانه آمد، فقط یکی از پسرهایش را آنجا دید. از او پرسید:

– پسر! مادرت کجاست؟

– وقتی شما نبودید، مادر بیمار شد، ما پولی برای درمان او نداشتیم. حال او بد و بدتر شد و از دنیا رفت.

– مگر نامه‌های من به شما نمی‌رسید؟ من در آن نامه‌ها، پول زیادی برای شما فرستاده بودم.

– عجب! ما نمی‌دانستیم. مادر به ما گفت که نامه تو را ببوسیم و برای یادگاری حفظ کنیم.

– برادرت کجاست؟

– وقتی مادر از دنیا رفت، کسی نبود تا برادرم را نصیحت کند، او هم با دوستان ناباب آشنا شد و سرانجام به زندان رفت.

– من در نامه دوم از برادرت خواستم تا از دوستان ناباب دوری کند. بگو بدانم از خواهرت چه خبر؟

– او زندگی فلاکت‌باری دارد، با پسری که عاشقش بود ازدواج کرد، اما آن پسر، معتاد بود.

— من در نامه سوم به خواهرت گفتم که با آن پسر ازدواج نکند، چرا شما نامه‌های مرا نخواندید؟

اشک از چشمان پدر جاری شد. پسر نامه‌های پدر را آورد و گفت: «پدرجان! غصه نخور! ما یادگاری‌های تو را حفظ کرده‌ایم».

وقتی این داستان را خواندم، سر خود را بالا گرفتم، نگاهم به طاقچه اتاق افتاد، چشمم به کتابی که تو برایم فرستاده بودی، افتاد.

قرآن!

وای بر من! من بارها قرآن تو را بوسیده بودم، اما نمی‌دانستم در آن، چه گفته‌ای و از من چه می‌خواستی؟ من با کتاب تو چه کرده بودم؟ افسوس کسی به من نگفت که قرآن، کتاب زندگی است! صدها کتاب را مطالعه کردم و یک بار، کتاب تو را مطالعه نکردم!

از آن روز، بیست سال گذشت... یک شب تصمیم گرفتم تا برای نسل امروز از قرآن بنویسم، قلم در دست گرفتم و با توکل به تو این کار را آغاز نمودم، هر لحظه از تو یاری خواستم.

تو دستم را گرفتی و مرا بر سر سفره قرآن، مهمان نمودی، روح سرگشته‌ام را از این چشمه معرفت، سیراب نمودی، به راستی که قرآن، چراغ هدایت و مایه سعادت ابدی است.

این کتاب را «تفسیر باران» نام نهادم، «باران» کنایه از وحی است که از آسمان بر قلب پیامبر نازل شد، آری، قرآن، همچون باران بهاری است که کویر روح هر انسانی را سیراب می‌کند.

امروز نمی‌دانم چگونه شکر تو را به جای آورم که توفیق پایان این کار را به من عطا کردی. نمی‌دانم این کار مرا قبول می‌کنی یا نه، اما اگر لطف کنی و ثوابی برای نوشتن این کتاب به من بدهی، من آن ثواب را به حضرت فاطمه علیها السلام هدیه می‌کنم، این کتاب هدیه‌ای است به «مادر مظلوم شیعه»، همان مادری که کوثر قرآن توست.

**مهدی خدامیان آرانی** فروردین ۱۳۹۳ هـ ش

\* \* \*

ارتباط با نویسنده و ارسال نظر: پیامک به شماره ۴۵۶۹ ۳۰۰۰

همراه نویسنده ۰۹۱۳۲۶۱۹۴۳۳ سایت نویسنده: [www.Nabnak.ir](http://www.Nabnak.ir)

## شیوه نامه

در اینجا به شیوه تدوین و ویژگی‌های مهم تفسیر باران، اشاره می‌شود:

\* **اول: سبک دیالوگ:** متن کتاب به صورتی است که گویا انسان امروزی با خدا گفتگو می‌کند. این سبک نوشتار را بعد از نظرسنجی فراوان از جوانان، برگزیدیم و گروه هدف هم در این کتاب، همان جوانان می‌باشند، جوانانی که از ادبیات سنگین متن‌های دینی خسته شده‌اند و به آن هیچ رغبتی ندارند.

\* **دوم: بیان ساده و روان:** تلاش شده است تا از پیچیده‌گویی پرهیز شود و عباراتی که درک آن برای همگان، مشکل است در این کتاب استفاده نشود.

\* **سوم: مکتب تفسیر روایی:** برای تفسیر قرآن، مکتب‌ها و شیوه‌های متعددی وجود دارد، من در این کتاب قرآن را در پرتو احادیث اهل بیت علیهم‌السلام تفسیر نمودم، بر این باور هستم که اهل بیت علیهم‌السلام بهترین مفسران قرآن می‌باشند و ما باید تفسیر واقعی قرآن را از آنان بیاموزیم چرا که پیامبر از همه مسلمانان خواست تا از قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام پیروی کنند.

در تفسیر باران به این مهم، توجه ویژه شده است و همواره نظر تفسیری اهل بیت علیهم‌السلام (که از روایات و احادیث گرفته شده است)، بر نظرات دیگر، برتری داده شده است.

\* **چهارم: پرهیز از ابهام‌گویی:** در تفسیر آیات، نظرات و دیدگاه‌های مختلف بررسی شده است اما از ذکر نظرات بدون نتیجه‌گیری نهایی پرهیز شده است. هر جا که نظرات مختلف بیان شده است، با بررسی شواهد، یک نظر به عنوان نظر نهایی و صحیح‌تر، انتخاب شده است، البته بیان دیدگاه‌های مختلف در پیوست‌ها ذکر شده است.

(برای نمونه به پیوست تفسیر آیات ۱۱-۱۲ سوره «غافر» در جلد دهم مراجعه کنید).

\* **پنجم: استقلال در تفسیر سوره‌ها:** بعضی از آموزه‌ها در سوره‌های مختلف قرآن تکرار شده است. بعضی از کتاب‌های تفسیر، یک آموزه را در یک سوره بیان می‌کنند و در بقیه موارد به آن سوره، ارجاع می‌دهند، من این شیوه را انتخاب نکردم زیرا می‌خواستم تفسیر هر سوره، مستقل از سوره‌های دیگر باشد و کسی نیاز به ارجاع به سوره دیگر نداشته باشد، برای همین ناچار شدم بعضی از آموزه‌ها را تکرار کنم.

\* **ششم: آشنایی گام به گام با قرآن:** گروه هدف این تفسیر، نسل جوانی است که با قرآن آشنایی زیادی ندارد، برای همین در جلد اول تفسیر تلاش شد سادگی متن و محتوا بیشتر مراعات شود تا مخاطب کم‌کم با فضای قرآن انس بگیرد.

هدف این بوده است تا کسی که با قرآن، آشنایی کمتری دارد به صورت گام به گام با آموزه‌های قرآن، آشنایی پیدا کند.

\* **هفتم: گروه‌بندی آیات:** سوره‌های طولانی قرآن را با توجه به فضای آیات آن سوره، به فصل‌های مختلف تقسیم کرده‌ام و در هر فصل، مجموعه‌ای از آیات را که به هم پیوستگی داشته‌اند، بیان نموده‌ام.

\* **هشتم: ذکر مستندات:** مخاطبان خاص که نیاز به مستندات کتاب دارند، می‌توانند متن عربی مستندات را که در آخر کتاب آمده است، بیابند، البته متن مستندات به صورت خلاصه آمده است، هر کس که یک جمله از متن‌های عربی را در نرم‌افزارها جستجو کند، به راحتی می‌تواند به همه متن دسترسی پیدا کند، برای همین از ذکر همه متن خودداری شده است.

\* **نهم: منابع اصلی و عربی:** بیشتر منابع معتبر علوم اسلامی به زبان عربی می‌باشد، بنابراین بیش از ۹۵ درصد منابع استفاده شده در این تفسیر، کتب عربی می‌باشند.

\* **دهم: مراجعه به تفاسیر:** برای درک بهتر فضای آیات به بیش از چهل کتاب تفسیری (شیعه و سنی) مراجعه شده است، در مواردی که بین شیعه و اهل سنت اختلاف وجود دارد، نظر شیعه بیان شده است.

(برای نمونه به پیوست تفسیر آیات ۳۰-۳۲ سوره «ص» در جلد دهم مراجعه کنید).

\* **یازدهم: بررسی احادیث:** در میان کتاب‌های حدیثی، بعضی از احادیث ضعیف به چشم می‌آیند، سعی کردم که این احادیث شناسایی شود و از اعتماد به آنان، پرهیز شود.

(برای نمونه به پیوست تفسیر آیه ۷۸ سوره «غافر» در جلد دهم مراجعه کنید).

\* **دوازدهم: پیام کاربردی آیات:** تلاش کردم پیام فردی و اجتماعی آیات برای انسان امروزی بیان شود و نگاه کاربردی به آیات وجود داشته باشد، برای مثال در ماجرای «ذوالقرنین» نکات کاربردی برای زندگی امروز بیان کردم.

(برای نمونه به آیات ۱۰۱-۹۲ سوره «کاف» در جلد ششم مراجعه کنید).

امید است که این کتاب، گامی جهت آشنایی بیشتر جوانان با معارف قرآن باشد.

سوره فاتحه

### آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مکی» است، یعنی قبل از هجرت پیامبر به مدینه نازل شده است. تذکر این نکته لازم است: سوره‌های قرآن به دو گروه تقسیم می‌شوند: سوره‌های مکی و سوره‌های مدنی. سوره‌های مکی همان سوره‌هایی هستند که قبل از هجرت پیامبر به مدینه نازل شده‌اند. سوره‌های مدنی، همان سوره‌هایی هستند که بعد از هجرت پیامبر به مدینه نازل شده‌اند.<sup>(۱)</sup>

۲ - «فاتحه» به معنای «آغازگر» می‌باشد، این سوره را به این نام خوانده‌اند، زیرا قرآن با این سوره، آغاز می‌شود. این سوره را سوره «حمد» هم می‌خوانند.

۳- موضوعات این سوره چنین است: یکتاپرستی، حمد و ستایش خدا، عدل خدا، قیامت، نبوت، طلب هدایت از خدا...



فاتحه: آیه ۱ - ۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿١﴾ الْحَمْدُ لِلَّهِ

رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٢﴾ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿٣﴾

در آغاز هر کاری نام تو را بر زبان می آورم، می دانم هر کاری که با نام تو آغاز نشود، با موفقیت به پایان نمی رسد.

برای موفقیت کارم به سایه لطف پناه می برم و از تو یاری می خواهم، در آغاز هر کار به یاد مهر و محبت هستم. مهربانی تو را یاد می کنم، تو خدای مهربان و بخشنده هستی. تو در دنیا مهربانی خود را به همه انسان ها ارزانی می داری، انسان های مؤمن و کافر از نعمت های تو بهره مند می شوند و روزی تو را می خورند، اما در روز قیامت مهربانی تو فقط برای مؤمنان خواهد بود. تو را ستایش می کنم، می دانم نعمت های زیادی ارزانی ام داشته ای، تو خدای خوبی ها هستی.

در مقابل همه نعمت‌ها، تو را ستایش می‌کنم، پروردگار جهانیان هستی. اگر خوبی و زیبایی ببینم و آن را ستایش کنم، در واقع تو را ستایش کرده‌ام، زیرا همه خوبی‌ها و نیکی‌ها از آن توست، همه ستایش‌ها به تو برمی‌گردد. تو را ستایش می‌کنم و می‌گویم: «الحمد لله».

معنای این جمله چیست؟

هر کس که خوبی‌هایی دارد، آن خوبی‌ها از خودش نیست، بلکه تو این خوبی‌ها را به او داده‌ای.

تو مهربان و بخشنده هستی، گناهان مرا می‌بخشی، بارها مرا بخشیده‌ای، مهربانی تو را هر لحظه احساس می‌کنم، من معصیتت را می‌کنم، اما تو روزی‌ام می‌دهی و هرگز ناامیدم نمی‌کنی. وقتی به تو پناه می‌آورم، مرا پناه می‌دهی، دلم را نمی‌شکنی، توبه‌ام را می‌پذیری... هر چه زیبایی به ذهنم می‌آید درباره تو می‌گویم، تو را ستایش می‌کنم که تو سرچشمه همه خوبی‌ها هستی.

\*\*\*

فاتحه: آیه ۴

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ﴿٤﴾

هرگز روز قیامت را فراموش نمی‌کنم، روز بزرگ رستاخیز! روزی که همه زنده می‌شوند و برای حسابرسی نزد تو می‌آیند، تو خدای روز قیامت هستی! همه کاره آن روز، تو هستی.

اکنون که باور دارم روز قیامت در پیش است، باید از همه بُت‌ها جدا شوم و فقط تو را پرستش کنم و فقط از تو یاری طلبم!

\*\*\*

فاتحه: آیه ۵

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ﴿٥﴾

می دانی دلم مجذوب قدرت‌ها و زیبایی‌ها می‌شود و ناخودآگاه به سوی آن‌ها جذب می‌شوم، اما تو به یادم می‌آوری روزی را که همه این قدرت‌ها نبود شده‌اند و آن روز فقط تو هستی که قدرت داری! روز قیامت را می‌گویم! آن روز همه کسانی که به سویشان رفتم و آن‌ها را بُت خود قرار دادم، زبون و خوار می‌شوند، آن روز چقدر نزدیک است! وقتی که من از همه ناامید شوم.

فقط تو هستی که همیشه بوده‌ای و خواهی بود، پس فقط تو را می‌پرستم و از تو یاری می‌خواهم.

خوب می‌دانم اصل همه بُت‌ها، بُتی است که درونم هست، باید در هراس باشم از اینکه نفس من، بُت من شود، تا خودم را نشکنم نمی‌توانم به سویت بیایم. باید دل خود را از عشق به خود خالی کنم، در دلم باید فقط محبت تو باشد، مبادا خودپرست باشم! از هر چیزی که بخواهد جای تو را در قلبم بگیرد، دور می‌شوم، دل من حرم تو است، در این حرم باید فقط یاد و محبت تو باشد. (۲)

لحظه‌ای باید فکر کنم! به راستی به یاری چه کسی دل بسته‌ام؟ اگر تو نخواهی، هیچ کس نمی‌تواند برایم کاری کند، هر کس که قدرتی دارد، از تو دارد، پس آیا بهتر نیست در مشکلات، فقط از تو یاری بخواهم و تو را صدا بزنم که تو صدای همه بندگان را می‌شنوی و آنان را یاری می‌کنی.

\* \* \*

فاتحه: آیه ۶

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿٦﴾

دستان خود را به سویت گرفته‌ام، چه می‌خواهم؟ بزرگ‌ترین حاجت من چه باید باشد؟ به چه فکر می‌کنم؟ از تو چه می‌خواهم؟  
خودت به من بگو از تو چه بخواهم!  
از عمق وجودم چنین فریاد برمی‌آورم: «بارخدایا! مرا به راه مستقیم هدایت کن».

باید از تو راهنمایی و هدایت بخواهم، باید از راه‌های انحرافی پرهیز کنم، اگر می‌خواهم به سعادت برسم باید فقط در راه تو قدم بردارم، راهی که مرا به رضای تو می‌رساند.

بعضی‌ها می‌خواهند به سوی تو بیایند، اما راه را بیراهه می‌روند، آن‌ها هرگز رستگار نخواهند شد.

آن روز را به یاد می‌آورم که عیسی علیه السلام برای مردم سخن می‌گفت، مردی رو به او کرد و گفت: «من چهل روز با خدای خود خلوت کردم، روزها روزه گرفتم و شب‌ها نماز خواندم، هزاران بار خدا را صدا زدم، اما او جوابم را نداد».

عیسی علیه السلام تعجب کرد، چرا تو حاجت این بنده خود را ندادی؟ او می‌خواست بداند چه رازی در میان است، به او چنین سخن گفتی:

— ای عیسی! اگر او تا آخر عمر هم دعا می‌کرد، دعایش را مستجاب نمی‌کردم!

— برای چه؟ مگر او چه کرده است؟

— اگر او می خواست صدایش را بشنوم، باید از دری می آمد که من آن را معرفی کرده‌ام. تو را پیامبر و نماینده خود روی زمین قرار داده‌ام، او به تو اعتقادی ندارد، چگونه می شود که من دعایش را مستجاب کنم در حالی که می دانم در قلب خود، به پیامبری تو هیچ اعتقادی ندارد؟<sup>(۳)</sup>

\*\*\*

فاتحه: آیه ۷

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ

وَلَا الضَّالِّينَ ﴿۷﴾

می دانم راه مستقیم، همان راه محمد و اهل بیت علیهم السلام اوست، باید پیرو آخرین پیامبر و جانشینان او باشم. راه مستقیم، همان راه علی علیه السلام است، با ولایت او و ولایت فرزندان معصوم او می توانم به تو نزدیک و نزدیک تر شوم.<sup>(۴)</sup>

امروز هم مهدی علیه السلام امام زمان من است، پیشوای من است، باید او را بشناسم، تو از من خواسته‌ای تا ولایت او را قبول کنم و پیرو او باشم، او نماینده تو روی زمین است. اگر به سوی او بروم به هدایت، رهنمون می شوم و سعادت دنیا و آخرت را از آن خود می کنم.<sup>(۵)</sup>

راه مهدی علیه السلام راهی وسیع و واضح است و در آن هیچ ابهامی نیست، با پیمودن آن، می توانم به سعادت و رستگاری برسم.<sup>(۶)</sup>

مهدی علیه السلام نور تو در آسمان‌ها و زمین است، او مایه هدایت همه است، رهبری است که همه را به سوی تو راهنمایی می کند، اگر هدایت او نباشد، هیچ کس نمی تواند به سعادت و رستگاری برسد.

هر کس می خواهد به سوی تو بیاید، باید به سوی مهدی علیه السلام رو کند، فقط از راه او می توان به تو رسید. هر کس با او بیگانه باشد، هرگز به مقصد نخواهد رسید. (۷)

\*\*\*

این گونه دعا می کنم: «خدایا! مرا به راه کسانی که به آنها نعمت داده ای رهنمون کن!»، پیامبر و جانشینان او، بندگان خوب تو می باشند و به آنان، جایگاه بزرگی داده ای.

دیگر وقت آن است این خواسته مهم خود را هم بیان کنم: «خدایا! مرا از راه کسانی که به آنان غضب کرده ای دور کن، مرا از راه کسانی که گمراه شده اند، دور کن».

به راستی تو به چه کسانی غضب کرده ای؟ تو با کسانی که با مهدی علیه السلام دشمن هستند، دشمن هستی، دشمنان مهدی علیه السلام به خشم و غضب گرفتار شده اند. آری، هر کس از مهدی علیه السلام پیروی کند، بهشت جایگاه اوست و هر کس با او دشمنی کند، آتش دوزخ سزای اوست.

گروهی از مردم، مهدی علیه السلام را نمی شناسند، آنان گمراهند، پیامبر فرموده است که هر کس امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت می میرد.

بارخدایا! از تو می خواهم راه مرا از کسانی که دشمن اهل بیت علیهم السلام می باشند جدا کنی! (۸)

\*\*\*

سوره فاتحه را خواندم و «اصول دین» را این‌گونه برای خود بازگو کردم:

\* اوّل: توحید

فریاد توحید برآوردم، نامت را بر زبان جاری کردم، از همه بُت‌ها جدا شدم و به سویت آمدم.

\* دوم: عدل

تو را بخشنده و مهربان خطاب نمودم، دو بار تو را با این دو صفت خواندم، به راستی چه می‌خواستم بگویم؟ اگر تو را مهربان و بخشنده می‌دانم، پس باور دارم که تو هرگز ظلم نمی‌کنی! تو حتی به کسانی که تو را نمی‌شناسند، مهربان هستی، چگونه تصوّر کنم که به بندهات رحم نکنی!

تو را ستایش کردم، همه خوبی‌ها را از آن تو می‌دانم، معنای این سخن این است که من تو را عادل می‌دانم، تو خدایی هستی که هرگز به بندگان ظلم نمی‌کنی، مهربان و بخشنده هستی و بندگان خود را دوست داری.

\* سوم: معاد

تو را «خداوند روز قیامت» خطاب کردم و از روز قیامت سخن به میان آوردم، روز قیامت را قبول دارم، خود را برای آن روز آماده می‌کنم، باید برای آن روز توشه تقوا بگیرم تا سعادت‌مند شوم.

\* چهارم و پنجم: نبوت و امامت

از تو خواستم تا مرا به راه پیامبر و جانشینان او هدایت کنی. فقط راه آنان را، راه مستقیم می‌دانم، از همه راه‌های انحرافی دوری می‌کنم، فقط در راه آنان

قدم برمی دارم و از آنان پیروی می کنم.

\*\*\*

سوره فاتحه را خواندم، از تو خواستم تا به راه مستقیم هدایتی کنی و باور دارم که راه مستقیم، همان راه محمد و آل محمد علیهم السلام است، از تو می خواهم تا به راه آنان رهنمونم سازی!

می دانم دین من، هم اصول دارد و هم فروع. توّلّا و تبرّا، از فروع دین من است. توّلّا، یعنی با دوستانت دوست بودن! تبرّا، یعنی با دشمنانت دشمن بودن!

اینجا به این دو فرع مهم اشاره کردم، مگر دین، چیزی غیر از این است؟ دین یعنی این که دوستانت را دوست بدارم و با دشمنانت دشمن باشم. (۹)  
 اکنون از تو می خواهم تا قلبم را لبریز از عشق مهدی علیه السلام کنی، دوست دارم رنگ و بوی او را به خود بگیرم و قلبم شیدای او شود. او را امام زمان و محور حق و حقیقت می دانم، دوست دارم تسلیم او باشم و از او پیروی کامل بنمایم. (۱۰)

از تو می خواهم تا مرا از راه دشمنان محمد و آل محمد علیهم السلام دور کنی، می دانم کسانی که با محمد و آل محمد علیهم السلام دشمنی می کنند، به غضب تو گرفتار می شوند و هر کس با راه محمد و آل محمد علیهم السلام بیگانه باشد، گمراه است، می خواهم برای همیشه از راه گمراهان دور باشم، نمی خواهم پیرو کسانی باشم که تو به آنان غضب کرده ای، این معنای تبرّا است. من این گونه از همه



پلیدی‌ها جدا می‌شوم و به همه خوبی‌ها می‌پیوندم. (۱۱)

\*\*\*

خدا در آیه ۸۷ سوره «حجر» به پیامبر چنین می‌گوید: «من به تو قرآن و سوره فاتحه عطا کردم». آری، سوره فاتحه آن قدر فضیلت دارد که خدا آن را کنار قرآن ذکر می‌کند.

آری، نعمت قرآن یک طرف و نعمت سوره «فاتحه» یک طرف!

این چه رازی است که در این سوره نهفته شده است؟

مناسب است در اینجا، این دو سخن امام صادق علیه السلام را بنویسم:

۱- اسم اعظم خدا در این سوره نهفته شده است.

۲- اگر هفتاد بار سوره فاتحه را بر مرده‌ای خواندید و آن مرده زنده شد، تعجب نکنید. (۱۲)

به راستی که سوره فاتحه، چکیده قرآن است!

همه معارف قرآن به صورت خلاصه در این سوره آمده است. وقتی همه حروف قرآن را می‌شماریم به بیش از ۳۲۰ هزار حرف می‌رسیم، سوره فاتحه ۱۳۹ حرف دارد.

هر حرف این سوره، تقریباً خلاصه دو هزار حرف قرآن است. هیچ کس نمی‌تواند عظمت این سوره را درک کند.



سوره بقره

### آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مدنی» است و سوره شماره ۲ قرآن می‌باشد.
- ۲ - «بقره» به معنای «گاو» می‌باشد، در آیه ۶۷ تا ۷۳ داستان بهانه‌های بنی‌اسرائیل ذکر شده است. یکی از جوانان آنان کشته شد و خدا به موسی علیه السلام فرمان داد تا گاوی کشته شود تا به اذن خدا، آن جوان زنده شود، ولی بنی‌اسرائیل بهانه‌های زیادی گرفتند و درباره چگونگی آن گاو، سؤال‌های زیادی نمودند.
- ۳ - این سوره، بزرگ‌ترین سوره قرآن می‌باشد.
- ۴ - موضوعات مهم این سوره چنین است: ایمان، انسان‌شناسی، آفرینش انسان، سرگذشت بنی‌اسرائیل، روزه و احکام آن، پرهیز از تصرف در مال یتیمان و...

بقره: آیه ۱ - ۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿١﴾ ذَلِكَ الْكِتَابُ  
لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٢﴾

در ابتدا، سه حرف «الف»، «لام» و «میم» را ذکر می‌کنی، می‌خواهی بگویی که من با همین حروف الفبا با شما سخن می‌گویم. این قرآن، معجزه‌ای است که از همین حروف «الفبا» شکل گرفته است، پس در سخن من فکر کنید و پیام مرا دریابید.

تو قرآن را برای هدایت ما فرستادی و محمد ﷺ را که بهترین بندگانت بود، به پیامبری مبعوث کردی و قرآن را به قلبش وحی نمودی.

اکنون قرآن، روی دستان من است، آن را می‌خوانم و بهره می‌برم. در قرآن تو، هیچ شکی نیست، قرآن مایه هدایت اهل تقوا است، اگر بخواهم هدایت

شوم و به سعادت برسم، باید سخنان را بشنوم و به آن عمل کنم. من همیشه از تو طلب هدایت می‌کنم، از تو می‌خواهم مرا به راه راست هدایت کنی، تو اکنون در این قرآن راه راست را نشان من می‌دهی، قرآن آمده است تا راه زندگی و سعادت را برایم بازگو کند. باید راه خود را در زندگی انتخاب کنم، تو در اول این سوره، انسان‌ها را به سه گروه تقسیم کردی: مؤمنان، کافران، منافقان و سپس به بیان ویژگی‌های آنان پرداختی. تو دوست داری ما را با این سه گروه آشنا کنی تا راه خود را با شناخت و معرفت انتخاب کنیم.

\*\*\*

بقره: آیه ۵-۳

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۳﴾ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿۴﴾ أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۵﴾

اول به معرفی مؤمنان می‌پردازد، مؤمنان کسانی هستند که به غیب ایمان دارند، اما به راستی «غیب» چیست؟ غیب، چیزی است که از دیده‌ها پوشیده است و من نمی‌توانم آن را ببینم، خدای من هستی و خودت هم غیب هستی! تو از همه دیده‌ها پنهانی، هیچ کس توانایی دیدنت را ندارد، هیچ کس نمی‌تواند ذات تو را درک کند.

با خود فکر می‌کنم که چرا تو این‌گونه هستی؟ چرا نمی‌توانم تو را با چشم ببینم؟ خوب که فکر می‌کنم به این نتیجه می‌رسم که اگر می‌توانستم تو را با چشم ببینم، دیگر تو خدا نبودی، یک آفریده بودی! آری، هر چه با چشم دیده شود، آفریده شده است.

تو صفات و ویژگی‌های مخلوقات را نداری، اگر یکی از این صفات را می‌داشتی، حتماً می‌توانستم تو را ببینم، اما دیگر نمی‌توانستی همیشگی باشی، گذر زمان تو را هم دگرگون می‌کرد.

هر چیزی که با چشم دیده شود، روزی از بین می‌رود و می‌دانم تو هرگز از بین نمی‌روی، خدای یگانه‌ای، هیچ صفتی از صفات مخلوقات خود را نداری، برای همین هرگز نمی‌توانم تو را حس کنم و ببینم.

مؤمنان تو را با چشم دل دیده و به تو ایمان آورده‌اند. آنان مرزهای مادی را می‌شکافند و دید وسیع‌تری به جهان هستی پیدا می‌کنند، آنان به غیب ایمان آورده‌اند.

همان کسانی که نماز را به پا می‌دارند، وقتی صدای اذان را می‌شنوند، از کار خود دست می‌کشند و به نماز می‌ایستند. آنان روح خویش را با نماز جانی دوباره می‌بخشند، از دنیای خاکی دل برمی‌کنند و به معراج یاد تو می‌آیند که نماز معراج اهل ایمان است.

مؤمنان از هر آنچه به آنان داده‌ای، به دیگران انفاق می‌کنند و نیازمندان را فراموش نمی‌کنند. آنان می‌دانند که از خود چیزی ندارند، این تو هستی که به

آنان علم و دانش یا ثروت و دارایی داده‌ای، آنان خود را صاحب دارایی‌های خود نمی‌دانند، وقتی آنان به دیگران کمک می‌کنند، جلوۀ مهربانی تو می‌شوند. (۱۳)

مؤمنان به محمد ﷺ و همه پیامبران ایمان دارند. آنان پیامبران را معلّمان بزرگ بشریت می‌دانند که هر کدام در یک رتبه و کلاسی، به آموزش بشر پرداخته‌اند. آری، پیامبران از اصول و برنامه یکسانی پیروی کرده‌اند که تو به آنان نازل کرده‌ای.

مؤمنان روز قیامت را باور دارند، آن‌ها می‌دانند که تو این جهان را بی‌هدف خلق نکرده‌ای، روزی فرا می‌رسد که همه انسان‌ها زنده شوند و برای حسابرسی به پیشگاهت می‌آیند. این اعتقاد به روز قیامت است که انسان را از پوچی نجات می‌دهد.

اگر بخواهم از این پس در گروه مؤمنان باشم باید این ویژگی‌ها را داشته باشم: ایمان به غیب، برپاداشتن نماز، انفاق به دیگران، ایمان به پیامبران و ایمان به روز قیامت.

آری، مؤمنان از هدایتت بهره‌مند می‌شوند و سرانجام آن‌ها رستگاری و سعادت است، آنان در بهشتت وارد خواهند شد و از همه نعمت‌ها و زیبایی‌های آن بهره خواهند برد. امید دارم که من هم مانند آنان باشم تا سعادت در انتظارم باشد.

\*\*\*



بقره: آیه ۷ - ۶

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ  
تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾ خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ  
وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٧﴾

من مؤمنان را به خوبی شناختم، اکنون نوبت آن است که کافران را بشناسم:  
کافران انسان‌هایی هستند که چشم دل خود را به سوی حق و حقیقت  
بسته‌اند، آنان تو و پیامبرانت را انکار می‌کنند. با آن که نشانه‌های هدایت برای  
کافران روشن است، ولی حاضر به پذیرش حق نیستند، هر چقدر هم آنان را  
هشدار بدهند، آنان سخن حق را نمی‌پذیرند. (۱۴)

آنان به تو و روز قیامت ایمان ندارند، زندگی انسان را فقط در محدوده همین  
دنیا می‌دانند، به علت کفر و لجاجتی که دارند، از پذیرش حقیقت محروم  
شده‌اند و سرانجام به عذاب گرفتار خواهند شد.

\*\*\*

بقره: آیه ۱۲ - ۸

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَيَأْتِيهِمْ الْآخِرُ  
وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ  
إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٩﴾ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا  
وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿١٠﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا  
فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ﴿١١﴾ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ  
الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٢﴾

دیگر وقت آن است تا دربارهٔ نفاق بیشتر بدانم، منافقان چه کسانی هستند؟  
نشانهٔ آن‌ها چیست؟

من نباید تصوّر کنم با نفاق و دورویی فاصلهٔ زیادی دارم، باید همواره از نفاق بترسم. اگر من ادّعی محبّت تو را کنم، امّا دلم از عشق به دنیا و ریاست و شهرت و... پُر باشد، این نفاق است، اگر تو را به خدایی قبول داشته باشم، امّا در اعمال خوب خود، اهل ریا باشم، اگر تو را همه کارهٔ جهان بدانم، امّا باز هم امید به دیگری داشته باشم، این نفاق است! این چند نمونه از نفاق است. شنیده‌ام که بندگان خوب تو وقتی به نماز شب می‌ایستند و با تو خلوت می‌کنند، چنین می‌گویند: «ای کسی که دعای بندگان خود را می‌شنوی و امید آنان را ناامید نمی‌کنی، از تو می‌خواهیم که قلب ما را از نفاق پاک کنی.» (۱۵)

من هم باید این دعا را بخوانم، باید بخواهم که مرا هم از نفاق و دورویی نجات بدهی.

وقتی تاریخ را می‌خوانم می‌بینم که در زمان پیامبر، افرادی در مدینه بودند که نزد پیامبر می‌آمدند و می‌گفتند که ما به تو ایمان آورده‌ایم، امّا آنان دروغ می‌گفتند، دل و زبان آن‌ها یکی نبود. زبان آن‌ها، چیزی می‌گفت و قلب آن‌ها چیز دیگر، تو آن‌ها را منافق نامیدی. آنان دروغگو بودند و به علّت این دروغ‌ها، به عذاب گرفتار شدند.

آنان وقتی که با اهل ایمان روبرو می‌شدند، می‌گفتند که ما به خدا و پیامبر ایمان داریم، امّا هدف آنان فریب مؤمنان بود. آن‌ها نمی‌دانستند که این‌گونه

خود را فریب می دهند، با این کار، خود را از سعادت دنیا و آخرت محروم می کردند، آن‌ها خودشان زیان کردند و به گمراهی افتادند. (۱۶)

وقتی بیماری نزد پزشک می رود، پزشک به او دستور می دهد تا داروی خاصی را مصرف کند. حال اگر آن بیمار از مصرف آن دارو خودداری کند، آیا پزشک را فریب داده است؟ او خیال می کند که پزشک را فریب داده اما در واقع به خود نیرنگ زده است. حال منافقان نیز مانند این بیمار است.

نفاق و دورویی، بیماری است، انسان سالم، یک چهره بیشتر ندارد، دل و زبان باید با هم هماهنگ باشد، اما کسی که منافق است، گرفتار دوگانگی شده است.

نکته جالب این است که منافقان هر چه بیشتر در مسیر نفاق پیش روند، تو هم آن‌ها را بیشتر به خودشان واگذار می کنی، برای همین آنان بیشتر در گرداب نفاق فرو می روند.

\*\*\*

بقره: آیه ۱۳

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ

كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۳﴾

اگر به آن‌ها بگوییم که شما هم به خدا و پیامبر ایمان بیاورید، جواب می دهند: آیا مانند کسانی شویم که ساده لوح هستند! آنان خود را عاقل و مؤمنان را ساده لوح و نادان می دانند. آنان دچار غرور شده اند و خود را برتر از

دیگران می دانند.

منافقان به دیده حقارت به مؤمنان می نگرند و آنان را کم عقل می خوانند، اما خبر ندارند که خودشان ساده لوح و کم عقل می باشند. دلیل کم عقلی شان همین بس که همه توان خود را در راه شیطان به کار می برند و با نفاق به باطل یاری می دهند، آنان اگر عقل می داشتند می فهمیدند که سرانجام نفاق، چیزی جز عذاب نیست!

به زودی معلوم خواهد شد که کم عقل کیست، وقتی مؤمنان در بهشت منزل کنند و منافقان در آتش عذاب گرفتار شوند، معلوم می شود که چه کسی عاقل بوده است.

\*\*\*

بقره: آیه ۱۵ - ۱۴

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ ﴿١٤﴾ اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١٥﴾

منافقان چرب زبان هستند، در هر گروهی که قرار می گیرند، هم رنگ آنان می شوند و سخنی می گویند که خوشایند آن گروه باشد، وقتی نزد مؤمنان هستند به آنان می گویند که ما هم مثل شما به خدا و پیامبر ایمان داریم، اما وقتی نزد رهبران شیطان صفت خود می روند به آنان می گویند: — ما با شما هستیم.

— مگر شما به مؤمنان نگفتید که به خدا و پیامبر ایمان آورده‌اید؟  
 — ما به آنان دروغ گفتیم. می‌خواستیم مؤمنان را مسخره کنیم!  
 — عجب! پس شما در دل‌های خود به آنان می‌خندیدید!  
 آن‌ها فراموش کرده‌اند که تو خدایی دانا و شنوا هستی و از همه کارهایشان  
 باخبری، تو به زودی سزای این کار آن‌ها را خواهی داد. در دنیا آنان را به حال  
 خود رها می‌کنی تا در گرداب‌های تاریک گرفتار شده و سرگردانی آن‌ها  
 بیشتر و بیشتر شود.

\*\*\*

بقره: آیه ۱۶

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهَدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ

تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿١٦﴾

تو این دنیا را همانند بازاری قرار داده‌ای که انسان در آن به خرید و فروش  
 بپردازد، به انسان سرمایه‌هایی دادی تا بتواند با آن تجارت کند، سرمایه‌های  
 انسان، همان عقل و فطرت و استعداد و نیروهای جسمی و روحی اوست.  
 انسان در بازار دنیا، سرمایه‌های خود را می‌فروشد و در مقابل، یا هدایت و  
 رستگاری خریداری می‌کند یا گمراهی و بدبختی!  
 منافقان در این بازار، سرمایه‌های وجودی خود را از دست می‌دهند و در  
 برابر آن گمراهی و بدبختی به دست می‌آورند.  
 باید دقت کنم که در این بازار چه خریداری می‌کنم؟ نکند که من هم سرمایه

وجودی ام را به بهای اندک بفروشم و برای قیامت توشه‌ای آماده نکنم!  
 حال دیگر می‌دانم نشانه‌های منافقان چیست: دو چهره بودن، فریب‌کاری و  
 دروغ‌گویی، فسادگری، حقیر شمردن اهل ایمان، زیانکاری در بازار دنیا. باید  
 از این ویژگی‌ها پرهیز کنم تا مبادا همانند منافقان گردم.

\*\*\*

بقره: آیه ۱۸ - ۱۷

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْفَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ

مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ ﴿۱۷﴾

صُمُّ بَكْمٌ عُمِّيٌّ فَهُمْ لَا يَزِجْعُونَ ﴿۱۸﴾

اکنون برایم مثالی می‌زنی تا حال منافق بیشتر برایم روشن شود: منافق مانند  
 کسی است که در وسط بیابانی تاریک گرفتار شده است، او با هزار زحمت،  
 آتشی روشن می‌کند تا بتواند جایی را ببیند، اما ناگهان باد می‌وزد و آن آتش  
 خاموش می‌شود، دوباره همه جا تاریک می‌شود و وحشت و اضطراب همه  
 وجودش را فرا می‌گیرد.

منافق مانند چنین کسی است، او ابتدا از نور فطرت خود بهره‌مند می‌شود،  
 اما پس از آن که دو چهره و دورو می‌شود، آن نور فطرت خاموش می‌شود و  
 او در جهل و گمراهی غوطه‌ور می‌شود و به بن‌بست معرفتی می‌رسد، او به  
 سوی حق و حقیقت باز نمی‌گردد، گویا او اصلاً حقیقت را نمی‌بیند و  
 نمی‌شنود، او کر و کور شده است، حقیقت را به زبان جاری نمی‌کند گویا گنگ

شده است! (۱۷)

\*\*\*

بقره: آیه ۲۰ - ۱۹

أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ  
 وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ  
 مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿١٩﴾ يَكَادُ الْبَرْقُ يَحْطِفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ  
 لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ  
 وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾

وقتی مطلبی با مثال بیان می شود، بیشتر در یاد می ماند، تو مثال دیگری برای بیان حال منافق می زنی: منافق مانند کسی است که در شبی تاریک در بیابان گرفتار شده است، باران می بارد، رعد و برق شروع شده است، او مرگ را در مقابل خود می بیند، غرش صاعقه های آسمانی بر وحشت او می افزاید، او انگشت هایش را در گوش هایش می گذارد تا حداقل صدای غرش رعد و برق را نشنود، هیچ پناهگاهی ندارد. همین که صاعقه ای می آید، مقداری فضا روشن می شود، از جای برمی خیزد و چند قدم به جلو می رود، اما چقدر زود نور صاعقه خاموش می شود و تاریکی همه جا را فرا می گیرد و بار دیگر او در حیرت و وحشت فرو می رود.

منافق مانند چنین کسی است، در حیرت و نگرانی است، نور ندارد، گاهی نور فطرت او را بیدار می کند، او چند قدم به جلو می آید، اما بار دیگر به نفاق باز می گردد، برای همین نور فطرتش خاموش می شود و او در حیرت خود می ماند.

\* \* \*

با ویژگی‌های مؤمنان، کافران و منافقان آشنا شدم، اکنون دیگر نوبت انتخاب من است، باید راه خود را انتخاب کنم، تو مرا با اختیار آفریده‌ای، به من حق انتخاب دادی، خودم باید راه خود را انتخاب کنم، تو همواره مرا به سوی ایمان فرا می‌خوانی و وسیله هدایتم را فراهم می‌کنی، اما هرگز مرا مجبور نمی‌کنی، راه را نشان می‌دهی، انتخاب با من است.

اکنون از تو می‌خواهم کمک کنی تا بتوانم راه مؤمنان را برگزینم، صفات و ویژگی‌های آن‌ها و ایمان به غیب را روزبه‌روز در خودم زیاد و زیاده‌تر کنم. به نماز اهمیت بیشتری بدهم، تلاش کنم تا به نیازمندان کمک کنم...

اکنون امام‌زمان من از دیده‌ها پنهان است، نمی‌توانم او را ببینم، من در روزگار «غیبت» هستم، امامم، غایب است و من او را ندیده‌ام، اما به او ایمان دارم، ایمان به او، همان ایمان به غیب است. (۱۸)

شنیده‌ام که اهل بیت علیهم‌السلام درباره آن روزگار، این سخنان را گفته‌اند: زمانی می‌رسد که مهدی علیه‌السلام از دیده‌ها پنهان می‌شود، هر کس در آن زمان بر دین خود باقی بماند و طولانی شدن غیبت امام، او را ناامید نکند، در روز قیامت کنار ما و در درجه ما خواهد بود. (۱۹)

روزگار غیبت امام دوازدهم، بسیار طولانی می‌شود، کسانی که در زمان غیبت، زندگی کرده و به امامت امام‌زمان خود اعتقاد داشته و در انتظار ظهور باشند، گلِ سرسبد مردم دنیا خواهند بود. (۲۰)

روزگاری فرا می‌رسد که مهدی علیه‌السلام از دیده‌ها پنهان می‌شود و دوران غیبت از راه می‌رسد، در آن روزگار، خدا از بندگان خویش رضایت بیشتری دارد.



خداوند کسانی که در آن شرایط بر عقیده مهدویت باقی مانده‌اند را خیلی دوست دارد. (۲۱)

خدایا! روزگاری است که امام من از دیده‌ها پنهان شده است، از تو می‌خواهم کمک کنی تا هرگز دین خود را از دست ندهم، به تو پناه می‌برم از این که طولانی شدن روزگار غیبت، باعث شک و تردیدم شود. از تو می‌خواهم توفیق دهی تا همیشه به یاد امامم باشم و او را فراموش نکنم.

توفیقم بده برای ظهور او دعا کنم و مرا در زمره یارانش قرار ده!  
بارخدایا! ایمان مرا به امام زمان خویش، افزون فرما و مرا از یاد او غافل مگردان. (۲۲)

بقره: آیه ۲۱

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ

مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۲۱﴾

تو خالق من و همه انسان‌ها هستی، تو را می‌پرستم و از همه بت‌ها و خدایان دروغین بیزارم، به سوی تو می‌آیم، تنها تو را به خدایی قبول دارم و بس! فقط تو پروردگار هستی، من از فرعون‌های روزگار بیزار هستم، آنانی که خود را صاحب اختیار می‌دانند و از من می‌خواهند تسلیم و مطیع بی‌چون و چرای آنان باشم، خدایی فقط از آن توست.

من بنده تو هستم، تو را عبادت می‌کنم، می‌دانم عبادت‌م برای تو هیچ سودی ندارد، تو خدای بی‌نیاز هستی، فایده عبادت به خود من می‌رسد. وقتی در پیشگاهت فروتنی و عبادت می‌کنم، به تو که سرچشمه همه خوبی‌ها هستی، وصل می‌شوم، خودم هم زیبا می‌شوم، رستگاری از آن من می‌شود، بهشت

جاودان در انتظار من است.

اگر من پست و مقام، شهرت و ثروت را بت خود کنم و آن بت را بپرستم، باید بدانم این بت به زودی نابود شده و از بین می رود، زمانی که با چشم خود بینم که این بت من نابود می شود و خودم هم نابود می شوم و آن روز، روز حسرت من است، حسرتی که تمام وجودم را خواهد سوزاند. اگر تنها بنده تو بشوم، از حسرت روز قیامت نجات پیدا می کنم، از عذاب وجدان رهایی می یابم! باید فقط بندگی تو را کنم تا از عذاب روز قیامت رهایی یابم. (۲۳)

\*\*\*

بقره: آیه ۲۲

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً  
وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا  
لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۲۲﴾

من باید به نعمت‌ها توجه کنم و سپاسگزار تو باشم، باید به آسمان و زمین و طبیعت نگاه کنم و از آن درس توحید بگیرم، شگفتی‌های زیادی در زمین و آسمان است که هر کس در آن تفکر کند، می تواند به وجود خالق دانای و توانا پی ببرد.

زمین، این گره خاکی در فضا حرکت می کند، زمین در کلهکشان راه شیری است، زمین همراه با این کلهکشان، در هر ثانیه، سیصد کیلومتر حرکت می کند!

اما این زمین، تنها خانه انسان، چقدر آرام به نظر می رسد!! ما به راحتی

می توانیم بر روی آن زندگی کنیم.  
 تو از آسمان برای ما باران نازل می کنی و با همین باران است که گیاهان رشد  
 می کنند و خوراک ما فراهم می شود.  
 انسان هایی که بُت را به جای خدا می پرستند، می دانند که آن بُت ها هیچ کاری  
 نمی توانند انجام دهند، آفریدگار این جهان، خدایی دانا و تواناست.  
 باید مواظب باشم، مبادا به تو شرک ورزم، شرک فقط این نیست که از سنگ  
 یا چوب، مجسمه ای بسازم و آن را عبادت کنم، گاه می شود که همین دنیا، بتم  
 می شود، گاه خود من، بتِ خودم می شود، خواهش دل، خدای من می شود!  
 نام تو بر زبان جاری می کنم، اما دلم جای دیگر است، چیز دیگری را بر تو  
 ترجیح می دهم! از این شرک می ترسم! شرکی که مخفی و پنهان است.  
 بارخدایا! قلبم را از هرگونه شرکی پاک گردان!

\*\*\*

بقره: آیه ۲۴ - ۲۳

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا  
 بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ  
 صَادِقِينَ ﴿۲۳﴾ فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا  
 النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿۲۴﴾

محمد ﷺ فرستاده توست، از طرف تو آمده است تا سخنانت را برای ما بازگو  
 کند، تو او را از هر گناهی پاک کرده ای و او معصوم است، دروغ نمی گوید،  
 سخن تو امانتی است که به قلب او نازل می شود، او هرگز در امانت خیانت  
 نمی کند.

نکته مهم دیگر این که در همهٔ زمان‌ها، افرادی پیدا می‌شوند و به دروغ ادعای پیامبری می‌کنند، اینجاست که تشخیص حقیقت برایم مشکل می‌شود.

می‌دانی راهی برای تشخیص حق و حقیقت می‌خواهم، باید بتوانم پیامبرت را از دروغگویان تشخیص بدهم، اینجاست که به پیامبرت معجزه می‌دهی، معجزهٔ محمد ﷺ، قرآن کریم است.

اکنون تو فریاد برمی‌آوری: ای انسان‌ها! اگر در این قرآن شک دارید، اگر محمد را پیامبر من نمی‌دانید، یک سوره مانند سوره‌های قرآن بیاورید. اگر کسی بتواند یک سوره مانند قرآن بیاورد، معلوم می‌شود که محمد ﷺ دروغ‌گوست.

سال‌های سال از این سخن تو می‌گذرد، دشمنان اسلام برای نابودی اسلام چه کارها کرده‌اند!

ابوسفیان، رئیس کافران مکه، سه بار به جنگ پیامبر آمد، او هزینه‌های زیادی برای این جنگ‌ها خرج کرد، بهترین سربازانش در این جنگ‌ها کشته شدند، به راستی اگر او می‌توانست یک سوره مانند قرآن بیاورد، آیا لازم بود این همه برای جنگ هزینه کند؟ او که رئیس قبیلهٔ قریش بود، می‌توانست همهٔ دانشمندان عرب را جمع کند و از آنان بخواهد یک سوره مانند قرآن بیاورند، اگر کسی می‌توانست یک سوره مانند قرآن بیاورد، دیگر آبرویی از اسلام باقی نمی‌ماند و پیامبر شکست خورده بود. به راستی چرا ابوسفیان این کار را نکرد؟

اکنون بیش از ۱۴۰۰ سال از ظهور اسلام می‌گذرد، دشمنان زیادی برای نابودی اسلام تلاش نموده‌اند، چرا آنان به جای این همه زحمت، یک سوره کوچک مانند قرآن نمی‌آورند؟ تو گفתי فقط یک سوره مثل قرآن من بیاورید! چرا کسی این کار را نکرد؟

جوابش معلوم است، خودت گفתי که بشر هرگز نمی‌تواند این کار را بکند، قرآن، معجزه‌توست، چه کسی می‌تواند مانند آن را بیاورد؟ آری، هر کس که در قرآن تفکر کند، می‌فهمد قرآن، نوشته بشر نیست، برای همین به قرآن ایمان می‌آورد، اکنون تو هشدار می‌دهی که ای انسان، از کفر و انکار حقیقت دوری کن زیرا هر کس کفر پیشه کند، سزایش آتش جهنمی است که برای او آماده شده است.

آری، در جهنم، هیزم نیست، هر کس به آتش خود می‌سوزد!

\*\*\*

بقره: آیه ۲۵

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ  
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا  
قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ  
مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۵﴾

تو بندگان خوب خود را بشارت می‌دهی، بشارت به بهشت زیبایی که برای آنان خلق نموده‌ای، بندگان خوبت کسانی هستند که به تو و قرآن ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند.

من چه می دانم بهشت چیست؟ من که شایسته آن نیستم، بنده گناهکارت هستم، اما به فضل و مهربانی تو امید دارم، بهشتی که تو از آن سخن می گویی چقدر زیباست، آبها از زیر درختانش جاری است و بسیار باصفا می باشد، در آنجا انواع میوه ها به چشم می آید و هر کدام از دیگری بهتر و زیباتر است، و هرگاه که از میوه های بهشت بهره گیرند، می گویند: قبلاً در دنیا از چنین میوه هایی بهره مند شده بودیم، آری، آن میوه ها شبیه به یکدیگرند. اهل ایمان در بهشت، همسرانی پاک و پاکیزه دارند که از هرگونه آلودگی به دور هستند. آری، هر کس در بهشت وارد شود، برای همیشه آنجا خواهد بود، این همان زندگی زیبا و جاوید است.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۹ - ۲۶

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً  
فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ  
كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا  
وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ ﴿٢٦﴾ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ  
مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ  
أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٢٧﴾ كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا  
فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٨﴾ هُوَ الَّذِي  
خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ  
سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٩﴾

تو در قرآن، برای روشن شدن مطلب، از مثل‌ها استفاده می‌کنی، تو می‌دانی مثال‌های جالب تأثیر زیادی بر روح و روان انسان دارد و او را به عمل تشویق می‌کند.

گاه برای نشان دادن پوشالی بودن تکیه گاو بُت پرستان از خانه عنکبوت می‌گویی: کسانی که غیر از من برای خود خدایانی ساخته‌اند، مانند عنکبوتی هستند که خانه‌ای برای خود ساخته است، آنان نمی‌دانند که سست‌ترین خانه‌ها، خانه عنکبوت است. (۲۴)

گاه برای نشان دادن ضعف بُت‌ها از مگس می‌گویی: اگر همه بُت‌ها جمع شوند، هرگز نمی‌توانند مگسی را خلق نمایند. (۲۵)

آری، تو برای روشن شدن حقیقت به پشه و غیر آن، مثال می‌زنی! بیان حقیقت به وسیله مثال‌ها، نشانه هنرنمایی توست، اما کافران بهانه‌جو می‌گویند که منظور از این مثل‌ها چیست؟

همین مثال‌های زیبا برای انسان‌های حقیقت‌طلب، مایه هدایت است و برای فاسقان لجوج و بهانه‌جو، مایه گمراهی.

فاسقان به راه شیطان می‌روند و از زیانکاران هستند، آنان کسانی هستند که عهد و پیمان خود را (که همان فطرت و عشق به کمال است) فراموش کرده‌اند و به ندای فطرت خویش، گوش فرا نمی‌دهند، آنان با خویشاوندان خود، مهربانی نمی‌کنند، آنان با دوستان توار تباطی ندارند، (دوستان تو، محمد و آل محمد علیهم‌السلام هستند).

\*\*\*



تو از ما خواسته‌ای که به ندای فطرتمان گوش فرا دهیم و با دوستانت پیوند قلبی داشته باشیم، اهل بیت علیهم‌السلام بهترین دوستان تو هستند، مهدی علیه‌السلام را حجت خود روی زمین قرار دادی و از ما خواسته‌ای تا دوستش بداریم، نام و یادش را فراموش نکنیم، او چراغ راه ماست. (۲۶)

اگر من لحظه‌ای فکر کنم، می‌فهمم که نعمت زندگی، از خودم نیست، من نبودم و وجودی نداشتم، تو مرا آفریدی، اکنون هم زندگی من به دست توست، من برای همیشه زنده نمی‌مانم، دیر یا زود مرگ را به سراغم می‌فرستی و می‌میرم.

می‌دانم مرگ به معنای نابودی‌ام نیست، بار دیگر زنده خواهم شد تا نتیجه کردار خود را ببینم، به سوی تو خواهم آمد. هر کس به زندگی و مرگ خود فکر کند، به تو ایمان می‌آورد.

تو آنچه در زمین است برای انسان‌ها آفریدی و سپس به آفرینش آسمان پرداختی و هفت آسمان را سامان دادی، انسان در نزد تو عزیزترین موجود هستی است، همه جهان را برای خدمت به انسان آفریدی، گروهی این مقام و ارزش را می‌شناسند و ایمان می‌آورند و از این نعمت‌ها در راه کمال خویش استفاده می‌کنند، اما گروهی دیگر ناسپاسی می‌کنند و قدر خود را نمی‌شناسند، آنان به بیراهه می‌روند و از سعادت و رستگاری بهره‌ای نمی‌برند.

\*\*\*

جهان از هفت مجموعه بزرگ یا هفت آسمان تشکیل شده است که فقط یک

مجموعه از آن در برابر دیدگان انسان است.

زمین، ماه و خورشید و همه ستارگان و همه کهکشان‌ها، همه در این مجموعه اول می‌باشند. به مجموعه ستارگان، کهکشان گفته می‌شود، در آسمان میلیون‌ها کهکشان وجود دارد. هر کهکشان میلیون‌ها ستاره دارد. در آسمان «ده هزار میلیارد میلیارد» ستاره وجود دارد. این چیزی است که علم بشر تا به امروز به آن رسیده است.

انسان فقط آسمان اول را می‌بیند، اما شش آسمان دیگر چگونه می‌باشند؟ از چه تشکیل شده‌اند؟ این را فقط خدا می‌داند، گویا این شش آسمان، از «عالم ملکوت» می‌باشند، دنیایی که از دنیای مادی، برتر است و نمی‌توان آن را با چشم دید.

من نمی‌توانم فرشتگان را ببینم، چون فرشتگان از دنیای دیگری هستند، از «ملکوت» می‌باشند، اما به فرشتگان باور دارم، زیرا قرآن از آنان بارها سخن گفته است، همین‌طور من نمی‌توانم شش مجموعه دیگر جهان را ببینم، اما چون قرآن از آن سخن گفته است به آن باور دارم.

بقره: آیه ۳۰

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ  
خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ  
بِحَمْدِكَ وَتُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۳۰﴾

می‌خواهی مرا با راز آفرینش آشنا کنی، دوست داری من اصل خود را  
بشناسم.

نسل بشر از کجاست؟ ما از کجا آمده‌ایم؟

از شکوه گذشته من برایم می‌گویی تا من بدانم که یک میمون تکامل یافته  
نیستم.

«داروین» زیست‌شناس قرن ۱۹ میلادی بود. او نظریه «تکامل» را مطرح  
کرد، او معتقد بود که انسان از نسل میمون است.

این سخن «داروین» چقدر با سخن تو تفاوت دارد، گذشته مرا بیان می کنی تا بدانم که کیستم، من انسان هستم، من از نسل آدم ﷺ هستم که همه فرشتگان بر او سجده کرده اند، من گل سر سبد جهان هستم.

راز آفرینش من چنین است:

با فرشتگان خود سخن می گویی: «می خواهم روی زمین خلیفه و جانشین خود را قرار دهم».

می خواهی انسان را خلق کنی و او را گل سر سبد آفرینش قرار دهی!  
همه فرشتگان به زمین نگاه می کنند، تعجب می کنند، با خود می گویند چرا خدا، ما را خلیفه خود انتخاب نمی کند؟ ما که همواره در حال عبادت او هستیم، ما که هرگز گناه و معصیت نمی کنیم. این چه رازی است که او می خواهد به «انسان»، چنین مقامی بدهد؟

فرشتگان تصمیم می گیرند با تو سخن بگویند، آن ها به پیشگاه تو چنین می گویند: «آیا می خواهی روی زمین کسی را قرار بدهی که فساد و خونریزی کند؟ ما فرشتگان همواره عبادتت می کنیم و هرگز معصیت نمی کنیم».  
آری، فرشتگان چنین فکر می کردند: چرا خداوند می خواهد انسان را خلیفه خود روی این زمین قرار دهد؟ در زمین موجودات دیگری هم زندگی کرده اند، ده هزار سال گروهی از جن در آنجا زندگی کردند، آن ها در این زمین ظلم و ستم کردند و خون همدیگر را ریختند. (۲۷)

دنیای ماده، دنیای محدودی است، طبیعی است که اختلافات و جنگ پیش

می آید، خونریزی می شود، یکی پیروز و دیگری کشته می شود، این طبیعت دنیاست، اما در دنیای غیب که محل زندگی فرشتگان است، هیچ محدودیتی نیست، آن دنیا اصلاً دنیای ماده نیست تا جنگی پیش آید، بهتر است که خدا خلیفه خود را از میان ما فرشتگان انتخاب کند.

هر کس روی زمین زندگی کند، زندگی مادی خواهد داشت، تو برای ادامه نسل به او شهوت خواهی داد، برای حفظ جان خود، به او حب نفس خواهی داد تا خودش را دوست بدارد و بتواند خود را از آسیب‌ها برهاند، این حب نفس کار دست او خواهد داد، او برای حفظ خود، دیگران را خواهد کشت! ای خدا! مگر هدف تو از آفرینش انسان، عبادت نیست، خوب، ما فرشتگان که همه اهل عبادت هستیم، ما که هرگز گناه نمی‌کنیم، ما را جانشین خود قرار بده! ما که همواره تو را ستایش می‌کنیم. (۲۸)

\*\*\*

وقت آن است که به فرشتگان جواب دهی، پس به آنان چنین می‌گویی: «من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید».

فرشتگان به فکر فرو می‌روند، می‌خواهی از چه رازی پرده برداری؟ راز آفرینش انسان چیست؟

به آنان می‌گویی که می‌خواهم انسان را بیافرینم، از میان آن انسان‌ها، گروهی را پیامبر خود قرار دهم. پیامبران، خلیفه من روی زمین هستند و مردم را به سوی من، دعوت می‌کنند. (۲۹)

فرشتگان نمی دانستند که تو چقدر انسان را دوست داری، هنر انسان این است که اختیار دارد، می تواند راه درست را انتخاب کند، اگر انسان رستگار شود، به اختیار خودش بوده است و این زیبایی انسان است.

فرشته نمی تواند معصیت و گناه کند، او اصلاً شهوت ندارد، نیازهای جسمی ندارد، اما این انسانی که تو آفریده ای در او قوای حیوانی قرار داده ای و در او شوق پرواز به سوی خودت را هم نهاده ای.

انسان موجودی است که با اختیار خود راهش را انتخاب می کند، آن جوانی که در اوج جوانی، از نگاه به نامحرم روی برمی گرداند، او از هزاران هزار فرشته برتر است، زیرا او شهوت دارد و از گناه دوری می کند، اما فرشته که اصلاً نمی داند شهوت چیست، می خواهی انسان را خلیفه خود کنی، انسانی که به اختیار خود از زشتی ها دوری می کند و به سوی زیبایی ها می آید.

شکوه انسان در اختیار اوست، وقتی قرار است انسان، موجودی آزاد و مختار باشد، طبیعی است که گروهی از انسان ها، راه زشتی ها را انتخاب خواهند نمود، روی زمین فساد خواهند کرد، اما تو می دانی همه زیبایی انسان در اختیار اوست، معنای انسان در اختیار است، اگر اختیار را از انسان بگیری، خوب بودن انسان، دیگر ارزشی ندارد.

می خواهی کسی را خلق کنی که در این دنیای خاکی، در میان سختی ها و بلاها، راه خوبی ها را انتخاب کند، اگر ظلم و ستمی را ببیند با آن مبارزه کند. آری، فرشتگان به ظلم ها و ستم هایی که بعداً در روی زمین پیش خواهد

آمد، توجه کردند، درست است بر اساس اختیار، انسان ظلم و ستم خواهد کرد، اما باز همین انسان خواهد بود که همه هستی خود را در راه مبارزه با ظلم و ستم‌ها فدا خواهد نمود، آن انسانی که می‌تواند راحت زندگی کند، آسوده باشد، از همه چیز خود می‌گذرد و راه آزادی و آزادی را برمی‌گزیند و با ظلم و ستم مبارزه می‌کند و از فرشته بالاتر می‌شود.

\*\*\*

بقره: آیه ۳۳ - ۳۱

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى  
 الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣١﴾  
 قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ  
 الْحَكِيمُ ﴿٣٢﴾ قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ  
 قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا  
 تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿٣٣﴾

اکنون اولین انسان را خلق می‌کنی، نام او را آدم می‌گذاری!

چرا او را به این نام می‌خوانی؟

زیرا او را از «آدیم» خلق نموده‌ای، «آدیم»، همان خاک است، خاکی که بر سطح زمین قرار دارد، تو آدم را از خاک خلق نمودی، روی زمین هیچ چیز بی‌ارزش‌تر از خاک نیست، این نشانه قدرت توست که از این خاک، موجودی چنین با ارزش آفریدی. (۳۰)

وقت آن است که برتری انسان را بر همه فرشتگان نشان دهی، تو صحنه‌ای

از امتحان انسان و فرشتگان را به تصویر می‌کشی.

به فرشتگان می‌گویی تا از حقایق هستی، سخن بگویند، اما آنان نمی‌توانند حقایق را بیان کنند. آنگاه تو به آدم می‌گویی: ای آدم! برای فرشتگان از آن حقایق سخن بگو!

و آدم شروع به سخن می‌کند، برای فرشتگان حرف می‌زند، همه به سخنانش گوش می‌دهند.

این یک ارزیابی علمی بود، تو آدم و فرشتگان را در برابر حقایق و اسرار جهان هستی قرار می‌دهی. آدم به علت ظرف وجودی خود، همه اسرار و حقایق را می‌آموزد و هنگام امتحان، همه حقایق را بیان می‌کند، اما فرشتگان که ظرف وجودشان محدود است، نمی‌توانند حقایق و اسرار را بیان کنند و در این امتحان شکست می‌خورند. آری، فرشتگان برای چیز دیگری خلق شده‌اند، آن‌ها خلق شده‌اند تا عبادت کنند، ظرف وجود آنان، آماده پذیرش این همه علوم و اسرار نبود.

تو به انسان قدرتی داده‌ای که می‌تواند حقایق هستی را بشناسد و روی آن فکر کند، با همین تفکر، علم خود را روز به روز بیشتر کند، اما علم فرشتگان، هرگز رشد نمی‌کند، آن‌ها فقط چیزی را می‌دانند که قبلاً آموخته‌اند، اما انسان است که فکر می‌کند و علوم جدید را فرا می‌گیرد. این راز برتری انسان است. (۳۱)

\*\*\*



بقره: آیه ۳۴

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا

إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿۳۴﴾

اکنون به فرشتگان می‌گویی: آیا به شما نگفتم که من بر همه چیز دانا هستم؟ من حقایق هستی را به شما و آدم آموختم، شما نتوانستید آن را بیان کنید، این آدم بود که همه را بیان کرد. معلوم شد که علم آدم از همه شما بیشتر است. اکنون می‌خواهم تا بر آدم سجده کنید.

فرشتگان که گمان می‌کردند گل سر سبد جهان هستند، حال باید بر انسان سجده کنند، آن‌ها همه تسلیم تو هستند و در مقابل آدم به سجده می‌افتند، این چیزی است که خدا از آنان خواسته است.

راز سجده فرشتگان چیست؟ تو این‌گونه به آنان می‌فهمانی که باید همه توان خود را در راه رشد و کمال انسان قرار دهند.

در این میان یکی سجده نمی‌کند، او شیطان (ابلیس) است و با خود می‌گوید: «انسان از خاک آفریده شده است و من از آتش! آتش بر خاک برتر است، هرگز بر آدم سجده نمی‌کنم».

شیطان در میان فرشتگان چه می‌کند؟

او از گروه جنّ بود، تو فرمان دادی که شیطان را به آسمان‌ها بیاورند، وقتی که جنّ‌ها در زمین نابود شدند، تو شیطان را به آسمان‌ها بردی.

شیطان سال‌های سال، عبادت تو را می‌کرد، اما در این امتحان بزرگ مردود

شد!

شیطان گفت: خدایا! مرا از سجده به آدم معاف کن، من به جای این سجده، آن قدر تو را عبادت کنم که هرگز کسی مثل آن را ندیده باشد. به او گفتم: اگر بنده من هستی بر آدم سجده کن، سخن مرا اطاعت کن، من از تو چنین می‌خواهم. (۳۲)

ولی شیطان هرگز حاضر به سجده بر آدم نشد و این‌گونه بود که او را از رحمت خود دور ساختی.

تکبر شیطان کار دستش داد، او به علت تکبر از سعادت دور شد و آتش غضب تو را برای همیشه از آن خود کرد، نتیجه کارش کفر و دشمنی با تو شد. آری، خودبینی، یادگاری است که از شیطان مانده است، این اولین گناه و معصیتی است که در ابتدای آفرینش دنیا پدیدار شد، شاید بتوان گفت که ریشه همه فسادها به تکبر و خودبینی برمی‌گردد. باید حواس خود را جمع کنم و همواره از خودبینی و خودپرستی به تو پناه ببرم.

\*\*\*

بقره: آیه ۳۵

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا  
رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ

﴿ ۳۵ ﴾

همه فرشتگان در مقابل آدم سر به سجده گذاشتند و بر همه آنان معلوم شد که او گل سر سبد هستی است، اکنون تو با آدم سخن می‌گویی:

ای آدم! همراه با همسرت، حوّا در بهشت ساکن شوید و از نعمت‌های زیبای آن استفاده کنید ولی هرگز نزدیک درخت ممنوعه نشوید.

آدم وارد بهشت می‌شود و شیطان در پی وسوسه او!

به راستی آن بهشت کجاست؟ آن بهشتی که آدم در آنجاست، بهشت جاودان نیست! زیرا اگر کسی وارد آن بهشت شود، برای همیشه در آن خواهد بود و شیطان هرگز نمی‌تواند وارد بهشت جاودان شود.

بهشت واقعی، منزلگاه بندگانِ خوب خداست، پس معلوم می‌شود آن بهشتی که آدم در آن منزل کرده است، بهشت دنیایی است. در زبان عربی، به «بهشت»، «جَنّت» می‌گویند. جَنّت، باغی است که درختان بلندی دارد، به بهشت جاودان هم جَنّت می‌گویند زیرا در آنجا درختان سر به فلک کشیده‌اند.

اکنون آدم و حوّا در آن باغ زیبا منزل می‌کنند، آن‌ها زندگی خویش را آغاز می‌کنند، اما شیطان بیکار نمی‌نشیند، او تصمیم می‌گیرد تا آنان را وسوسه کند تا از میوه آن درخت ممنوعه بخورند، شیطان با خود فکر می‌کند تا راهی برای فریب آدم و همسرش پیدا کند. (۳۳)

\*\*\*

به راستی آن درخت ممنوعه چیست؟ چه میوه‌ای دارد؟

درختان این بهشت دنیایی، مثل درختان بهشت واقعی است، وقتی نزدیک درخت بهشتی می‌شوم، بر آن هر نوع میوه می‌بینم، انگور، سیب و...

باغی هم که آدم و حوّا در آن ساکن هستند، نمونه‌ای از آن بهشت واقعی است، هر درخت آن، همه میوه‌ها را دارد. تو به آدم گفتی که می‌تواند از همه درختان بهشت استفاده کند، فقط او نباید نزدیک یک درخت شود، آن درخت، «درخت ممنوعه» است.

آدم و حوّا اصلاً نیاز به آن درخت ندارند، زیرا آن درخت، میوه تازه‌ای ندارد، خدا انواع میوه‌ها را در اختیار آن‌ها قرار داده است، شیطان می‌داند هرگز آدم را نمی‌تواند به طمع میوه آن درخت وسوسه کند، آدم و حوّا هر میوه‌ای که بخواهند می‌توانند از درختان دیگر بچینند. شیطان با خود فکر می‌کند، او می‌خواهد نقشه‌اش را عملی کند.

\*\*\*

آدم و حوّا در بهشت دنیا هستند و تو پرده از مقابل چشم آن‌ها برمی‌داری. عرش تو را می‌بینند و نورهایی را مشاهده می‌کنند که در عرش است. چنین سؤال می‌کنند:

— این چه نورهایی است که در عرش است؟

— آن نورهایی که شما در عرش می‌بینید، نور بهترین بندگان من است. بدانید که اگر آن‌ها نبودند، من شما را خلق نمی‌کردم! آنان خزانه‌دار علم و دانش من هستند و اسرار من نزد آنان است. هرگز آرزوی مقام آن‌ها را نکنید که مقام آن‌ها بس بزرگ و بالاست. (۳۴)

— آنان را برای ما معرفی کن!

— نور محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین. این نور پنج تن از فرزندان توست.

\*\*\*

می خواستی به آدم این پیام را برسانی که نور محمد و آل محمد علیهم السلام، اولین آفریده هایت هستند. زمانی، این نورها را آفریدی که هنوز زمین و آسمانها را خلق نکرده بودی، این نورها، آن روز، حمد و ستایش تو را می گفتند. تو بودی و این نورها و هیچ آفریده دیگری نبود، چهارده هزار سال بعد از آن، عرش خود را آفریدی، آن وقت آن نورها را در عرش خود قرار دادی. (۳۵) سخن از خلقت آن نورها بود، درست است که اکنون تو آدم را خلق کردی، اما نور محمد و خاندان او را هزاران سال قبل از او خلق کرده بودی، سخن درباره خلقت جسم محمد و آل محمد علیهم السلام نیست، جسم آنان، حدود هفت هزار و هشتصد سال، بعد از آدم علیه السلام خلق شد.

\*\*\*

بقره: آیه ۳۶

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ  
وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ  
إِلَىٰ حِينٍ ﴿۳۶﴾

آدم سخن تو را شنید، او همراه با همسرش در بهشت است، آنها هرگز نزدیک درخت ممنوعه نمی شوند، می دانند که آن درخت، وسیله امتحان

آن هاست و می خواهی این گونه امتحانشان کنی.

چند ساعتی از حضور آدم در بهشت می گذرد، شاید او لحظه ای با خود فکر می کند که من کسی هستم که همه فرشتگان بر من سجده کرده اند، چه اشکالی داشت که مقام من هم، مثل آن پنج نور مقدس می شد!

همین که این فکر از ذهن او می گذرد، تو او را به حال خود رها می کنی، تو به او گفته بودی که نباید در قلب خود، حسدی به آن پنج نور مقدس داشته باشی، همین مقدار حسد باعث شد تا توفیق خودت را از او بگیری. (۳۶)

در همان لحظه شیطان می آید و با آدم و حوّا سخن می گوید:

— ای آدم! ای حوّا! من خیر و صلاح شما را می خواهم. آیا می دانید چرا خدا به شما دستور داد نزدیک آن درخت نشوید؟  
— نه. نمی دانیم.

— اگر شما از میوه آن درخت بخورید، یا فرشته خواهید شد یا زندگی جاوید

خواهید داشت. به خدا قسم، من خیر و صلاح شما را می خواهم!

آدم و حوّا هرگز فکر نمی کنند کسی به نام خدا، قسم دروغ بخورد، لحظه ای غافل می شوند و فریب شیطان را می خورند، آنان اصلاً نیازی به میوه آن درخت نداشتند، اما حریص می شوند و از میوه آن درخت می خورند و تو آنان را از بهشت بیرون می کنی. (۳۷)

\*\*\*

تو آدم و حوّا را از آن بهشت بیرون کردی و آنان زندگی خود را روی زمین

آغاز کردند.

تو به آدم گفتی که نسل تو در زمین زیاد می شود و بین فرزندان، اختلاف و دشمنی پدیدار خواهد شد، گروهی راه خوبی ها را پیش خواهند گرفت و گروهی هم به راه شیطان خواهند رفت و همیشه میان این دو گروه دشمنی خواهد بود.

انسان در زمین زندگی خواهد کرد و در اینجا امتحان خود را خواهد داد و سرانجام مرگ به سراغ او می آید. انسان در روز قیامت زنده می شود و برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر می شود.

\*\*\*

قرآن آدم و حوّا را به یک اندازه مقصّر می داند و چنین می گوید: «شیطان، آدم و حوّا را فریب داد».

ولی در انجیل، کتاب مقدّس مسیحیان ماجرا را چنین می خوانیم: شیطان وقتی دید آدم در خواب است نزد حوّا آمد و با او سخن گفت. سرانجام شیطان حوّا را راضی کرد که از میوه آن درخت ممنوعه بخورد. حوّا از آن میوه خورد. وقتی آدم بیدار شد حوّا از آن میوه به آدم داد و آدم هم از آن خورد. (۳۸)

این تفاوت قرآن و انجیل است. قرآن، نقش آدم و حوّا را در این غفلت یکسان می بیند، قرآن تصریح می کند این شیطان بود که آدم و حوّا را فریب داد، اما در انجیل، این حوّا است که آدم را فریب می دهد. همین نگاه به زن

باعث می شود مسیحیان همواره تصوّر کنند که زن، باعث گمراهی مرد می شود.

\*\*\*

بَقَرَة: آیه ۳۷

فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ

التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۳۷﴾

غروب روز جمعه است و آدم و حوّا از بهشت رانده می شوند، آن هنگام همه غم های عالم به دل آدم می آید، خورشید دارد غروب می کند و آدم از آن بهشت بیرون می آید، او در سرزمین مکه فرود می آید (هَبُوط می کند). (۳۹)

تنهایی و دنیایی غریب!

از حوّا هم خبری ندارد، نمی داند همسرش کجاست، وحشت همه وجودش را فرا می گیرد.

راز دلگیری غروب جمعه همین است! آدم در آن ساعت از بهشت رانده شد و در این دنیای خاکی گرفتار شد، این همان غصّه همیشگی بشر است که چرا از اصل خویش دور مانده است.

جالب است که وقتی فرشتگان بر آدم سجده کردند و آدم در بهشت دنیایی قرار گرفت، ظهر روز جمعه بود، آدم هفت ساعت بیشتر در بهشت نبود، آدم، یک شب هم در آنجا نماند. (۴۰)

\*\*\*



آدم نگاهی به اطراف خود می‌کند، ترس و وحشت تمام وجودش را فرا گرفته است. نمی‌داند چه باید کند، او روی کوهی قرار گرفته است که بعدها به نام «کوه صفا» مشهور می‌شود، کوهی که در نزدیکی کعبه است.

آدم در جستجوی حوّا است، حوّا را در کوه «مروه» می‌یابد، همراه او به کوه صفا باز می‌گردد. آنان سر خود را به سوی آسمان می‌گیرند و شروع به گریه می‌کنند. سپس سر به سجده می‌نهند و از خدا طلب رحمت می‌کنند.

گریه آدم بر کوه صفا چهل روز طول می‌کشد، او در سجده است و از نافرمانی دستور خداوند گریه می‌کند. (۴۱)

او در حسرت بهشت است. خوشا به حال روزی که او در بهشت مهمان تو بود و بهره‌مند از همه نعمت‌های آن، اما شیطان فریبش داد و از بهشت رانده شد.

آدم پشیمان است، با تو سخن می‌گوید تا گنااهش را ببخشی. سجده‌های او بسیار طولانی است. ساعت‌ها سر از سجده بر نمی‌دارد، گریه می‌کند و اشک می‌ریزد و می‌گوید:

ای خدای مهربان! من بنده تو هستم، همواره مهربانی تو بیش از خشم توست. تو را می‌خوانم تا از گناهم درگذری که من به خودم ظلم کرده‌ام!

صدایی به گوش آدم می‌رسد: سلام ای آدم!

آدم سر از سجده بر می‌دارد، کیست که بر او سلام می‌کند؟ جبرئیل را می‌بیند، جواب سلام او را می‌دهد. اکنون جبرئیل چنین می‌گوید: «خدا مرا به سوی تو

فرستاده است، او گفته است تو را بیاموزم که چگونه دعا کنی تا توبه‌ات پذیرفته شود، ای آدم! تو باید خدا را به حق پنج تن قسم بدهی، پس بگو: ای خدا تو را به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام می‌خوانم».

آن روز، آدم این پنج نام را از جبرئیل شنید، فهمید که این پنج تن نزد خدا مقامی بس بزرگ دارند، اما وقتی آدم نام حسین علیه‌السلام را از جبرئیل شنید، قلبش محزون شد.

آدم نمی‌دانست چه رازی در نام حسین علیه‌السلام نهفته است. چرا با شنیدن نام او همه غم‌های دنیا به دلش آمد. رو به جبرئیل کرد و گفت:

— ای جبرئیل! چرا با شنیدن نام حسین، حزن و اندوه به دل من آمد؟

— ای آدم! مصیبت حسین علیه‌السلام بزرگ‌ترین مصیبت‌هاست.

— آن چه مصیبتی است؟

— روزی فرا می‌رسد که حسین علیه‌السلام در کربلا گرفتار دشمنانش می‌شود، همه یاران او کشته می‌شوند و او غریب و تنها می‌ماند. آن روز حسین، تشنه است و جگرش از تشنگی می‌سوزد، مردم را به یاری می‌طلبد اما مردم پاسخش را با شمشیر می‌دهند. مظلومانه شهید می‌شود و دشمنان، خیمه‌های آنان را آتش می‌زنند...

و آدم علیه‌السلام این سخنان را می‌شنود، اشک او جاری می‌شود... آنگاه تو هم به احترام اشک بر حسین علیه‌السلام، توبه‌اش را می‌پذیری. (۴۲)

\*\*\*

اکنون جبرئیل آدم را به پایین کوه صفا می برد، جبرئیل به جایی می رود که در آنجا کعبه باید ساخته شود و در آنجا خانه تو را می سازد و در کنار آن، خیمه ای برای آدم و حوا برپا می کند.

به امر خدا، هفتاد هزار فرشته از آسمان نازل می شوند و دور خانه ات طواف می کنند.

بعد از آن، آدم نیز به طواف خانه خدا می پردازد و این گونه است که تو رحمت خود را بر آدم نازل می کنی و او را پیامبر خود قرار می دهی و برایش مقام رسالت را برمی گزینی.

آری، تو خدای بخشنده و مهربان هستی و گناه آدم را بخشیدی و از او می خواهی به دور خانه ات طواف کند، تو برای این خانه، حرمت زیادی قرار می دهی و قسم می خوری که اگر فرزندان آدم به طواف این خانه بیایند و دور آن طواف کنند، گناهانشان را می بخشی. (۴۳)

قبله من هم کعبه است، حرمت کعبه را می دانم و دوست دارم هر چه زودتر به سرزمین مکه سفر کنم و دور آن طواف کنم. کعبه، کهن ترین معبد روی زمین است، خانه توست، خانه یکتاپرستی!

\*\*\*

بقره: آیه ۳۹ - ۳۸

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۳۸﴾  
وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا

## خَالِدُونَ ﴿۳۹﴾

اکنون زندگی انسان روی زمین آغاز می‌شود!

تو می‌دانی انسان است و ترس او! برای همین پیامی برای همه انسان‌ها می‌فرستی که ای انسان! من هدایت‌ها و رهنمودهای خود را برایت می‌فرستم، اگر از هدایت‌های من، پیروی کردی، بدان که ترس تو برطرف می‌شود و هیچ غمی به دل نخواهی داشت، سرانجام تو بهشت جاودان خواهی بود، بهشتی که من برای تو خلق کرده‌ام. اگر می‌خواهی به بهشت جاودان وارد شوی، از پیامبران پیروی کن، اما هر کس که از مسیر پیامبران منحرف شود، بداند سزای او چیزی جز عذاب نخواهد بود.

\*\*\*

خدایا! من حکایت آدم را شنیدم، فهمیدم که تو از همان لحظه اول، با انسان مهربان بوده‌ای، انسان را دوست داشتی و او را گل سرسبد هستی خود قرار دادی.

من اصل خویش را یافته‌ام، دانسته‌ام که کیستم، از کجایم، مسجود فرشتگانم!

من فرزند آدمم، چه بسا شیطان مرا هم وسوسه کند و من خطایی مرتکب می‌شوم، اکنون دیگر می‌دانم من اولین گناهکاری نیستم که تو او را بخشیده‌ای، من فرزند آدم هستم، همان کسی که خطای او را بخشیدی و از

برگزیدگان قرار دادی.

خدایا! به رحمت و مهربانی تو امیدوارم، می‌دانم اگر خطایی از من سر بزند، نباید ناامید شوم، باید سر به سجده ببرم و همچون آدم بر خطای خود اشک بریزم، باید به نام پنج تن (محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام) تو را بخوانم، به آنان توسل می‌جویم تا رحمتت را بر من نازل کنی. راه خویش را یافته‌ام، می‌دانم چگونه رحمت تو را به سوی خود جذب کنم، بر حسین تو اشک می‌ریزم، شاید به خاطر حسین علیه‌السلام مرا ببخشی، حسینی که برای تو از همه هستی خود گذشت...

\*\*\*

به راستی آیا آدم با خوردن میوه درخت ممنوعه، گناهی انجام داد؟ مگر پیامبران معصوم نیستند؟ چگونه می‌شود که او پیامبر باشد و گناه انجام دهد؟ این همان سؤالی است که مأمون، خلیفه عباسی از امام رضا علیه‌السلام پرسید و امام در پاسخ به او چنین فرمود: «وقتی آدم در بهشت بود، هنوز پیامبر نشده بود و خوردن میوه درخت ممنوعه، گناهی بزرگ نبود که موجب عذاب دوزخ بشود، بعد از آن که، آدم از بهشت رانده شد، خدا او را برگزید و پیامبر خود قرار داد و او در آن لحظه، از نعمت عصمت برخوردار شد و آدم دیگر گناهی (کوچک یا بزرگ) نکرد.» (۴۴)

وقتی پزشک به بیمار خود می‌گوید: «تو نباید گوشت قرمز بخوری»، اگر این بیمار، گوشت قرمز خورد، گناه بزرگی انجام داده است؟ نه، فقط به خودش

ضرر زده است. خدا به آدم گفت که تو را در این بهشت دنیایی جای داده‌ام، اگر می‌خواهی اینجا بمانی، نباید از آن میوه بخوری، وقتی آدم از آن میوه خورد، از بهشت رانده شد، این نتیجه کار آدم بود.

\*\*\*

آدم که اکنون پیامبرت شده است، در کنار کعبه نشسته است، اما او هنوز از خودش ناراحت است، خیلی غصه می‌خورد که چرا گوش به حرف شیطان کرد و از بهشت رانده شد.

غصه بر قلب آدم هجوم می‌آورد، دلش می‌گیرد، اشک از چشمانش جاری می‌شود و تو جبرئیل را به زمین می‌فرستی تا با آدم سخن بگوید:

— ای آدم! چه شده است؟ چرا این قدر ناراحتی؟

— غصه می‌خورم که از بهشت رانده شده‌ام.

— ای آدم! آیا می‌دانی وقتی خدا می‌خواست تو را خلق کند به ما چه گفت؟

— من نمی‌دانم.

— خدا به ما فرشتگان گفت: «می‌خواهم خلیفه خود را روی زمین قرار دهم».

— منظورت از این سخن چیست؟

— خدا به ما نگفت: «می‌خواهم خلیفه خود را در بهشت قرار بدهم»، خدا به

ما گفت: «می‌خواهم خلیفه خود را روی زمین قرار بدهم»، یعنی از اول هم

قرار بود تو در این دنیای خاکی زندگی کنی و در اینجا خلیفه خدا باشی!

آدم لحظاتی فکر کرد، اگر او در آن بهشت می‌ماند خلیفه خدا نبود، او باید

اینجا باشد تا بتواند خلیفه خدا باشد.

آدم آرام شد، راز خلقت خود را فهمید. آری، خدا می‌خواست انسان در همین دنیای خاکی زندگی کند، دنیایی که همه محدودیت‌ها و تضادها را دارد، انسان در جستجوی روزی خود باشد، زحمت بکشد، جایی که آدم در آن بود، همه چیز برای او آماده بود، زندگی آنجا، زندگی بهشت‌گونه بود، در آنجا انسان نمی‌توانست کمال خود را بیابد. (۴۵)

انسان که خوی حیوانی دارد، باید در این دنیا زندگی کند، رشد کند، خوی حیوانی خود را کنترل کند تا از فرشته بالاتر رود.

انسان واقعی در این دنیا معنا پیدا می‌کند، اگر انسان در بهشت بود، هرگز لیاقت‌ها و شایستگی‌های او نمایان نمی‌شد. خدا از اول اراده کرده بود که انسان در این دنیا باشد.

اکنون با جرأت می‌گوییم که با رانده شدن آدم از بهشت، انسان متولد شد، انسان بودنش کامل شد و این راز بزرگ خلقت انسان است که بسیاری از آن غافل مانده‌اند.

اگر انسان در بهشت بود، هیچ زحمتی نمی‌کشید، در آنجا هیچ اختلاف و جنگی رخ نمی‌داد، همه چیز آماده بود، معلوم است که در آنجا انسان نمی‌توانست صبر در مشکلات را به نمایش بگذارد، چون آنجا هیچ مشکلی نبود تا انسان بخواهد در راه خدا بر آن صبر کند.

زیبایی‌های انسان در سختی‌های این دنیا جلوه‌گر می‌شود، انسانی که همه

سختی‌ها را به جان می‌خرد تا نام و یاد خدا زنده بماند، این زیباترین تصویر آفرینش است که خدا دوست داشت آن را به نمایش بگذارد.

خدا انسان را آزاد و مختار آفرید، این دنیا هم محلّ نمایش حقیقتِ انسان‌هاست، عده‌ای راه شیطان را برمی‌گزینند و به ظلم و ستم می‌پردازند، عده‌ای هم راه خدا را انتخاب می‌کنند.

خدایا! من داستان آدم علیه السلام را از قرآن تو خواندم، اکنون می‌خواهم از تورات این داستان را بخوانم. تورات تحریف شده است، اما اطلاع من از همین تورات در اینجا مفید است، به من کمک می‌کند تا بدانم یهودیان چه تصویری از این ماجرا دارند.

\*\*\*

خلاصه داستان آدم علیه السلام در تورات چنین است:

خدا به آدم اجازه داد که از تمام میوه‌های بهشت بخورد مگر از میوه درخت معرفت!

درخت معرفت، درختی بود که اگر آدم از میوه آن می‌خورد، خوب و بد را تشخیص می‌داد.

خدا به آدم گفت: «اگر میوه درخت ممنوعه را بخوری، همان روز خواهی مرد»، سپس خدا حوّا را آفرید، آنان در بهشت، برهنه بودند، زیرا نیک و بد را نمی‌دانستند. شیطان به شکل ماری نزد آنان آمد و به آنان گفت: «اگر میوه آن درخت ممنوعه را بخورید، نه تنها نمی‌میرید، بلکه معرفت و شناخت پیدا



می‌کنید، برای همین است که خدا شما را از خوردن آن نهی کرده است». سرانجام آدم و حوّا از آن میوه ممنوعه خوردند و چشمشان باز شد و فهمیدند که لخت هستند، برای همین، آنان با پارچه‌ای خودشان را پوشاندند. خدا در بهشت قدم می‌زد!! آدم و حوّا را دید، آنان از خدا مخفی شدند، خدا به آدم گفت:

— ای آدم! کجا هستی؟! —

— وقتی صدای تو را شنیدم، مخفی شدم، زیرا من عریان هستم.

— چگونه فهمیدی که عریان هستی؟ مگر از آن میوه ممنوعه خوردی؟

اکنون خدا دانست که آدم از آن میوه خورده است، برای همین پیش خود گفت: «اکنون آدم مثل من شده است و خوب و بد، زشت و زیبا را شناخته است! اگر او در بهشت بماند، ممکن است درخت حیات و زندگی را نیز پیدا کند و از میوه آن بخورد و آن وقت برای همیشه زنده بماند و مثل من بشود!». اینجا بود که خدا آدم را از بهشت بیرون کرد!! (۴۶)

\*\*\*

این سخن تورات است، کسی که به این تورات ایمان دارد و این ماجرا را می‌خواند، چنین تصوّری از خدا دارد:

۱ - خدا کسی است که به آدم دروغ می‌گوید و آدم را فریب می‌دهد.

آن درخت ممنوعه، درخت معرفت بود، اما خدا به آدم گفت که آن درخت،

درخت مرگ است، اگر از آن بخوری، همان روز می‌میری!

- ۲ - خدا کسی است که می ترسد آدم به مقام او دست پیدا کند!  
 وقتی خدا دید آدم از آن درخت معرفت خورده است، ترسید که نکند آدم به درخت حیات و زندگی دسترسی پیدا کند.
- ۳ - خدا جسم است، در بهشت راه می رود، آدم او را می بیند.
- ۴ - خدا جاهل است، نمی داند آدم در کجای بهشت مخفی شده است.  
 و خدایی که من در قرآن با او آشنا می شوم، هرگز دروغ نمی گوید، بنده خود را فریب نمی دهد، او به همه چیز آگاه است. این خدا هرگز انسان را از معرفت و شناخت نهی نمی کند.  
 میوه ممنوعه، معرفت و شناخت نبود، آخر چگونه می شود خدا انسان را از معرفت منع کند؟  
 خدایی که من او را باور دارم، بندگان خود را به سوی علم و آگاهی و معرفت فرامی خواند. آنچه خدا آدم را از آن نهی کرد، حسد بود.

بقره: آیه ۴۰

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ  
وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِنِّي فَازِهَبُونَ ﴿٤٠﴾

خدایا! من با راز آفرینش خود آشنا شدم. اکنون می‌خواهی از تاریخ انسان  
برایم بگویی. اولین امت بزرگ تاریخ، بنی اسرائیل بودند، تو در اینجا درباره  
آنان سخن می‌گویی، تا من از سرنوشتشان عبرت بگیرم و لغزش‌های آنان را  
بشناسم و از آنها پرهیز کنم.

به راستی بنی اسرائیل چه کسانی بودند؟ کجا و در چه زمانی زندگی  
می‌کردند؟

«اسرائیل» نام دیگر یعقوب علیه السلام است. یعقوب، نوه ابراهیم علیه السلام بود (یعقوب  
پسر اسحاق بود و اسحاق هم پسر ابراهیم علیه السلام بود). یعقوب، حدود سه هزار

سال قبل در کنعان (منطقه‌ای در شام یا سوریه) زندگی می‌کرد. او پیامبر بود و دوازده پسر داشت، یکی از آن‌ها یوسف علیه السلام بود. یوسف بعد از سختی‌های زیاد در مصر به مقام بزرگی رسید، برای همین بود که همه پسران یعقوب به مصر هجرت کردند. کم‌کم تعداد آنان زیاد شد، از نسل این دوازده برادر، قوم بنی اسرائیل شکل گرفت.

بعد از مدتی قوم بنی اسرائیل گرفتار ظلم و ستم فرعون شدند، خدا موسی علیه السلام را برای نجات آنان فرستاد، بین یعقوب علیه السلام و آمدن موسی علیه السلام حدود هشتصد سال فاصله بود. با آمدن موسی علیه السلام، دین یهود شکل گرفت.

\*\*\*

تو با بنی اسرائیل چنین سخن می‌گویی: نعمت‌هایی که به شما داده‌ام را به یاد بیاورید، به عهد و پیمان من وفا کنید تا من هم به عهد و پیمان خود وفا کنم! من هم که اکنون این سخن تو را می‌خوانم باید همواره به یاد نعمت‌هایی باشم که به من داده‌ای، این‌گونه است که محبت تو در قلبم زیاد و زیادتر می‌شود.

شنیده‌ام که روزی از موسی علیه السلام خواستی تا تو را دوست بدارد و کاری کند که مردم هم تو را دوست داشته باشند.

وقتی موسی علیه السلام این سخن را شنید به فکر فرو رفت. محبت تو در قلب موسی علیه السلام موج می‌زد، هیچ چیز و هیچ کس را به قدر تو دوست نداشت، اما نمی‌دانست چه کند که مردم تو را بیشتر دوست داشته باشند.

باید راه حلی پیدا می‌کرد، اما هر چه فکر کرد چیزی به ذهنش نرسید.  
سرانجام از تو کمک خواست:

— خدایا! چه کنم که بندگان تو را دوست داشته باشند؟ چگونه می‌توانم  
قلبشان را با محبت تو آشنا کنم؟

— ای موسی! من نعمت‌های زیادی به بندگانم داده‌ام، کاری کن که آنان  
نعمت‌های من را به یاد آورند، ای موسی! نعمت‌هایم را برای آن‌ها بگو، آن  
وقت خواهی دید که چگونه مرا دوست خواهند داشت. (۴۷)

\*\*\*

از بنی اسرائیل می‌خواهی تا به عهد و پیمانت وفادار بمانند، اگر آنان به آن  
عهد وفادار بمانند، تو هم به عهد خود وفا خواهی نمود. از آنان خواسته‌ای تا  
هرگز بُت‌ها را نپرستند، به دستورهای تو عمل کنند و از اختلاف دوری کنند،  
در مقابل به آنان وعده بهشت دادی.

اکنون من هم باید به عهد و پیمان خود وفا کنم، در این صورت است که  
می‌توانم امید داشته باشم مرا در بهشت خود جای دهی، اما به راستی عهد و  
پیمان بزرگ من چیست؟

می‌دانم قرآن کتابی نیست که فقط از گذشته بگوید، قرآن از همه زمان‌ها  
سخن می‌گوید. از من می‌خواهی بر سر آن پیمان بزرگ بمانم. پیمانی را که از  
من گرفته‌ای فراموش نمی‌کنم!

کدام پیمان؟

روزی که روح همه انسان‌ها را آفریدی، روزی که از همه پیمان گرفتی. آن روز را فراموش نمی‌کنم. چه روزی بود آن روز!

تو با همه سخن گفتی. از ما سؤال کردی: آیا من خدای شما نیستم؟ همه در جواب گفتیم: آری! شهادت می‌دهیم که تو خدای ما هستی. (۴۸)

سپس، تو پیامبران را برایمان معرفی کردی. بعد، نوبت به معرفی جانشینان پیامبران رسید. آنان را نیز معرفی کردی و به همه دستور دادی تا از پیامبران و جانشینانشان اطاعت کنند.

آن روز بود که دوازده امام خویش را شناختم، امامتشان را پذیرفتم، عهد کردم که در مقابل آنان تسلیم باشم و گوش به فرمانشان باشم. (۴۹)

امروز هم امامت مهدی علیه السلام را باور دارم، گوش به فرمان او هستم، منتظر می‌مانم تا ظهور کند و همچون سربازی در خدمتش باشم. (۵۰)

از من می‌خواهی تا بر این عهد و پیمان وفادار بمانم، اگر من این کار را کنم تو هم به عهد خود وفا خواهی نمود و مرا وارد بهشت خواهی کرد. (۵۱)

\*\*\*

بقره: آیه ۴۳ - ۴۱

وَأْمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا  
أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِثَابِي فَأَتَّفُونَ ﴿٤١﴾ وَلَا  
تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤٢﴾ وَأَقِيمُوا  
الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ ﴿٤٣﴾

از بنی اسرائیل خواستی تا به کتاب تو ایمان بیاورند و به آن کفر نورزند و حق را کتمان نکنند...

این دستوری است که به آنان داده‌ای، اما این دستور تو، برای امروز من هم هست، از من می‌خواهی تا به قرآنت ایمان بیاورم، به امام‌زمان ایمان داشته باشم، در زمره کسانی نباشم که چون حق را شنیدند، آن را انکار کردند. آری، عده‌ای در مقابل بهایی اندک، حق و حقیقت را انکار می‌کنند، آنان باید از خشم تو بترسند.

وقتی که محمد ﷺ به مدینه آمد، عده‌ای از دانشمندان یهود با اینکه می‌دانستند او پیامبر است، اما با گرفتن امتیازهای ناچیزی، حقیقت را انکار می‌کردند، آنان کتاب آسمانی تورات را تغییر دادند. در تورات نشانه‌های آخرین پیامبر ذکر شده بود، ولی آنان آن قسمت‌های تورات را تغییر دادند تا منافع اندک خویش را حفظ کنند، فراموش کردند که تغییر کتاب تورات در مقابل همه دنیا، ارزان‌فروشی است، آنان گرچه لذات چند روزه دنیا را از آن خود کردند، اما باید در انتظار عذاب ابدی باشند، عذابی که هیچ وقت پایان نمی‌یابد.

تو دوست داری که من حق‌گرا باشم و همواره حق را آشکار سازم، هر چند منافع زودگذرم به خطر افتد، آری، پنهان کردن حق و آمیختن حق و باطل، گناه بزرگی است و باعث گمراهی دیگران می‌شود.

از من می‌خواهی تا نماز بخوانم و زکات ثروت خود را پرداخت کنم، نماز را

به جماعت بخوانم، در متن جامعه باشم و همراه مردم باشم. دوست نداری که به کنج خلوت خانه پناه ببرم، از من می خواهی در میان مردم و برای آنان باشم، از آنان بی خبر نباشم، در جمع آنان حضور پیدا کنم، به راستی که، راه رسیدن به تواز میان مردم می گذرد.

\*\*\*

بقره: آیه ۴۴

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ  
تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۴۴﴾

عده ای هستند که حرف های قشنگی می زنند، اما به حرف های خود عمل نمی کنند، مردم را دعوت به راستگویی می کنند، اما خودشان دروغ می گویند، می گویند مبادا به دیگران ظلم کنید، اما خودشان ظلم می کنند. می خواهی من این گونه نباشم، اگر سخنی می گویم، اول خودم به آن عمل کنم. اگر کتاب تو را می خوانم و برای مردم دستورهای تو را بازگو می کنم، خودم هم باید مرد عمل باشم.

\*\*\*

بقره: آیه ۴۶ - ۴۵

وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا  
عَلَى الْخَاشِعِينَ ﴿۴۵﴾ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ  
رَاجِعُونَ ﴿۴۶﴾

زندگی در این دنیا با بلا و سختی همراه است، وقتی در گرداب این سختی ها گرفتار می شوم، کم می آورم و احساس می کنم که دیگر نمی توانم ادامه بدهم.



در آن لحظات چه باید بکنم؟

این پیام توست: «از صبر و نماز کمک طلبید».

شنیده‌ام که بندگان خوب تو وقتی به نماز شب می‌ایستند و با تو خلوت می‌کنند، چنین می‌گویند: «ای کسی که دعای بندگان خود را می‌شنوی و امید آنان را ناامید نمی‌کنی، از تو می‌خواهیم که قلب ما را از نفاق پاک کنی».

آری، از من می‌خواهی تا در سختی‌ها صبر کنم و به نماز پناه ببرم، وضو بگیرم و با تو سخن بگویم که نماز، معراج مؤمن است. بلاها و سختی‌هایی که در زندگی پیش می‌آید، انسان را می‌سازد. شنیده‌ام که تو هر کس را بیشتر دوست داری بلای بیشتری به او می‌دهی. انسان فقط در کورهٔ بلا است که می‌تواند از ضعف‌ها و کاستی‌های خود آگاه شود و به اصلاح آن‌ها پردازد. بلا بد نیست اگر نگاهم را عوض کنم، باعث می‌شود از دنیا دل بکنم و بیشتر به یادت باشم و به درگاہت روی آورم. بلا و سختی که نباشد دلم برای همیشه اسیر دنیا می‌شود، ارزشم کم و کمتر می‌شود، این بلاست که دل‌های ما را آسمانی می‌کند.

اکنون یاد گرفتم که نماز می‌تواند به من کمک کند، سخن گفتن با تو می‌تواند آرامش را به من هدیه کند، نماز خواندن برای کسی که نسبت به تو فروتن است، کاری لذت بخش است، نماز برای کسی لذت دارد که روز قیامت را باور دارد و می‌داند زندگی‌اش فقط به این دنیای خاکی محدود نمی‌شود، می‌داند بعد از همهٔ این سختی‌ها، بهشتی هست، او سختی‌ها را تحمل می‌کند تا به سعادت ابدی که همان بهشت جاویدان است، برسد.

اگر کسی احساس کرد که نماز خواندن برای او سخت است، باید علت را در

باورهای خود جستجو کند، اگر ایمانم به روز قیامت کم رنگ شود، نماز خواندن دیگر سخت و گران به نظر می رسد، اگر دیدار تو و بهشت و قیامت را باور داشته باشم، نماز برایم لذت بخش خواهد بود.

\*\*\*

بقره: آیه ۴۸ - ۴۷

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ  
عَلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ كُنْتُمْ كَافِرِينَ ﴿٤٧﴾ وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي  
نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا  
هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤٨﴾

بار دیگر از بنی اسرائیل خواستی که به یاد نعمت های تو باشند، به آنان یادآوری کردی که روز قیامت را فراموش نکنند.

از من هم می خواهی تا به یاد نعمت هایی باشم که به من داده ای و هراس روز قیامت را در دل داشته باشم، روزی که سزای کارهای خود را می بینم.

آن روز هیچ کس به فکر کسی نیست، همه به فکر خود هستند، آن روز، روزی است که من باید خودم به تنهایی پاسخ عملم را بدهم. هیچ کس، دیگری را یاری نمی کند، باید خودم را برای آن روز آماده کنم.

انسان به هر چه دل بسته باشد، دیگر به کارش نمی آید.

این واقعیت است.

در روز قیامت، همه بُت ها، نابود شده اند!

روز قیامت، انسان می فهمد بُت هایی را که پرستیده است، به هیچ کار

نمی آیند، آن روز فقط روز تو و روز بندگان خوب توست.  
هر کس با پیامبران و جانشینان آنان دوست باشد و راهشان را رفته باشد، از  
شفاعت آنان بهره مند خواهد شد، چون پیامبران به اذن تو شفاعت مؤمنان را  
به عهده دارند.  
وای به حال کسانی که به دنبال بُت های خود رفتند، آنان تصوّر می کردند که  
بت ها روزی به یاریشان خواهند آمد، افسوس که خیلی دیر می فهمند که هیچ  
یار و یآوری ندارند!

بقره: آیه ۵۴ - ۴۹

وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ  
الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ  
رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿٤٩﴾ وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ  
فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿٥٠﴾ وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ  
اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿٥١﴾ ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ  
بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٥٢﴾ وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ  
وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿٥٣﴾ وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ  
ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِيكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ  
ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِيكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ  
الرَّحِيمُ ﴿٥٤﴾

حال از نجات قوم بنی اسرائیل سخن به میان می آوری، تاریخ و ماجراهای

آنان را بیان می‌کنی تا از زندگی آنان درس بگیریم:

بنی اسرائیل سالیان سال گرفتار ظلم و ستم فرعون بودند، فرعون پسران آنان را می‌کشت و دخترانشان را به اسیری می‌گرفت.

برای همین موسی علیه السلام را برای نجاتشان فرستادی، به موسی علیه السلام دستور دادی تا در تاریکی شب آنان را از کشور مصر حرکت دهد، وقتی که آنان به رود نیل رسیدند، رود نیل را شکافتی و آنان عبور کردند، فرعون و سپاهیانش به دنبال قوم بنی اسرائیل وارد رود نیل شدند و آن وقت بود که آب به هم آمد و فرعون و سپاه او نابود شدند. آری، فرعون که عمری، ادعای خدایی می‌کرد، در آب غرق شد و به سزای اعمال خود رسید. (در اینجا از رود نیل به «دریا» تعبیر شده است، زیرا این رود بسیار بزرگ است).

بعد از آن بنی اسرائیل به سرزمین سینا رسیدند، خوشحال بودند که فرعون نابود شده است، آن‌ها می‌خواستند به فلسطین بروند، در مسیر حرکت به سوی فلسطین، از موسی علیه السلام خواستی تا با گروهی هفتاد نفره به کوه طور بیاید. قرار بر این بود که موسی علیه السلام شب برای مناجات با تو در آنجا بماند تا کتاب آسمانی تورات بر او نازل شود.

کوه «طور» تقریباً در جنوب سرزمین سینا قرار دارد، راه فلسطین از شمال سرزمین سینا می‌گذرد، موسی علیه السلام باید به سمت جنوب حرکت می‌کرد تا به کوه «طور» می‌رسید.

موسی علیه السلام، برادرش، هارون را جانشین خود قرار داد و با هفتاد نفر به کوه

طور آمد، صلاح را در آن دیدی که مأموریت موسی علیه السلام ده شب دیگر تمدید شود، برای همین موسی علیه السلام ده روز دیرتر نزد قومش بازگشت، همین باعث شد تا مردی به نام سامری دسیسه کند و مردم را دعوت به پرستش گوساله‌ای از طلا کند. مردم فریب سامری را خوردند و عده زیادی از آنان گوساله پرست شدند.

این درس بزرگ تاریخ است که اگر رهبر آسمانی از میان مردم برود، هر لحظه خطر منحرف شدن انسان وجود دارد.

من هم باید حواس خود را خیلی جمع کنم، اکنون که امام زمانم غایب است، ممکن است عده‌ای بُتی بسازند و مرا به سوی آن فرا بخوانند، باید دقت کنم، فریب نخورم. این درسی است که می‌خواهی من از این ماجرا بیاموزم. وقتی موسی علیه السلام نزد مردم بازگشت، با مردم سخن گفت و از آنان خواست تا توبه کنند. توبه آنان این بود که باید خودشان را بکشند.

آنان یکدیگر را در این انحراف یاری کردند، پس باید به دست یکدیگر کشته شوند، وقتی آنان کشتن یکدیگر را آغاز کردند و در این آزمایش صداقت خود را نشان دادند، توبه آنان را قبول کردی و توبه موسی علیه السلام وحی کردی که دست از این کار بکشند و توبه آنان را پذیرفتی زیرا تو همواره توبه بندگان را می‌پذیری. (۵۲)

باید بدانم اگر خطایی از من سر زد، در توبه به رویم باز است، نباید ناامید شوم، تو مردمی که گوساله پرست شده بودند را بخشیدی، تو بسیار بخشنده و

مهربان هستی.

\*\*\*

بقره: آیه ۵۵

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ  
جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿۵۵﴾

موسی علیه السلام با آن گروه هفتاد نفره به سوی کوه طور رفت و تو با او سخن گفتی، آنان صدای تو را شنیدند.

وقتی موسی علیه السلام تورات را به آن‌ها نشان داد، عده‌ای از آنان با تعجب به آن نگاه کردند و باور نکردند که این تورات، سخنان توست و او این تورات را از طرف تو آورده است. موسی علیه السلام به آنان گفت: «خدا با من سخن می‌گوید»، اما آنان این سخن را قبول نکردند و گفتند:

— ای موسی علیه السلام! ما این سخن تو را قبول نمی‌کنیم، مگر اینکه خدا را آشکارا ببینیم.

— خدا را نمی‌توان با چشم دید، خدا جسم نیست که بتوان او را دید.  
آنان بر سخن خود اصرار کردند. موسی علیه السلام از طرف مردم چنین گفت:  
«بارخدا یا! خودت را به من نشان بده تا تو را ببینم».

در پاسخ او چنین گفتی: «ای موسی! تو هرگز مرا نخواهی دید، ولی به این کوه بنگر، اگر در جای خود باقی ماند، پس مرا خواهی دید».

پس نور خود را بر آن کوه پدیدار ساختی، آن کوه متلاشی شد، موسی علیه السلام

بی هوش روی زمین افتاد و همه آن هفتاد نفر هم مُردند. (کوه طور، رشته کوه بزرگی است، صاعقه به یکی از کوه‌های آن اصابت کرد).  
 آنان تاب دیدن آن صاعقه را که مخلوق تو بود نداشتند، چگونه می توانستند نور عظمتت را ببینند؟

وقتی موسی علیه السلام به هوش آمد چنین گفت: «بارخدا یا! تو بالاتر از این هستی که با چشم دیده بشوی، من از طرف مردم خواستم که تو را ببینم، اکنون نیز از طرف آنان، توبه می کنم، من باور دارم که هرگز تو را نمی توان دید».  
 موسی علیه السلام می دانست که تو صفات و ویژگی های مخلوقات را نداری، اگر تو یکی از این صفات را می داشتی، حتماً با چشم دیده می شدی، اما دیگر نمی توانستی همیشگی و ابدی باشی، گذر زمان تو را هم دگرگون می کرد. هر کس که ویژگی مخلوقات و آفریده ها را دارد، روزی نابود می شود.

\*\*\*

بقره: آیه ۵۶

ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ

تَشْكُرُونَ ﴿۵۶﴾

موسی علیه السلام نگاهی به آن هفتاد نفر کرد که جسمشان روی زمین افتاده بود، در فکر بود که چگونه بازگردد و خبر مرگ این هفتاد نفر را به مردم بدهد، او بنی اسرائیل را به خوبی می شناخت، می دانست بعضی ها خواهند گفت: موسی علیه السلام، بزرگان ما را به دل کوه برد و آنان را به قتل رساند!



موسی علیه السلام از تو خواست تا این هفتاد نفر را زنده کنی، تو دعایش را مستجاب کردی و آنان را زنده کردی، آری، تو خدای توانایی هستی و هرگاه اراده کنی می توانی هر کاری را انجام دهی.

آن هفتاد نفر را زنده کردی تا شاهدهی باشند بر اینکه در روز قیامت هم می توانی مردگان را زنده کنی.

موسی علیه السلام بعد از چهل روز همراه با این هفتاد نفر به سوی بنی اسرائیل بازگشت و دید که آنان گوساله پرست شده اند، به راستی چقدر زود آنان عهد و پیمان خود را فراموش کردند.

\*\*\*

بقره: آیه ۵۷

وَضَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ  
وَالسَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا  
أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿۵۷﴾

بنی اسرائیل مدت ها در صحرای سینا ماندند، تو نعمت های خود را بر آنان نازل کردی، روزها ابرها را می فرستادی تا بر سرشان سایه افکند و نور خورشید اذیتشان نکند، برایشان از آسمان غذای گوارا می فرستادی، افسوس که شکر نعمت هایت را نکردند و راه سرکشی و ظلم را در پیش گرفتند! آنان نمی دانستند که اگر از دستوراتت سرپیچی کنند، به خودشان ظلم می کنند و از راه کمال خویش درمی مانند.

این سخن توست: «آنان به من ظلم نکردند، بلکه به خودشان ظلم کردند». تو خدا هستی و برای کمالم، دستور دادی نماز بخوانم، روزه بگیرم، به گناه نزدیک نشوم، من چقدر کم عقل بودم که تصور می کردم این کارها برایم نفعی ندارد، خیال می کردم که می خواهی از عبادت من سودی ببری، نمی دانستم برای تو هیچ فرقی ندارد که همه مردم مؤمن باشند یا کافر! برای تو عبادت بندگان هیچ سودی ندارد، زیرا تویی نیاز از همه چیز هستی!

اگر به دستورات عمل نکنم، به خودم ظلم کرده ام، خودم را از سعادت ابدی محروم کرده ام، شاید چند روز در این دنیا آسایشی را تجربه کنم، اما در مقابل این خوشی چند روزه، خود را از نعمت بهشت جاودان محروم کرده ام.

\*\*\*

بقره: آیه ۵۹ - ۵۸

وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ  
 شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً نَعْفُزُكُمْ خَطَايَاكُمْ  
 وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴿۵۸﴾ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ  
 لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا  
 يَفْسُقُونَ ﴿۵۹﴾

چگونه می شود که بنی اسرائیل به خود ظلم کنند؟

شنیده ام بنی اسرائیل خاندانی بودند که پدرانشان در فلسطین و بیت المقدس زندگی می کردند، وقتی یوسف علیه السلام در مصر به مقام و جایگاهی رسید، به مصر هجرت کردند، بعد از مدتی آنان اسیر ظلم و ستم فرعونیان شدند، خدا برای

آنان موسی علیه السلام را فرستاد و موسی علیه السلام آنان را از دست فرعون نجات داد و به فلسطین بازشان گرداند.

تو دستور دادی تا به شکرانه این نعمت، وقتی به دروازه‌های بیت‌المقدس رسیدند، سجده کنند و این چنین بگویند: «بارخدایا! گناهان ما را ببخش». آن‌ها باید به زبان خود چنین می‌گفتند: «حطه».

این آدابی بود که برای آنان قرار دادی، می‌خواستی این‌گونه گناهشان را ببخشی و پاداش نیکوکاران را افزون و افزون‌تر کنی.

مؤمنان به این دستور تو عمل کردند و رحمت و مهربانی‌ات را از آن خود نمودند، اما عده‌ای از آنان سخت را به مسخره گرفتند و به جای واژه «حطه»، «حنطه» را به کار بردند. «حنطه» به معنای «گندم» بود، آن‌ها قصدی جز مسخره کردن نداشتند، می‌خواستند بگویند که گندم برای ما از این آداب باارزش‌تر است.

آنان که این سخن را مسخره کردند، به بلای سختی مبتلا شدند، عذابی همچون طاعون بر آنان فرود آمد و موجب ضعف و ناتوانی و اضطراب آنان شد.

آری، انسان‌ها در سرنوشت خود نقش دارند، نافرمانی آن‌ها، زمینه‌ساز عذاب است، همان‌طور که اطاعت از فرمانت باعث آمرزش و سعادت دنیا و آخرت می‌شود.

\*\*\*

بقره: آیه ۶۰

وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ  
الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرِبَهُمْ  
كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿۶۰﴾

شنیده‌ام که قوم بنی اسرائیل در مسیر حرکت به فلسطین، وقتی به صحرای سینا رسیدند، تشنه بودند، نزد موسی علیه السلام آمدند و طلب آب نمودند. موسی علیه السلام نگاهی به آن بیابان خشک کرد، هیچ آبی یافت نمی‌شد، باید چه می‌کرد؟ دست به دعا برداشت و با تو سخن گفت، دعا کرد و از تویاری خواست. موسی علیه السلام به امید تو این همه جمعیت را همراه خود آورده بود.

صدای موسی علیه السلام را شنیدی، تو مهربان هستی و هیچ‌گاه بندگان را فراموش نمی‌کنی، در نزدیکی موسی علیه السلام سنگ بزرگی بود، به موسی علیه السلام دستور دادی تا عصایش را به آن سنگ بزند.

عصایش را به سنگ زد، معجزه‌ای روی داد، از دل آن سنگ، دوازده چشمه آب جوشید، گفتی که مردم از این آب گوارا بنوشند.

اما چرا دوازده چشمه از سنگ جوشید؟

یعقوب علیه السلام، دوازده پسر داشت، بنی اسرائیل همه از نسل این دوازده پسر بودند، آنان به دوازده گروه تقسیم می‌شدند، برای همین برای هر گروه، چشمه‌ای جداگانه جوشید تا از اختلاف میانشان جلوگیری شود.

\*\*\*

این حکایتی بود که در گذشته روی داده است، اما شبیه این ماجرا در آینده هم روی خواهد داد. وقتی مهدی علیه السلام در شهر مکه ظهور کند، منتظر می ماند تا یارانش در آن شهر جمع بشوند. وقتی تعداد یارانش به ده هزار نفر رسید، به سمت مدینه حرکت می کند. (۵۳)

هوا خیلی گرم می شود و کم کم تشنگی بر همه غلبه می کند. مهدی علیه السلام که تشنگی و گرسنگی یارانش را می بیند، دستور می دهد تا لشکر در وسط بیابان منزل کند.

آنجا بیابانی خشک است، نه آبی، نه گیاهی! فقط عطش است و گرمای سوزان صحرای حجاز!

همه یکجا را نگاه می کنند، مهدی علیه السلام دستور می دهد تا سنگ بزرگی را بیاورند. این سنگ چیست؟ او با عصایش به آن سنگ می زند. ناگهان همه فریاد می زنند: آب! آب!

آب گوارایی از آن سنگ جاری می شود، این سنگ از موسی علیه السلام به مهدی علیه السلام وارث رسیده است، به راستی که مهدی علیه السلام وارث همه پیامبران می باشد. (۵۴)

آبی که از آن سنگ می جوشد هم تشنگی را برطرف می کند و هم گرسنگی را! (۵۵)

\*\*\*

## بقره: آیه ۶۱

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصِيرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ  
 فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا  
 وَفُومِهَا وَعَدَسِيهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ  
 خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مِمَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ  
 وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ  
 اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا  
 يَعْتَدُونَ ﴿۶۱﴾

ماجرای بنی اسرائیل درس‌های بزرگی برای من دارد، باز هم از آنان سخن می‌گویی. وقتی که بنی اسرائیل را از دست فرعون رها کردی، نعمت‌های فراوانی به آنان ارزانی داشتی، اما آنان به جای سپاس و شکر نعمت‌ها، بهانه‌جویی کردند و راه نافرمانی در پیش گرفتند و به همین علت، گرفتار خشم و غضب تو شدند.

وقتی آنان در صحرای سینا بودند، برایشان دو نوع غذای مقوی از آسمان فرو می‌فرستادی، عسل و مرغ بریان، ولی بنی اسرائیل گفتند که تا کی باید هر روز از این دو غذا بخوریم! ای موسی! به خدایت بگو برای ما سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز بیاورد.

تنوع‌طلبی انسان امری طبیعی است، اما هدف اصلی آنان بهانه‌جویی و ایجاد مشکل در برنامه‌های موسی ﷺ بود.

وقتی موسی ﷺ و بنی اسرائیل در صحرای سینا بودند، می‌خواستند هر چه

زودتر به فلسطین برسند، برای تفریح که به آنجا نیامده بودند، می خواستند به بیت المقدس بازگردند، هدف اصلی، این بود. اما چه شد که آنان به فکر غذاهای متنوع افتادند؟

به آنان دستور دادی که به سوی فلسطین بروند، در آن شهر می توانند به سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز برسند، اما آنان را گرفتار خواری و ذلت نمودی.

تو صلاح را در این دیده بودی که بنی اسرائیل مدت بیشتری در صحرائ سینا بمانند، این برای رشد و کمال معنوی خود آنان بود، اما آنان هوس غذاهای متنوع کردند، برای همین به آنان گفتمی که به سوی فلسطین حرکت کنند و بدانند که همواره خوار و ذلیل خواهند بود.

به راستی علت این خواری و ذلت چه بود؟

آنان قبلاً گناهان زیادی انجام داده بودند، عده زیادی از پیامبران برای هدایتشان فرستاده شدند، پیامبران برایشان سخن می گفتند، ولی آنان، سخنان و اسرار پیامبران را برای کافران نقل می کردند، کافران نیز با شنیدن این سخنان، پیامبران را مظلومانه به شهادت می رساندند. آری، بنی اسرائیل با این کار خود در ریختن خون پیامبران شریک شدند، تو پیامبران را برای سعادت دنیا و آخرت آنها فرستادی، ولی آنان در شهادتشان سهیم می شدند. (۵۶)

سرانجام تصمیم می گیری آنان را برای همیشه زبون و خوار کنی.

\*\*\*

بقره: آیه ۶۲

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّارِئِ  
وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ  
عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۶۲﴾

بنی اسرائیل که دین یهود را برگزیدند، همواره تصوّر می کردند، تنها راه نجات در پناه دین یهود است، نژاد خود را برتر از همه نژادها می دانستند. تو به آنان چنین پاسخ می دهی که راه نجات فقط در ایمان و عمل شایسته است.

نام بر روی خود گذاشتن، راه نجات نیست، هر کسی خود را از گروهی می داند: گروه مسلمانان، یهودیان، صابئان، مسیحیان!  
«صابئان» چه کسانی هستند، آنان پیرو مذهبی آسمانی بودند، پیامبر آنان، یحیی علیه السلام بود.

انسانی به سعادت می رسد که ایمان واقعی داشته باشد و عمل شایسته انجام دهد و از گناهان دوری کند.  
اما بنی اسرائیل که می پنداشتند یهودی بودن، باعث سعادتشان است، نافرمانی و گناه می کردند.  
آخر چگونه ممکن است یک یهودی، فقط به علت یهودی بودن، اهل نجات باشد؟

دین های یهود، مسیحیت و اسلام، یک پیام دارند: باید به خدای یگانه ایمان



داشت و از نافرمانی خدا پرهیز کرد.

در تورات وعده آمدن آخرین پیامبر را ذکر کردی، همه یهودیان وظیفه داشتند به محمد ﷺ ایمان بیاورند؟ عیسی ﷺ بارها و بارها به آمدن محمد ﷺ بشارت داد. چرا یهودیان و مسیحیان به این دستورات عمل نکردند؟ تو آخرین پیامبر خود را برای هدایت مردم فرستادی، به او وحی کردی که دین اسلام، کامل ترین ادیان است و هر کس که می خواهد تواز او راضی باشی باید مسلمان شود.

به این فکر می کنم: آیا کسانی که (قبل از ظهور اسلام) دین دیگری داشته اند، به بهشت می روند؟

بله، همه کسانی که قبل از اسلام پیر و پیامبران دیگر بوده اند و کردار شایسته داشته اند، اهل بهشت اند و آنان هیچ ترس و نگرانی از روز قیامت نخواهند داشت.

اکنون از من می خواهی تا آیات و سخنان را فراموش نکنم و به دستورات عمل کنم، انتظار داری تا به همه دستورات عمل کنم نه اینکه فقط به بعضی از آنها که به نفع من است، عمل کنم.

\*\*\*

بقره: آیه ۶۶ - ۶۳

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ  
خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾ ثُمَّ  
تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ

الْخَاسِرِينَ ﴿٦٤﴾ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ  
فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴿٦٥﴾ فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ  
يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٦٦﴾

وقتی موسی علیه السلام تورات را برای مردم خواند، وقتی آنان از این سخنان تو آگاه شدند، با خود گفتند که عمل به تورات مشکل است و برای همین شروع به مخالفت کردند.

اینجا بود که کوه طور به صورت معجزه‌آسایی از جا کنده شد و بالای سر آنان قرار گرفت، آنان سایه کوه را بالای سر خود دیدند و ترسیدند و گمان کردند که آن کوه بر آنان فرود خواهد آمد. همه وحشت زده شدند و دست به دامن موسی علیه السلام زدند و با تو پیمان بستند که به تورات عمل کنند و این‌گونه بود که خطر از آنان برطرف شد. (۵۷)

اکنون از آنان می‌خواهی تانعمت‌هایی را که به آنان داده‌ای یاد کنند و تورات را با دقت و جدیت بخوانند و در آن تفکر کنند.

به راستی که انسان به راحتی دچار غفلت می‌شود و پیمان تو را فراموش می‌کند، آری، اگر فقط برای لحظه‌ای فضل و رحمت تو نباشد، انسان، زیانکار خواهد شد.

همه امید من به رحمت توست تا بتوانم در این بازار دنیا، زیان نکنم و بتوانم برای سعادت همیشگی خود توشه‌ای بردارم.

تو برای امتحان بندگان دستور و فرمانی می دهی، اهل ایمان به دستوراتت عمل می کنند و از این امتحان سرافراز بیرون می آیند، اما گروهی هم سرافکنده می شوند، برای مثال به یهودیان فرمان دادی تا شنبه را روز تعطیلی خود قرار دهند و در این روز به کسب و کار نپردازند.

در کنار دریای سرخ عده‌ای از یهودیان زندگی می کردند، آن‌ها طبق دستور، روزهای شنبه ماهیگیری نمی کردند، عجیب این بود که در همان روزهای شنبه ماهیان زیادی در اطراف ساحل جلوه‌نمایی می کردند و آن‌ها وسوسه می شدند صید کنند و سود خوبی به جیب بزنند.

مدتی گذشت، طمع مال دنیا در قلب آن‌ها زیاده‌تر شد، برای همین کنار ساحل حوضچه‌هایی ساختند، روزهای شنبه صبر می کردند تا ماهی‌ها وارد حوضچه‌ها شوند، بعد از آن، راه حوضچه‌ها را می بستند و روز یکشنبه به صید ماهی اقدام می کردند.

آن‌ها تصور می کردند این‌گونه می توانند حکم خدا را به بازی بگیرند، اگر کسی به آنان می گفت که چرا این کار را می کنید، در جواب می گفتند: هرگز کار خلافی نمی کنیم، ما روز شنبه اصلاً ماهی صید نمی کنیم! آری، آنان ظاهر قانون تو را حفظ کرده بودند ولی روح آن را کنار گذاشته بودند، برای کار خود کلاه شرعی درست کرده بودند.

سرانجام تصمیم گرفتی آنان را به گونه‌ای عقوبت کنی تا برای بشریت درس بزرگی باشد، آنان نافرمانی تو را کردند و تو هم آنان را از رحمت خود دور

کردی و آنان مسخ شدند و به شکل میمون در آمدند و سه روز ماندند و بعد از سه روز، باران و بادی سهمگین بر آنان فرستادی و همه آنان نابود شدند. (۵۸)

این مجازات شدید سزای کسانی بود که قانون تو را به بازی گرفته بودند، همه ما باید به هوش باشیم و از سرنوشت آنان درس بگیریم.

بَقْرَه: آیه ۶۷

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا  
بَقْرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ  
الْجَاهِلِينَ ﴿۶۷﴾

در میان بنی اسرائیل جوانی بود که به تجارت مشغول بود، البتّه سرمایه زیادی نداشت، معمولاً جنسی را به صورت عمده خریداری می کرد و بعد آن را به صورت جزئی می فروخت و از این طریق زندگی خود را می گذراند. در یکی از روزها وقتی از بازار عبور می کرد با مشتری خوبی روبرو شد. مشتری مقدار زیادی از کالای او را لازم داشت و به دنبال آن می گشت. جوان گفت که من یک انبار پر از آن کالا را دارم، بر سر قیمت به توافق رسیدند و معامله قطعی شد.

جوان بسیار خوشحال بود، زیرا این معامله به قدر کاسبی یک سالش سود داشت.

قرار شد مشتری، کالا را همان لحظه تحویل بگیرد. انبار کالا در خانه جوان بود، باهم به خانه آمدند تا کالا را تحویل مشتری بدهد. جوان خواست کلید را بردارد، اما دید پدرش درست جایی خوابیده است که کلید انبار قرار دارد.

با خود فکر کرد، آیا پدر را از خواب بیدار کند و کلید را بردارد یا اینکه از این معامله پر سود صرف نظر کند؟ مشتری عجله داشت، می خواست بار را تحویل بگیرد.

او از اتاق بیرون آمد، به مشتری گفت: باید صبر کنی تا پدرم از خواب بیدار شود.

مشتری مدتی صبر کرد و در این فاصله او چند بار به داخل اتاق آمد، ولی پدر هنوز در خواب عمیقی بود. به مشتری گفت:

— جنس شما آماده است، اما باید صبر کنی تا پدرم بیدار شود.

— ای جوان! تو چقدر کم عقل هستی! وقتی پدرت بفهمد، چنین پول زیادی نصیب تو شده است، خوشحال می شود که او را بیدار کرده‌ای. با شنیدن این حرف، قدری فکر کرد، اما نپذیرفت، زیرا آسایش پدرش برای او از همه ثروت دنیا باارزش تر بود.

به هر حال مشتری رفت و معامله به هم خورد. بعد از ساعتی، پدر از خواب

بیدار شد.

وقتی پدر از ماجرا باخبر شد، پسرش را صدا زد و گفت: پسر من! من از مال دنیا چیز زیادی ندارم، اما در این خانه، گوساله‌ای دارم، آن را به تو می‌بخشم. جوان نگاهی به چهره پدر کرد و تشکر کرد و رویش را بوسید. پدر در حق جوانش دعا کرد.

شنیده‌ام این جوان به علت این احترامی که از پدر گرفت و به برکت دعای پدر به ثروت بسیار زیادی رسید. اما چگونه این اتفاق افتاد؟ چند سال گذشت. در قوم بنی اسرائیل بین دو پسر عمو سر مسئله‌ای اختلاف پیش آمد و کینه و دشمنی بینشان زیاد شد.

شبی، یکی از آن‌ها در خانه دیگری را زد. وقتی صاحبخانه بیرون آمد به بهانه‌ای، او را به جای خلوت برد و او را به قتل رساند و جنازه‌اش را به محله دیگری برد و سپس به خانه خود بازگشت.

صبح روز بعد، خبر در تمام شهر پیچید که یکی از جوانان بنی اسرائیل توسط طایفه دیگری به قتل رسیده است.

شخص قاتل عده‌ای از جوانان طایفه خود را جمع کرد و به اسم خونخواهی به سوی محله‌ای که جنازه پسر عمویش آنجا پیدا شده بود حرکت کرد و فریاد برآورد که پسر عمویم توسط شما کشته شده است، باید قاتل را پیدا کنید تا قصاصش کنیم.

قوم بنی اسرائیل که دوازده طایفه بودند، گاهی میانشان اختلافات طایفه‌ای

پیش می آمد.

اوضاع خراب شد و نزدیک بود که جنگ داخلی پیش بیاید، ریش سفیدان بنی اسرائیل جمع شدند و نزد موسی علیه السلام رفتند و از او خواستند تا از خداوند بخواهد قاتل را مشخص کند تا از بروز جنگ طایفه‌ای جلوگیری شود. موسی علیه السلام با خدا سخن گفت. از جانب خداوند وحی آمد که باید گاوی را بکشید تا قاتل معلوم شود.

ریش سفیدها نگاهی به هم کردند و گفتند: ای موسی! ما را مسخره می کنی؟ ما می گوئیم شهر در خطر جنگ طایفه‌ای است، تو به ما می گویی یک گاو بکشید.

موسی علیه السلام گفت: اما این دستور خداوند است.

\*\*\*

بقره: آیه ۷۱ - ۶۸

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ  
 يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا  
 تُؤْمَرُونَ ﴿٦٨﴾ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْثُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ  
 إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءٌ فَاقِعٌ لَوْتُهَا تُسْرُ النَّاطِرِينَ ﴿٦٩﴾ قَالُوا ادْعُ لَنَا  
 رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهُ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ  
 لَمُهْتَدُونَ ﴿٧٠﴾ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا  
 تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْنَا بِالْحَقِّ فَذَبْهُمَا  
 وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ﴿٧١﴾



هر لحظه خبر می‌رسید که خون جوانان به جوش آمده و شمشیرها را در دست گرفته‌اند و می‌خواهند با یکدیگر بجنگند.

ریش سفیدها گفتند: ای موسی! به خدا بگو تا ویژگی‌های این گاو را معین کند.

خداوند فرمود که گاو پیر نباشد، دوباره از ویژگی‌های گاو پرسیدند، موسی علیه السلام گفت که خداوند می‌فرماید در مزرعه برای شخم زدن از آن استفاده نشده باشد، باز سؤال کردند، موسی علیه السلام گفت رنگ آن، زرد یک دست باشد. ویژگی‌های آن گاو معلوم شد.

اگر بنی اسرائیل این قدر درباره ویژگی‌های آن گاو سؤال نمی‌کردند، کار بر آنان این چنین سخت نمی‌شد، اگر همان لحظه اول آنان گاو را می‌کشتند، مشکلشان حل شده بود، اما سؤالات بیجای آن‌ها، کار را بر آن‌ها سخت نمود. مردم به دنبال آن گاو گشتند و سرانجام بعد از جستجوی بسیار، گاو را با آن ویژگی‌ها نزد همان جوان (که کالاها را عمده می‌خرید و به صورت جزئی می‌فروخت)، یافتند.

آن جوان خبر نداشت گاو را که خدا نشان کرده است، همان گوساله‌ای است که پدرش، چند سال پیش به او داده است. اکنون دیگر آن گوساله، گاو بزرگی شده است. گاو زرد رنگ و تنومند!

آری، حال زمان آن رسیده است که دعای آن پدر را در حق این جوان مستجاب کنی. هیچ کس راز این فرمان تو را نمی‌داند.

به هر حال بنی اسرائیل جستجو کردند و همه خانه‌ها را گشتند و فهمیدند آن گاوی را که باید بکشند همان گاو این جوان است.

عده زیادی از مردم به خانه آن جوان آمدند و خواستند گاو را بخرند. به آنان گفت: من گاوم را نمی‌فروشم.

قیمت معمولی گاو بیش از سه سکه طلا نبود، اما آن‌ها گفتند: ما گاو را به ده سکه طلا می‌خریم.

باز جوان راضی نشد. آن‌ها قیمت را تا صد سکه طلا بالا بردند، اما باز جوان گفت: فروشنده نیستم.

آنان ناامید نزد موسی علیه السلام برگشتند و گفتند: ای موسی! آیا می‌شود خداوند گاو دیگری را معین کند.

موسی علیه السلام گفت: نه، فقط همان گاو!

آن‌ها دوباره برگشتند و گفتند: هر چه تو بگویی، آیا پانصد سکه طلا خوب است؟

جوان گفت: من گاوم را اصلاً نمی‌فروشم. می‌خواست که از دست آن‌ها راحت شود. پیش خود گفت: سخنی بگویم تا آن‌ها مرا رها کنند و بروند، برای همین گفت: به شرطی می‌فروشم که پوست این گاو را پر از طلا و جواهرات کنید و به من برگردانید.

آن‌ها نگاهی به هم کردند و رفتند. اما آتش جنگ در میان بنی اسرائیل شعله می‌کشید و هر لحظه ممکن بود نسل بنی اسرائیل در آن بسوزد.

زنان بنی اسرائیل راضی شدند و به شوهران خود پیشنهاد دادند، اگر هر زنی، یک قطعه از طلا و جواهراتش را بدهد، بهتر از آن است که جوانانشان در این جنگ کشته شوند.

سرانجام تصمیم گرفتند و به قدری که پوست گاو پر شود، طلا جمع کردند و به خانه آن جوان آوردند.

جوان خیلی تعجب کرد، باور نمی کرد برای گاوی که فقط سه سکه طلا می ارزد، این همه طلا و جواهرات آورده شود. جوان در کمال ناباوری طلاها را گرفت و گاو را فروخت.

\*\*\*

بقره: آیه ۷۳ - ۷۲

وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجُ مَا  
كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿۷۲﴾ فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ  
الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۷۳﴾

بزرگان بنی اسرائیل گاو را نزد موسی علیه السلام بردند. موسی علیه السلام دستور داد گاو را بکشند و بعضی از اعضای بدن گاو را به بدن مقتول زدند، بعد از مدتی به اذن خدا، مقتول زنده شد. موسی علیه السلام از او پرسید: چه کسی تو را به قتل رساند؟ مقتول، پسر عموی خود را نشان داد و جریان آن شب را برای موسی علیه السلام تعریف کرد. موسی علیه السلام دستور داد تا پسر عموی مقتول به سزای عملش برسد و این گونه آتش فتنه فروکش کرد و مردم به خانه های خود بازگشتند. (۵۹)

همه به آن جوانِ صاحبِ گاو، گفتند: چقدر خوش شانس هستی که این همه ثروت نصیب تو شد!

وقتی جوان به سوی خانه باز می‌گشت به یاد دعای پدر افتاد و فهمید که این همه ثروت به علّت دعای پدر است.

اکنون که قرآن را می‌خوانم، می‌فهمم اگر در زندگی خود به دنبال برکت و موفقیت هستم، باید دعای پدر را دریابم و از او بخواهم برایم دعا کند. (۶۰)

باشنیدن این ماجرا، یقین من به روز قیامت زیادتر شد، آری، تو مردگان را این‌گونه زنده خواهی کرد، تو بر هر کاری توانا هستی.

بقره: آیه ۷۴

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ  
أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا  
يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ  
بِعَافٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۷۴﴾

به سنگ‌ها نگاه می‌کنم، بعضی از سنگ‌ها که در دل کوه هستند، شکاف  
خورده‌اند و از آن‌ها آب گوارا می‌جوشد، اما برخی انسان‌ها چنان سنگ‌دل  
می‌شوند که هرگز چشمه‌ی محبت در دلشان جاری نمی‌شود. آری، حکایت دل  
انسان، حکایت عجیبی است، اگر دل، سیاه شود دیگر هرگز از تو نمی‌هراسد.  
هر انسانی وقتی نشانه‌هایی از قدرت تو را ببیند، واکنش نشان می‌دهد، وقتی  
سخنت را بشنود، دلش نرم و آرام می‌شود، به مردم مهربانی می‌کند و در

برابرت فروتن می‌شود، اگر همین انسان به گناهان زیادی آلوده شود، دیگر دل او از هر سنگی سخت‌تر می‌شود.

برای همین، نمونه‌ای از این سنگدلی یهودیان، که همانا ایمان نیاوردن آن‌ها با وجود چنین معجزه‌ای (زنده شدن انسانی با گذاردن بعضی از اعضاء گاو کشته شده بر بدن مقتول) را مثال زدی تا من از سرنوشت آنان درس بگیرم.

\*\*\*

بقره: آیه ۷۹ - ۷۵

أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ  
يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ  
يَعْلَمُونَ ﴿۷۵﴾ وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِغَضِّهِمْ  
إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتَّحَدُّونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ  
رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۷۶﴾ أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا  
يُغْلِبُونَ ﴿۷۷﴾ وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٍّ وَإِنْ هُمْ  
إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿۷۸﴾ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ  
هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْرَتُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ  
وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ ﴿۷۹﴾

در قرآن به مسلمانان چنین گفتی: آیا انتظار دارید که یهودیان مانند شما مسلمان شوند؟ آیا نمی‌دانید آنان کسانی هستند که در تورات دست برده و آن را تحریف کردند؟

آری، بزرگان یهود با اینکه نشانه‌های پیامبر اسلام و بشارت ظهور او را در تورات خوانده بودند، اما دست به تحریف تورات زدند و آن بشارت‌ها را

حذف کردند.

شما از چه کسانی انتظار ایمان دارید؟

آنان (قبل از آن که محمد ﷺ را به پیامبری مبعوث کنی) در شام (سوریه) زندگی می کردند، آن‌ها در کتاب آسمانی خود خوانده بودند که آخرین پیامبر تو در سرزمین حجاز (عربستان) مبعوث خواهد شد. برای همین از شام به سرزمین حجاز مهاجرت کردند. آن‌ها می خواستند اولین کسانی باشند که به آن پیامبر ایمان می آورند. عده‌ای از آن‌ها در مدینه که آن روزها «یثرب» نام داشت ساکن شدند.

در آن زمان تمامی مردم یثرب بت پرست بودند. یهودیان به بت پرستان می گفتند: «به زودی پیامبری در این سرزمین ظهور می کند و به بت پرستی پایان می دهد».

سال‌ها گذشت تا اینکه محمد ﷺ را به پیامبری مبعوث کردی و او به یثرب (مدینه) هجرت کرد؛ اما متأسفانه نه تنها یهودیان به محمد ﷺ ایمان نیاوردند بلکه به او حسد هم ورزیدند و با او دشمنی کردند. (۶۱)

مردم مدینه که مسلمان شده بودند، انتظار داشتند یهودیان به محمد ﷺ ایمان بیاورند، آن‌ها نمی دانستند که چرا یهودیان سخنان خود را فراموش کرده اند! آنان کسانی بودند که آگاهانه در تورات دست بردند، کسانی که این چنین جرأت می کنند و سخن تو را تحریف می کنند، هرگز شایستگی ایمان را ندارند.

آن‌ها وقتی دور هم می نشستند به یکدیگر می گفتند که نباید اصل تورات را برای مردم بخوانیم زیرا اگر مسلمانان از بشارت‌هایی که درباره محمد ﷺ در

تورات آمده است، باخبر شوند، به ما خواهند گفت چرا به محمد ﷺ ایمان نمی آورید. برای همین تصمیم گرفتند، حقیقت را پنهان کنند، آیا آنان نمی دانستند که تو از همه کارهایشان باخبری و می دانی چگونه در کتابت دست می برند؟

برنامه دیگر آن ها این بود که مطالبی دروغ را در تورات اضافه کنند و برای پیروان خود بخوانند، در تورات اصلی برای آخرین پیامبر نشانه هایی ذکر شده بود، آن نشانه ها را حذف کرده و نشانه های دیگری اضافه کردند تا کسی نفهمد پیامبر موعود تورات، همان محمد ﷺ است. مثلاً در تورات نوشتند که پیامبر موعود شخصی است بلند قد! در حالی که محمد ﷺ قدی متوسط داشت.

آن ها در تورات مطالبی نوشتند که هر کس آن را می خواند، تصور می کرد پیامبر موعود پانصد سال دیگر ظهور خواهد کرد. (۶۲)

مردم عادی هم که از سواد و علم بهره ای نداشتند، از همین بزرگان و دانشمندان خود پیروی می کردند، این دانشمندان، تورات دروغین را می خواندند و این گونه بود که عامه مردم فریب می خوردند و مسلمان نمی شدند. آری، آن ها سخنان دانشمندان خود را باور می کردند و خیال می کردند هنوز آخرین پیامبر خدا ظهور نکرده است.

اما به راستی چرا دانشمندان یهود دست به چنین کاری می زدند؟ آن ها می دانستند اگر پیروانشان مسلمان شوند، دیگر ریاست و منافعشان تمام می شود، آنان عاشق ریاست و ثروت بودند و برای حفظ این دو، حاضر بودند هر کاری بکنند.



و تو که از قصدشان خبر داشتی برایشان در قرآن خود پیامی فرستادی: وای بر شما که در تورات مطالبی را اضافه می‌کنید و می‌گویید این‌ها سخن خداست! وای بر آنچه با دست خود می‌نویسید! وای بر آنچه از این نوشتن‌ها به دست می‌آورید!

آری، سزای کسانی که این‌گونه باعث فریب دیگران می‌شوند چیزی جز آتش جهنم نیست. آنان آتش جهنم را چقدر ارزان برای خود خریدند! با تحریف تورات، چند روزی بیشتر ریاست کردند، اما عذاب همیشگی را از آن خود کردند.

وقتی تمام قرآن را خواندم، دیدم که تو کافران و ستمکاران را نفرین کرده‌ای، اما فقط دانشمندانی که حق را پنهان می‌کنند، سه بار، آنان را نفرین می‌کنی، زیرا می‌دانی آنان باعث گمراهی دیگران می‌شوند.

\*\*\*

این جوان از کوفه به مدینه آمده است تا امام صادق علیه السلام را ببیند، عشق دیدار امام، او را به این شهر کشانده است، اکنون نزد امام خویش است و می‌خواهد سؤال خود را بپرسد:

— آقای من! خدا در قرآن، مردم عادی یهود را مذمت و سرزنش کرده است که چرا به سخنان دانشمندان خود گوش فرادادند. مگر نه اینکه آن مردم بی‌سواد بودند و از علم و دانش دینی بهره‌ای نداشتند؟  
— بله، همین‌طور است.

— اگر آن‌ها بی‌سواد بودند، چرا پیروی آنان از علمایشان اشتباه است، اما پیروی کردن ما از علمای خود، کاری درست است؟ مگر ما با آنان چه فرقی

داریم؟ چطور شده است که پیروی کردن یهودیان از علمای خود گناه است، اما پیروی کردن ما از علما کاری پسندیده؟

— بله. درست است که مردم عادی یهود از دانش دینی بهره‌ای نداشتند و در امور دینی از علمای خود پیروی می‌کردند، اما آنان با چشم خود دیدند علمایشان به جمع‌آوری دنیا حریص شده‌اند، مال حرام می‌خورند و رشوه قبول می‌کنند، آن‌ها به گناه و معصیت آلوده شده‌اند، اما باز هم از این علما پیروی می‌کردند، اگر مسلمانان ببینند که فقیهان به گناه و معصیت رو آورده و شیفته ثروت دنیا شده‌اند، نباید از آنان پیروی کنند، هر کس که از چنین فقیهانی پیروی کند، همانند یهودیان است.

— یعنی پیروی از علمای شیفته دنیا اشتباه است، حال آن علما، یهودی باشند یا مسلمان.

— آری، اگر فقیهی را دیدید که اهل تقوا نیست و به گناه و معصیت آلوده شده است، هیچ چیزی را از او نپذیرید. شما فقط می‌توانید از دانشمندی پیروی کنید که اهل تقوا باشد و با هوس‌های خود مبارزه کند. (۶۳)

\*\*\*

خدایا! اکنون می‌فهمم که چرا این‌گونه مرا از خطر علمای بی‌تقوا برحذر داشتی، به راستی که خطر هیچ چیز برای دین تو بدتر از این چنین علمایی نیست، علمایی که دین را وسیله رسیدن به ثروت و قدرت می‌کنند و با دین تو بازی می‌کنند.

فهمیدم که علمای یهود با آن که می‌دانستند محمد ﷺ پیامبر توست، این حقیقت را انکار کردند و باعث گمراهی مردم شدند.

من امروز در انتظار آمدن مهدی علیه السلام هستم، شبانه روز برای آمدنش دعا می‌کنم، باید خود را آماده ظهور کنم، روزی که علمای بی تقوا در مقابل امام زمان می‌ایستند، وقتی ببینند که قدرت و منافع آنان با آمدن مهدی علیه السلام از بین خواهد رفت، با آن حضرت، مخالفت می‌کنند و مردم را گمراه می‌کنند.

\*\*\*

وقتی مهدی علیه السلام ظهور کند هفتاد نفر به دشمنی با او برمی‌خیزند و سخنان دروغ به خدا و پیامبر نسبت می‌دهند.

آیا کسانی غیر از علمای بی تقوا اقدام به ساختن حدیث دروغ می‌کنند؟ آنان علمایی هستند که با استفاده از دین به جنگ مهدی علیه السلام می‌روند و می‌خواهند این‌گونه نور خدا را خاموش کنند، آنان با مهدی علیه السلام درگیر می‌شوند و به روی مهدی علیه السلام و یارانش سلاح می‌کشند. (۶۴)

گروه دیگری پیدا می‌شوند که قرآن را برای مردم می‌خوانند و آیات آن را به گونه‌ای تفسیر می‌کنند تا مردم به جنگ مهدی علیه السلام بروند. (۶۵)

آنان علمای بی تقوایی هستند و برای تشویق مردم به جنگ با مهدی علیه السلام، آیه قرآن می‌خوانند! آنان با تحریف معنای آیه‌های قرآن، می‌خواهند ثابت کنند که مهدی علیه السلام دروغ می‌گوید!

وقتی مهدی علیه السلام نزدیک کوفه می‌رسد، بیش از ده هزار فقیه راه را بر او می‌بندند و می‌گویند: ما به تو هیچ نیازی نداریم! باید از همان راهی که آمده‌ای، برگردی و بروی!! (۶۶)

این‌ها، سخنانی بود که از خاندان پیامبر به ما رسیده است. به راستی هدف آنان از بیان این سخنان چه بوده است؟

بارخدایا! از تو می‌خواهم به من توفیق دهی تا بتوانم راه درست را تشخیص بدهم، پیرو علمایی باشم که خود را خاک پای مهدی علیه السلام می‌دانند، به من شناختی بده تا بتوانم از فقیهانی که به اسم تو و به اسم قرآن تو با مهدی علیه السلام سر جنگ دارند، دوری کنم. کمکم کن تا فریب آنان را نخورم، به راستی که در روزگار ظهور امتحان سختی را در پیش دارم.

\*\*\*

نام او فُضَیل است، او از بصره به مدینه آمده است تا امام صادق علیه السلام را ببیند. وقتی خدمت امام می‌رسد امام رو به او می‌کند و می‌گوید:

— وقتی مهدی ما قیام کند با جهل و نادانی مردم روبرو خواهد شد، شرایط او بسیار سخت‌تر از شرایط ظهور پیامبر خواهد بود.

— برای چه؟ مگر در زمان ظهور مهدی علیه السلام چه اتّفاقی خواهد افتاد؟ چرا شرایط آن زمان سخت‌تر از زمان پیامبر خواهد بود؟

— وقتی رسول خدا به پیامبری مبعوث شد، مردم به عبادت سنگ‌ها و چوب‌ها مشغول بودند، پیامبر وظیفه خود را انجام داد و آنان را از بُت‌پرستی نجات داد، اما وقتی مهدی علیه السلام ظهور کند، مسلمانان هستند که با او مخالفت خواهند کرد، آنان آیات قرآن را بر ضدّ او تفسیر خواهند کرد! (۶۷)

فضیل با شنیدن این سخن به فکر فرو رفت، زمانی که مهدی علیه السلام ظهور کند، کسانی با اسم قرآن به مخالفت با او خواهند پرداخت، مهدی علیه السلام باید با تفسیر غلط و اشتباه قرآن مبارزه کند و این کاری است بسیار دشوار!

من چقدر ساده بودم که خیال می‌کردم دشمنان امام زمان فقط کافران هستند، نه، بزرگ‌ترین دشمنان آن حضرت، گروهی هستند که قرآن را تفسیر می‌کنند،

این گروه همان علمای بی تقوایی هستند که از دین و اعتقادات مردم برای ضربه زدن به امام‌زمان استفاده می‌کنند، آنان به کانون ثروت و قدرت وابسته هستند، می‌دانند که با پیروزی امام‌زمان، دروغ‌هایشان آشکار خواهد شد، برای همین تلاش می‌کنند تا با استفاده از قرآن به جنگ مهدی علیه السلام بروند، افسوس که نمی‌دانند پیروزی مهدی علیه السلام وعده‌ای آسمانی است و آنان به زودی به سزای همه کارهای خود خواهند رسید.

\*\*\*

بارخدا یا! تو می‌دانی من امام‌زمانم را دوست دارم، به امامت او اعتقاد دارم، کمکم کن تا همواره در راه او بمانم، من با دشمنان او، دشمن هستم، می‌دانم اگر بخواهم جزء پیروان واقعی او باشم، باید با دشمنانش، دشمن باشم. تو امام‌زمان را محور حق و حقیقت قرار دادی، حق، آن چیزی است که او آن را می‌پسندد، باطل چیزی است که او از آن بیزار است. (۶۸)

من آمادگی خود را برای یاری او اعلام می‌کنم، آماده‌ام و منتظرم تا روزگار ظهورش فرا رسد، روزی که تو دین خود را به دست او زنده می‌کنی. بارخدا یا! از تو می‌خواهم تا مرا یاری کنی تا در راه او ثابت قدم بمانم. کاری کن که قلب من برای همیشه از آن امام‌زمانم باشد، توفیقم بده تا از امام‌زمان جدا نشوم!

بقره: آیه ۸۲ - ۸۰

وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ  
أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا  
لَا تَعْلَمُونَ ﴿۸۰﴾ بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ  
فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۸۱﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا  
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا  
خَالِدُونَ ﴿۸۲﴾

می خواهی باز هم درباره یهودیان و باورهای غلط آنها، برایم سخن بگویی  
تا مبادا من هم باورهایی مثل آنان پیدا کنم.  
یهودیان خود را برتر از دیگران می دانند و باور دارند که تو برای آنان امتیاز  
ویژه ای قرار داده ای، آنان خود را اهل نجات می دانند و خیال می کنند اگر  
گناهی مرتکب شوند، فقط چند روزی عذابشان می کنی و سرانجام آنان

بهشت است.

به آنان می‌گویی: «ای یهودیان! آیا از من پیمانی گرفته‌اید که چنین سخن می‌گویید؟».

آری، یهودیان فراموش کرده‌اند که همه، نزد تو مساوی هستند و تفاوتی در رسیدگی به اعمال و کردار و پاداش و کیفر آنان وجود ندارد، معیار نجات و رستگاری، ایمان و کردار شایسته است، تو بهشت را به بها می‌دهی، نه به بهانه!

اکنون می‌فهمم که نباید خود را بهتر از دیگران بدانم، تو با هیچ کس پیمان نبسته‌ای که بی‌دلیل او را وارد بهشت کنی، همه در برابر قانون تو یکسان هستند و با هیچ کس پیمان نجات نبسته‌ای.

کسی که می‌خواهد اهل بهشت بشود باید با ایمان باشد و به نیکی رفتار کند، آری، ایمان و عمل شایسته، تنها راه سعادت است. کسانی که در دنیا به گناه و معصیت رو آورند، روز قیامت در آتش جهنم گرفتار خواهند شد.

\*\*\*

بقره: آیه ۸۳

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ  
وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ  
حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ  
مُعْرِضُونَ ﴿۸۳﴾

اکنون پیمانی را که از بنی اسرائیل گرفتی، می‌خوانم، این پیمان، همان اصول ثابت ادیان آسمانی است. از همه می‌خواهی تا به این قوانین، عمل کنند:

- ۱- از عبادت بُت‌ها دوری کنند و فقط تو را پرستش کنند.
- ۲- به پدر و مادر خود احترام بگذارند و به آنان نیکی کنند.
- ۳- به خویشاوندان و یتیمان و بیچارگان کمک کنند.
- ۴- با مردم به زیبایی سخن بگویند و با یکدیگر مهربان باشند.
- ۵- نماز بخوانند و زکات (صدقه) بدهند تا فقر از جامعه ریشه کن شود.

این پنج قانون مهمی بود که تو برای بنی اسرائیل فرو فرستادی، اما بیشترشان به این قوانین عمل نکردند.

\*\*\*

نیکی به پدر و مادر را بعد از «توحید و یکتاپرستی» ذکر کرده‌ای، بعد از شناخت و معرفت، هیچ چیز مهم‌تر از احترام به پدر و مادر نیست. این درس بزرگی است که امروز از سخنت فرا گرفتم.

روزی می‌خواستم بدانم کدام یک از کارهای خوب، زودتر از همه کارها، خشنودی تو را در پی دارد؟

به راستی کدام کار است که گوی سبقت را از همه ربوده و می‌تواند باران رحمت را برایم بفرستد؟

پس در کتاب‌ها به جستجو پرداختم، به حدیثی از امام صادق علیه السلام رسیدم که فرمودند: «هیچ عبادتی زودتر از احترام به پدر و مادر، نمی‌تواند خشنودی



خداوند را در پی داشته باشد» (۶۹)

\*\*\*

جوانی وارد مسجد می شود و سراغ پیامبر را می گیرد، مردم به او می گویند که پیامبر کنار آن ستون نشسته است، او نزد پیامبر می رود و بعد از سلام می گوید:  
- ای رسول خدا! من خیلی علاقه دارم که به جهاد بروم و در راه خدا با دشمنان جنگ نمایم.

- ای جوان! به جهاد برو و بدان که اگر شهادت نصیب تو شود، به سعادت بزرگی دست یافته ای و اگر به سلامت از جهاد برگردی، باز هم خدا تمام گناهانت را می بخشد، همانند روزی که از مادر متولد شده ای.

وقتی آن جوان این را می شنود، سکوت می کند و به فکر فرو می رود، او پدر و مادر پیری دارد و آن ها جز او کسی را ندارند، دلخوشی آن ها در تمام دنیا، این جوان است و به او انس دارند.

بعد از لحظاتی او رو به پیامبر می کند و می گوید:

- می خواهم به جهاد بروم، اما پدر و مادرم پیر شده اند و از رفتن من ناراحت می شوند، زیرا آن ها با من انس می گیرند.

- ای جوان! کنار پدر و مادر خود بمان. به خدایی که جانم در دست قدرت او است، اگر شبی، کنار پدر و مادر خود بمانی و آن ها با تو انس بگیرند از یک سال جهاد در راه خدا بالاتر است. (۷۰)

\*\*\*

بقره: آیه ۸۶ - ۸۴

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا  
تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَضْتُمْ وَأَنْتُمْ تَسْهَدُونَ ﴿۸۴﴾ ثُمَّ  
أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ  
تَظَاهِرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَهُوَ  
مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ  
فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ  
الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۸۵﴾  
أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ  
وَلَا هُمْ يُنصَّرُونَ ﴿۸۶﴾

سخن خود درباره یهودیان را ادامه می دهی، از آنان عهد گرفتی که از اختلاف و جنگ دوری کنند و خون یکدیگر را نریزند و هم کیشان خود را از شهر و کاشانه خود بیرون نکنند.

قبل از ظهور اسلام، عده ای از یهودیانی که در شهر یثرب (مدینه) زندگی می کردند، با یکدیگر اختلاف داشتند و هر گروهی از آنان با قبیله ای از مشرکان هم پیمان می شدند و در جنگ ها بر روی هم شمشیر می کشیدند و خون یکدیگر را می ریختند، آنان پیمان و عهد خدا را فراموش کردند.

وقتی آتش جنگ فروکش می کرد، یهودیان برای آزاد کردن اسیران خود اقدام می کردند، می گفتند که ما به دستور خدا باید اسیران خود را آزاد کنیم.

خطاب به آنان گفתי: چطور شد که به برخی از دستورهای من عمل می کنید و برخی دیگر را نادیده می گیرید؟ چرا فقط به فکر آزاد کردن اسیران خود هستید؟ مگر من به شما نگفتم هرگز با یکدیگر نجنگید؟ چرا خون یکدیگر

را می‌ریزید و با هم جنگ می‌کنید؟ کسانی که بعضی دستورهای مرا انجام دهند و بعضی دیگر را عمل نکنند به عذاب گرفتار خواهند شد، آنان در دنیا گرفتار خواری و زبونی خواهند شد. آنان کسانی هستند که فقط به دنیا چشم دوخته‌اند و آخرت را فراموش کرده‌اند.

آنان در بازار دنیا دچار زیبایی بزرگ شده‌اند، سرمایه‌های خود را داده‌اند و عذاب همیشگی را خریده‌اند، آنان باید بدانند که در روز قیامت هیچ یار و یابوری ندارند و از عذابشان هم کاسته نخواهد شد.

\*\*\*

بقره: آیه ۸۸ - ۸۷

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ  
بِالرُّسُلِ وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ  
أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ  
وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ ﴿ ۸۷ ﴾ وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ  
فَقَلِيلًا مِمَّا يُؤْمِنُونَ ﴿ ۸۸ ﴾

کتاب تورات را به موسی علیه السلام دادی و بعد از او هم پیامبران دیگر را برای هدایت انسان‌ها فرستادی، معجزات زیادی به عیسی علیه السلام دادی و او را به واسطه جبرئیل یاری نمودی. (۷۱)

ولی یهودیان سخن پیامبران را نپذیرفتند و تکبر ورزیدند، گاهی باریش‌خند به پیامبران گفتند که ما سخنان شما را نمی‌فهمیم! دل‌های ما آمادگی فهم سخنانتان را ندارد، گاهی عده‌ای از پیامبران را مظلومانه به شهادت رساندند.

تو در تورات درباره پیامبری محمد ﷺ سخن گفتی، یهودیانی که در روزگار محمد ﷺ زندگی می کردند به خوبی نشانه های او را می دانستند و قبل از پیامبری محمد ﷺ به مشرکان می گفتند که به زودی آخرین پیامبر خدا در سرزمین حجاز ظهور خواهد کرد، اما وقتی که محمد ﷺ را به پیامبری برگزیدی، او را انکار کردند در حالی که می دانستند او پیامبر خداست و همه نشانه های پیامبر موعود را دارد، وقتی این رفتار را دیدی آنان را از رحمت خود دور کردی و نور عقل و فطرت را در قلب آنان خاموش کردی. یهودیان سال های سال در انتظار پیامبر موعود بودند، با خود فکر می کنم که آیا انتظار باعث رستگاری می شود؟

وقتی محمد ﷺ به پیامبری رسید، آن ها دانستند که او همان پیامبر موعود است، ولی این علم هم به کار آن ها نیامد، علم، به تنهایی مایه نجات آدمی نمی شود، بلکه روحیه حق پذیری لازم است.

این درس بزرگی برای من است، من که ادعا می کنم منتظر آمدن مهدی ﷺ هستم، چقدر خود را آماده پذیرش دستورات او کرده ام؟ چقدر من به انتظار خود می بالم، در حالی که یهودیان نیز منتظران پیامبر موعود بودند اما چون او را دیدند به جنگ او رفتند و بر او شمشیر کشیدند!

\*\*\*

بقره: آیه ۹۰ - ۸۹

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا

مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا

عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٨٩﴾ بِسْمَا اشْتَرَوْا بِهِ  
 أَنفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَعِيًّا أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى  
 مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ  
 مُهِينٌ ﴿٩٠﴾

یهودیان دوست داشتند که آخرین پیامبر از میان آنان باشد. برای همین وقتی  
 که محمد ﷺ را به پیامبری مبعوث کردی، آنان به او ایمان نیاوردند. آری،  
 حسد، علت ایمان نیاوردن به محمد ﷺ شد.

یهودیان با رنج فراوان به مدینه کوچ کرده بودند تا منتظر پیامبر موعود  
 باشند، آنان از فلسطین و کنار دریای مدیترانه که آب و هوای خوبی داشت به  
 مدینه آمدند و گرمای سوزان این منطقه را تحمل کردند تا بتوانند آخرین  
 پیامبر خدا را درک کنند، اما همه زحمت‌های خود را به بهای ناچیز فروختند.  
 دنیاطلبی و حسادت، آنان را از پذیرش حق و حقیقت بازداشت و گرفتار  
 خشم خدا شدند.

قرآن کتابی بود که تورات (تحریف نشده) را تأیید می‌کرد، اما یهودیان  
 متعصب به قوم و نژاد از قبول قرآن سر باز زدند. آنان قدر خود را ندانستند و  
 همه سرمایه‌های خود را به بهای اندک فروختند!

باید از سرنوشت آنان درس بگیریم، نباید خود را ارزان بفروشیم، برای وجود  
 من بهایی جز بهشت نیست، اگر خودم را به غیر بهشت بفروشم، ضرر  
 کرده‌ام، دنیا و همه نعمت‌هایش دیر یا زود از بین می‌رود، دنیا نابود شدنی

است، آنچه جاوید است، بهشت است. (۷۲)

\*\*\*

بقره: آیه ۹۳ - ۹۱

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا تُوْمِنُ  
بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ  
فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٩١﴾ وَلَقَدْ جَاءَكُمْ  
مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿٩٢﴾  
وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ  
وَأَسْمِعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ  
قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٩٣﴾

به یهودیان یادآوری کردی که من از شما پیمان گرفتم و نعمت‌های زیادی به شما دادم و از شما خواستم به همه دستورات تورات عمل کنید.

تو در تورات درباره آمدن محمد ﷺ بشارت داده بودی و آن‌ها باید به محمد ﷺ ایمان می‌آوردند، ولی زمانی که محمد ﷺ از آن‌ها خواست تا به قرآن ایمان بیاورند در جواب گفتند که ما فقط به تورات که کتاب آسمانی خودمان است، ایمان داریم.

به راستی آیا آنان به تورات ایمان داشتند؟ اگر واقعاً به تورات ایمان آورده بودند، پس چرا پیامبران پیشین را به قتل رساندند؟ چرا بعد از ایمان آوردن به موسی ﷺ، گوساله پرست شدند؟ چرا در حق یکدیگر ظلم و ستم نمودند؟ با وجود این چنین کارهایی، چگونه باز می‌گویند ما به تورات ایمان داریم؟

مگر تورات از آنان نخواست که هرگز بُت نپرستند و در زمین ظلم و ستم نکنند و خون مظلومان را نریزند؟

چه شد یهودیان به قرآن که آخرین کتاب توست ایمان نیاوردند؟ اینجا می‌خواهی پاسخ این سؤال را بدهی.

یهودیان به کتاب خودشان هم بی‌اعتنا بودند و از قبول آن سر باز زدند، وقتی موسی علیه السلام به کوه طور رفت، آنان به پرستش گوساله روی آوردند. دل‌های آنان، از عشق به گوساله پر شده بود و دیگر جایی برای تفکر و ایمان نمانده بود. حال این سؤال را می‌پرسی: آیا گوساله‌پرستی، کشتن پیامبران و پیمان شکنی، نشانه ایمان است؟

\*\*\*

بقره: آیه ۹۶ - ۹۴

قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَتُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٩٤﴾ وَلَنْ يَتَمَنَّوهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٩٥﴾  
وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرَحِّزِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ  
وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿٩٦﴾

یهودیان خود را برگزیده تو می‌دانند و تصور می‌کنند که فقط آنان به بهشت خواهند رفت.

اکنون از محمد صلی الله علیه و آله می‌خواهی تا با یهودیان چنین سخن بگویی: «اگر شما باور

دارید که بهشت فقط از آن شماست، پس آرزو کنید تا مرگ به سراغ شما بیاید».

آیا آنان چنین آرزویی دارند؟ هرگز!

آرزو دارند که در دنیا زندگی طولانی داشته باشند، آنان به جمع کردن مال دنیا حریص تر از سایرین حتی مشرکان هستند و آن چنان شیفته دنیا شده‌اند که هر کدام از آنان دوست دارند هزار سال عمر کنند تا ثروت بیشتری بیندوزند و از عذاب قیامت فرار کنند.

اگر آنان هزار سال هم در این دنیا باشند، سرانجام، مرگ به سراغ آنان می‌آید و گرفتار عذاب خواهند شد.

آری، کسی که به تو ایمان دارد از مرگ هراسی ندارد، این نشانه ایمان است، باید لحظه‌ای فکر کنم، آیا مرگ را دوست دارم؟ آیا واقعاً مشتاق وصال تو هستم؟

\*\*\*

بقره: آیه ۱۰۱ - ۹۷

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ  
 قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى  
 لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿ ۹۷ ﴾ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ  
 وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ ﴿ ۹۸ ﴾ وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ  
 بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ ﴿ ۹۹ ﴾ أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ  
 فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿ ۱۰۰ ﴾ وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ



عِنْدَ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ  
اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۱﴾

مردم مدینه نگاه می کنند، این پیرمرد کیست که به سوی پیامبر می رود؟  
او «ابن صوری» یکی از بزرگان سرزمین فدک است، سرزمینی آباد و  
حاصلخیزی که یهودیان در آنجا زندگی می کنند. این سرزمین، چشمه های  
آب فراوان و نخلستان های زیادی دارد. (۷۳)

ابن صوری نزد پیامبر می آید و با او سخن می گوید: «ای محمد! برایم از  
خدای خود سخن بگو، آیات قرآن را برایم بخوان».

پیامبر برای او قرآن می خواند و او سکوت می کند و به فکر فرو می رود، پیام  
آسمانی قرآن را با فطرت خویش هماهنگ می یابد. لحظاتی می گذرد، حال  
رو به پیامبر می کند و چنین می گوید:

— سؤالی دارم. بگو بدانم نام فرشته ای که این آیات را بر تو نازل کرده است،  
چیست؟

— این آیات را جبرئیل بر من نازل کرده است.

— اگر فرشته ای که به تو قرآن را نازل می کند، میکائیل بود من حتماً به تو

ایمان می آوردم! افسوس که جبرئیل مأمور نازل کردن قرآن بر توست!

— میکائیل و جبرئیل هر دو فرشته خدا هستند.

— ای محمد! جبرئیل، دشمن ما یهودیان است، او در زمان موسی علیه السلام برای ما

دستورات سختی درباره جهاد و جنگ آورد، اما میکائیل برای ما دستورات

آسانی می آورد.

سخن ابن صورتیا به پایان می رسد و از نزد پیامبر می رود و مسلمان نمی شود، او نمی داند فرشتگان از طرف تو مأمور انجام کارهایی هستند، دشمنی با آنان در واقع دشمنی با توست، اکنون با محمد ﷺ چنین سخن می گویی: «ای محمد! به مردم بگو: هر کس با جبرئیل دشمن باشد، دشمن خداست، زیرا جبرئیل به دستور خدا قرآن را بر من نازل کرده است، قرآنی که ادامه کتب آسمانی است و مایه هدایت اهل ایمان است و بشارت بهشت را به همراه دارد».

آری، هر مدرسه ای برای دانش آموزان خود کلاس هایی برگزار می کند و سر هر کلاس معلم مخصوصی می رود، درست است که هر معلم تخصص و توانایی خاصی دارد، اما همه معلمان هدف یکسانی دارند و هر کدام از آنان قسمتی از نیازهای شاگردان را برطرف می کنند. اگر دانش آموزی از سر تعصب با معلمی دشمنی کند، در واقع با مدرسه و نظام آموزشی دشمنی کرده است.

جبرئیل همچون معلمی است که برای هدایت بشر، سخن خدا را بر پیامبران نازل می کند، دشمنی با او در واقع دشمنی با توست. جبرئیل به اذن تو قرآن را بر قلب محمد ﷺ نازل کرده است، پس چه جای انکار و اعتراض است؟ (۷۴)

\*\*\*

بقره: آیه ۱۰۳ - ۱۰۲

وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ

سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ  
السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ  
مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا  
يُفْرِقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ  
اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ  
فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرُّوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا  
يَعْلَمُونَ ﴿١٠٢﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمُتُّوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ  
كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿١٠٣﴾

یهودیان همواره بهانه‌جو بودند و با آن که می‌دانستند حق و حقیقت چیست، اما باز هم از قبول آن سر باز می‌زدند، آنان برای حفظ منافع خود، قرآن را کنار گذاشتند و همچون جاهلان با محمد ﷺ مخالفت کردند. آنان نه تنها قرآن بلکه دیگر کتب آسمانی را نیز کنار افکندند و به جای آن، به افسانه‌های جادوگران رو آوردند.

دوست دارم بدانم ماجرای آن افسانه‌ها چه بود که یهودیان به سراغ آن‌ها رفتند؟

تو برای ما از دو ماجرا سخن می‌گویی:

\* ماجرای اول:

سلیمان ﷺ یکی از پیامبران بزرگ بود، تو به او پادشاهی بزرگی عنایت کردی، او قدرت‌های عجیبی داشت که مایه تعجب همه شده بود.

وقتی سلیمان علیه السلام از دنیا رفت، شیطان که می خواست مردم را گمراه کند، مطالبی را درباره جادوگری در اختیار مردم قرار داد. شیطان کتابی را در دسترس مردم قرار داد و کاری کرد که مردم خیال کنند این کتاب از سخنان سلیمان علیه السلام است.

بعد از آن، مردم خیال کردند که سلیمان علیه السلام، آن همه قدرت خود را از سحر و جادو به دست آورده بود و برای همین بود که مردم به جادوگری رو آوردند و سحر و جادو را به دیگران آموزش دادند.

کم کم عده ای خیال کردند که سلیمان علیه السلام اصلاً پیامبر نبوده است، بلکه او جادوگر بزرگی بوده است.

متأسفانه یهودیان هم این سخنان را باور کردند و به جادوگری رو آوردند، آنان به جای آن که تورات را بخوانند و به آن عمل کنند، به جادوگری دل بستند.

تو در اینجا اعلام می کنی که سلیمان جادوگر نبوده است، او پیامبر بود و هرگز برای پیشبرد اهداف خود از سحر و جادو استفاده نکرد. (۷۵)

\* ماجرای دوم:

مردم بابل به سحر و جادو رو آورده بودند، تو دو فرشته به نام «هاروت» و «ماروت» را به میان آنان فرستادی. آنان مأمور بودند تا راه باطل کردن سحر و جادو را به مردم آموزش بدهند. معلوم است که هر کس بخواهد جادویی را باطل کند، باید با جادوگری هم آشنایی داشته باشد. آن دو فرشته ناچار بودند

ابتدا راه و روش جادو کردن را بگویند و سپس راه باطل کردن آن را شرح بدهند.

در این میان، عده‌ای از این یهودیان سوءاستفاده کردند و از آموزش‌های آن دو فرشته، راه جادوگری را آموختند و توانستند بین زن و شوهر با جادو اختلاف و جدایی بیفکنند.

یهودیان به جای آن که از این آموزش‌ها برای باطل کردن جادو استفاده کنند، آن را وسیلهٔ فساد قرار دادند.

آن‌ها از نوشته‌هایی که در زمان سلیمان باقی مانده بود و از آموزش‌های آن دو فرشته، جادوگری را رواج دادند، آنان می‌دانستند جادوگری هیچ سودی در روز قیامت ندارد، پس سعادت و رستگاری ابدی را از دست دادند، اگر به جای رو آوردن به جادو به کتب آسمانی رو می‌آوردند، رستگار می‌شدند و بهشت جاودان را از آن خود می‌کردند.

بقره: آیه ۱۰۴

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا

وَأَسْمِعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۰۴﴾

محمد ﷺ برای مردم سخن می گوید، جمعیت زیادی دور او جمع شده اند، صدا به همه نمی رسد، یکی می گوید: «راعنا». معنی این عبارت این است: «مراعات حال ما را بنما، اندکی صبر کن تا ما سخنانت را بهتر درک کنیم و فرصت پرسش کردن داشته باشیم».

چند یهودی که در آن جمع حضور دارند این ماجرا را به گوش بزرگان خود می رسانند. آنان از این ماجرا سوءاستفاده می کنند و می خواهند به خیال خود آبروی مسلمانان را ببرند.

ناگهان در همه جا این سخن پخش می شود که مسلمانان به پیامبر خود

می گویند: «ای محمد! ما را احمق کن!».

همه به فکر فرو می روند، این سخن از کجا درست شد؟  
کلمه «راعنا» در زبان عربی به معنای «به ما مهلت بده!» است، اما در زبان  
عبری که زبان یهودیان است به معنای «ما را احمق کن!» می باشد.  
عجیب است، پیامبر برای مسلمانان سخن می گفت، مسلمانان همه به عربی  
سخن می گویند، معلوم است که منظور مسلمانان چیست، اما یهودیان  
این گونه می خواستند مسلمانان را مسخره کنند.

و تو آیه ای برای محمد ﷺ نازل می کنی، مسلمانان می فهمند هرگاه خواستند  
که پیامبر آرام تر با آنها سخن بگویند دیگر از واژه قبلی استفاده نکنند، بلکه به  
جای آن بگویند: «انظُرنا». واژه «انظُرنا» به معنای: «به ما مهلت بده» است،  
دیگر این واژه در زبان یهودیان معنای بدی ندارد تا آنان سوء استفاده کنند.  
و این ماجرا را در قرآن اشاره می کنی تا مسلمانان در طول تاریخ درس مهمی  
بگیرند. ما باید مواظب باشیم که هرگز بهانه به دست دشمن ندهیم.  
آری، حتی به کار بردن کلمه ای می تواند به دشمن، فرصت سوء استفاده دهد.  
مسلمان باید با دقت سخن بگوید و به نتیجه سخن خود فکر کند، مبادا با  
سخن خود، بهانه دست دشمن بدهد.

\*\*\*

بقره: آیه ۱۰۵

مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ

أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ  
وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿۱۰۵﴾

باز هم برای مسلمانان سخن می‌گویی، به آنان خبر می‌دهی که بُت پرستان و گروهی از یهودیان و مسیحیان به شما حسادت می‌ورزند و حاضر نیستند ببینند که برای مسلمانان پیامبری فرستاده‌ای و قرآن را به او نازل کرده‌ای. این اراده‌ تو بود که اسلام، آخرین دین آسمانی باشد و محمد ﷺ هم آخرین فرستاده‌ تو.

کینه‌توزی و حسادت دیگران هرگز در اراده‌ تو تأثیری ندارد، فضل و بخشش تو بسیار است، هر کس را که شایسته بدانی، رحمت و خیر خود را نصیبش می‌کنی.

\*\*\*

به راستی رحمت مخصوص خود را به که داده‌ای؟ من در جستجوی آن رحمت خاص تو هستم.

شنیده‌ام وقتی رحمت و مهربانی خود را آفریدی، آن را به ۱۰۰ قسمت تقسیم نمودی، ۹۹ قسمت آن را به محمد ﷺ و خاندان پاک او دادی و یک قسمت باقیمانده را میان همه آفریده‌های خود تقسیم کردی. (۷۶)

برای همین محمد ﷺ و خاندان او معدن مهربانی تو هستند، اگر در جستجوی رحمت و مهربانی تو هستم، باید به در خانه آنها بروم که تو آنان



را جایگاه رحمت خود قرار داده‌ای.

امروز هم تو رحمت خاص خود را به مهدی علیه السلام داده‌ای، او امام زمان من است، او اساس و اصل مهربانی توست، در هر کجای دنیا که مهربانی و عطوفت می‌بینم.

من باید بدانم که مهدی علیه السلام واسطه جاری شدن آن مهربانی است. امروز اگر می‌خواهی بر بندگان خود مهربانی کنی، خیر و برکتی را بر مردم نازل نمایی، آن را ابتدا نزد مهدی علیه السلام نازل می‌کنی، زیرا تو او را واسطه میان خود و بندگان قرار داده‌ای.

آری، هیچ کس نمی‌تواند رحمت تو را به طور مستقیم دریافت دارد، مگر اینکه لیاقت و شایستگی خاصی داشته باشد که تو امروز این شایستگی را فقط و فقط به مهدی علیه السلام داده‌ای، او واسطه فیض و رحمت توست.

\*\*\*

بقره: آیه ۱۰۷ - ۱۰۶

مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا  
 أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٠٦﴾ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ  
 اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا  
 نَصِيرٍ ﴿١٠٧﴾

تو را شکر می‌کنم که پیرو دین تو هستم، دین اسلام که کامل‌ترین دین هاست. می‌دانم تو برای هدایت انسان، پیامبران زیادی فرستادی و هر

کدام مردم را به یکتاپرستی فرا خواندند.

موسی علیه السلام دین یهود و کتاب تورات را آورد، عیسی علیه السلام دین مسیح و انجیل را آورد و محمد صلی الله علیه و آله هم دین اسلام و قرآن را برای بشریت به ارمغان آورد. باید بدانم که تغییر ادیان آسمانی و کامل شدن آن‌ها نشانه نارسایی و نقص دین قبلی نیست. بلکه میزان رشد انسان‌ها زمینه‌ساز نزول ادیان مختلف است، وقتی پایان دین یهود را اعلام نمودی، دین مسیحیت را جایگزین آن نمودی، بعد از مدتی هم پایان دین مسیحیت را اعلام کردی و دین اسلام که دینی کامل تر از آن بود را جایگزین ساختی.

بار دیگر تو را سپاس می‌گویم که پیرو کامل‌ترین دین هستم.

من باید بدانم که فقط تو همه کاره آسمان‌ها و زمین هستی، هیچ کس غیر از تو نمی‌تواند مرا یاری کند و سرپرستیم را به عهده بگیرد، تو خدای مهربانی و من اگر از تو رو برگردانم، هیچ پناهی ندارم.

\*\*\*

بقره: آیه ۱۱۰ - ۱۰۸

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ  
 مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ  
 السَّبِيلِ ﴿١٠٨﴾ وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ  
 إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ  
 فَاعْتَفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ  
 قَدِيرٌ ﴿١٠٩﴾ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ

مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۱۱۰﴾

سرگذشت بنی اسرائیل را برایم گفتی، از بهانه جویی و درخواست های آنان سخن به میان آوردی، اینکه آنان از موسی علیه السلام خواستند تا تو را با چشم ببینند، در حالی که تو جسم نیستی تا بتوان با چشم تو را دید.

اکنون یادآوری می کنی که مبادا راه آنان را بروم و خواسته نامعقولی مانند آنان داشته باشم، باید از سرنوشت آنان برای امروز خود درس بگیرم.

نکته دیگر اینکه کافران و یهودیان هرگز به کفر خود بسنده نمی کنند، بلکه آنان تلاش می کنند کاری کنند که مسلمانان دست از اسلام بردارند.

آری، آنان هر روز دسیسه می کنند، سؤال هایی را مطرح می کنند، ایجاد شبهه می کنند تا شاید من دست از دین و آیین آسمانی خود بردارم، باید هشیار باشم، فریب آنان را نخورم!

تو می دانی چرا این کار را می کنند، آنان این کار را از روی حسادت می کنند، می دانند که دین اسلام دین حق است، اما باز هم با این دین دشمنی می کنند.

می خواهی تا در مقابل تلاش های آنان عفو و گذشت داشته باشم و منتظر فرصت مناسب باشم، نباید در برخورد عجله کنم، باید با خویشتن داری و تقوا با آنان برخورد کنم.

باید به درون خود هم توجه کنم!

به اصلاح خود پردازم، توجّه من فقط به دشمن نباشد، باید نماز بخوانم و نسبت به جامعه خود بی تفاوت نباشم، زکات و صدقه بدهم تا فقر از جامعه ریشه کن شود. هر کار خیری را که انجام دهم، آن را نزد تو خواهم یافت. اگر به نیازمندی کمک مالی کنم، این پول از بین نرفته است، بلکه در حساب بانکی قیامت ذخیره می شود و می توانم روز قیامت از آن برداشت کنم.<sup>(۷۷)</sup>

بقره: آیه ۱۱۲ - ۱۱۱

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا  
أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ  
صَادِقِينَ ﴿۱۱۱﴾ بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ  
عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۱۱۲﴾

وقتی با یهودیان روبرو می‌شوم، می‌گویند: «فقط کسی که پیرو دین ما باشد، اهل بهشت است».

این سخن را از مسیحیان نیز شنیده‌ام، آنان هم می‌گویند بهشت فقط از آن کسی است که مسیحی باشد.

اکنون تو چنین سخن می‌گویی: «این آرزویی باطل است، به آنان بگویید اگر راست می‌گویند دلیل سخن خود را بیاورند».

آری، تو می‌دانی هیچ دلیلی برای این سخن ندارند، این آرزو و خیالی است

که در سر دارند. مگر تورات و انجیل، بشارت آمدن محمد ﷺ را نداده‌اند، چرا آنان به کتاب آسمانی خود عمل نمی‌کنند؟

از من می‌خواهی که از آنان دلیل بخواهم، تو دوست داری بین ما انسان‌ها تفکر منطقی حاکم شود. به راستی که آرزوهای خام هرگز نمی‌تواند محور گفتگوها باشد، محور اصلی، حق است که با دلیل روشن ثابت می‌شود.

تو یک قانون مهم داری، هر کس با تمام وجود تسلیم تو شود و کار نیکو انجام دهد، اهل بهشت است و در روز قیامت هیچ ترسی به دل نخواهد داشت.

یهودیان و مسیحیان اگر دست از لجاجت بردارند و تسلیم شوند، باید به اسلام ایمان بیاورند، زیرا در کتب آسمانی از آن‌ها خواسته شده که با ظهور آخرین پیامبر به او ایمان بیاورند، اما چرا آنان لجاجت می‌کنند؟ چرا از قبول حق سر باز می‌زنند؟

\*\*\*

بقره: آیه ۱۱۳

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ  
النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ  
الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا  
فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿۱۱۳﴾

یک روز، گروهی از مسیحیان نزد پیامبر آمدند تا درباره اسلام سخنانی بشنوند، از طرف دیگر، جمعی از یهودیان هم نزد پیامبر آمده بودند.

یکی از یهودیان رو به مسیحیان کرد و گفت: «دین و آیین شما هیچ پایه و

اساسی ندارد»، او با این سخن، پیامبری عیسی علیه السلام و کتاب انجیل را انکار کرد. مردی مسیحی از جا برخاست و او هم دین یهود را بی اساس خواند و موسی علیه السلام و تورات او را انکار کرد.

تو که این سخنان را می شنیدی به محمد صلی الله علیه و آله وحی کردی که آنان تورات و انجیل را خوانده اند، اما چه شده که مانند بت پرستان، رسالت پیامبران را انکار می کنند؟ من در روز قیامت میان یهودیان و مسیحیان داوری خواهم نمود.

\*\*\*

بقره: آیه ۱۱۴

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا  
اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ  
لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۱۴﴾

در سال هفتم هجری، پیامبر همراه با گروه زیادی از مسلمانان به سوی مکه حرکت کردند تا در مسجدالحرام نماز بخوانند و دور خانه تو طواف کنند، اما مشرکان و بت پرستان مکه نگذاشتند پیامبر و همراهانش وارد شهر شوند و در مسجدالحرام عبادت را بجا آورند.

ستم بت پرستان مکه از همه ظالمان بیشتر است، مسجد خانه توست، خانه تو احترام زیادی دارد، هر کس کاری کند که نتیجه اش تخریب مسجد یا از رونق افتادن آن باشد، او را دشمن می داری و ذلت و خواری در دنیا و عذاب سخت آخرت را نصیبش می کنی، تعطیل کردن مسجد و خراب نمودن آن، بزرگ ترین ستم هاست، زیرا با تعطیلی مسجد، مردم از دین، جدا می شوند و شرک رواج می یابد و رونق شرک، ستمی بس بزرگ به بشریت است.

از همه ما می خواهی تا مساجد را با حضور خود رونق دهیم تا ستمکاران از حضور ما بترسند و دست آنها از این مکان های مقدس کوتاه شود.

\*\*\*

بقره: آیه ۱۱۵

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيُّمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ

إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۱۵﴾

اگر بخواهم با تو سخن بگویم به کدام سو رو کنیم؟ کجا بروم؟ اگر مرا از حضور در مسجد باز داشتند، چه کنیم؟ اگر در جایی زندگی کنم که مسجدی نباشد، چگونه با تو سخن بگویم؟ اینجاست که این سخنت برایم رهگشاست: «به هر طرف رو کنید، به من رو کرده اید».

پس هر جایی که باشم، می توانم تو را بخوانم، با تو سخن بگویم. نمازهای واجب خود را باید به سمت کعبه بخوانم، اگر در حال مسافرت باشم، مثلاً در ماشین یا هواپیما باشم و ندانم که قبله کجاست، می توانم برای خواندن نماز مستحبی به هر سو رو کنم. (۷۸)

سراسر جهان از آن توست، تو این جهان را آفریدی، مکان هم آفریده توست، تو هرگز در آفریده های خود قرار نمی گیری. هنوز مکان نبود، ولی تو بودی. (۷۹)

تو خدای من هستی، نه مکان داری و نه زمان! تو از همه مکان ها باخبر هستی، هر طرف رو کنیم، به مشرق یا مغرب، به سویت رو کرده ام، صدایم را می شنوی و از حالم باخبری.



اگر خواسته‌ای تا نماز واجبم را رو به کعبه بخوانم برای این است که وحدت مسلمانان در جامعه جلوه کند و یاد و نام ابراهیم علیه السلام زنده بماند، همان کسی که بت‌شکن بود و به کعبه حیاتی دوباره داد.

\*\*\*

بقره: آیه ۱۱۷ - ۱۱۶

وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَ اللَّهِ بَلْ لَّهُ مَا فِي  
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَانُونٌ ﴿١١٦﴾ بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ  
وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿١١٧﴾

عده‌ای از مردم می‌گویند که تو برای خود فرزندی برگزیدی، مسیحیان می‌گویند که «عیسی» پسر توست، یهودیان می‌گویند «عزیر» پسر توست. عزیر یکی از پیامبران تو بود که تو او را برای هدایت یهودیان فرستاده بودی.

بُت پرستان هم بُت‌ها را دختران خدا می‌دانند، آنان برای بُت‌ها قربانی می‌کنند و به عبادت آن‌ها می‌پردازند.<sup>(۸۰)</sup>

این سخن باطلی است، تو هیچ فرزندی نداری، مقام تو بالاتر از این است که فرزند داشته باشی. هرچه در آسمان‌ها و زمین است، از آن توست و همه آفرینش در برابر فرمانت تسلیم هستند.

این انسان است که نیاز به فرزند دارد، زیرا عمرش محدود است و برای ادامه نسل خود، محتاج تولد فرزند است، از طرف دیگر، قدرت انسان محدود است، او در هنگام پیری و ناتوانی، نیازمند کسی است که کمکش کند، انسان محتاج عاطفه و محبت است، برای همین دوست دارد فرزندی در کنارش

باشد تا به او انس گیرد، اما تویی نیاز از همه این‌ها هستی. من تو را ستایش می‌کنم که همواره یگانه و بی‌نیاز بوده و هستی. اگر خوب فکر کنم می‌بینم این قانون است: انسانی که فرزند دارد، روزی از بین می‌رود و فرزندش جای او را می‌گیرد. هرچیزی که فرزند داشته باشد، محکوم به فناست، اما تو خدایی هستی که فرزند نداری، یعنی تو هرگز پایانی نداری، همیشه بوده و خواهی بود. (۸۱)

تو آسمان‌ها و زمین را آفریده‌ای و هرگاه چیزی را اراده کنی، آن چیز بدون هیچ فاصله‌ای به وجود می‌آید. هر چه را که بخواهی بیافرینی، کافی است بگویی: «باش!» و آن، خلق می‌شود. (۸۲)

\*\*\*

بقره: آیه ۱۱۸

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا  
 آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا  
 الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿۱۱۸﴾

عده‌ای از مردم نادان می‌گویند چرا خدا خودش با ما سخن نمی‌گوید؟ چرا پیامبر را واسطه بین ما و خود قرار داده است؟ چه اشکالی داشت که ما خود سخن خدا را می‌شنیدیم؟ می‌دانی این خواسته آنان چیزی جز بهانه‌جویی نیست، این سخنان را خیلی‌ها قبل از این هم گفته بودند، تو نشانه‌ها و دلایل هدایت را برای همه بیان کرده‌ای، اگر آنان واقعاً می‌خواهند حقیقت را بشناسند، قرآن برای آنان کفایت می‌کند.

سخن گفتن با تو مستلزم مقدماتی است، از طرف دیگر، نزول فرشته وحی بر قلب هر کسی ممکن نیست، قلبی می تواند شایسته این مقام گردد که از سیاهی ها و تیرگی ها به دور باشد.

برای همه اتمام حجّت کرده ای، وقتی که دلایل روشن خود را بیان کردی و قرآن را فرو فرستادی، دیگر به بهانه جویی ها پاسخی نمی دهی.

\*\*\*

بقره: آیه ۱۲۰ - ۱۱۹

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا  
تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ ﴿۱۱۹﴾ وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا  
النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هُوَ الْهَدَىٰ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ  
أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا  
نَصِيرٍ ﴿۱۲۰﴾

اکنون با پیامبر سخن می گویی:

ای محمد! ای پیامبر من! من تو را به سوی مردم فرستادم تا آنان را به بهشت بشارت بدهی و از عذاب روز قیامت بترسانی، وظیفه توست که پیام مرا به مردم برسانی، تو فقط مأمور به وظیفه هستی، نه ضامن نتیجه! تو قرآن را ابلاغ کن و مردم را به سوی حق راهنمایی کن، اگر در این میان، عده ای از قبول حق سر باز زدند و راه گمراهی را برگزیدند، هرگز مسئول آنان نیستی. آنان به اختیار خود راه شیطان را انتخاب کرده اند و سزای آن را هم خواهند دید.

ای محمد! بدان که یهودیان و مسیحیان از تو راضی نخواهند شد مگر زمانی که از اسلام دست برداری و از آیین آن ها پیروی کنی! به کمتر از تغییر

دین اسلام راضی نمی‌شوند، به آنان بگو که فقط هدایت خدا، هدایت واقعی است و تو هرگز به دینی که تحریف شده است، ایمان نخواهی آورد. دین یهود و مسیحیت به دست پیروان آنان تحریف شده است، برای همین دیگر نمی‌توانند هدایت‌کننده انسان باشند، این قرآن است که هیچ تحریفی ندارد و می‌تواند مایه هدایت بشر شود.

ای محمد! یهودیان و مسیحیان دوست دارند که تو از آنان پیروی کنی، بدان اگر این کار را بکنی، دیگر تو را یاری نمی‌کنم و تو دیگر هیچ یار و یاورى نخواهی داشت.

سخن تو با محمد ﷺ به پایان می‌رسد، اما این سخن، در واقع سخن با همه مسلمانان هم هست. اگر ما بخواهیم یهودیان و مسیحیان را از خود راضی کنیم، باید دست از اسلام و قرآن برداریم، اگر ما به خواسته‌هایشان عمل کنیم، دیگر تو ما را یاری نمی‌کنی و به حال خود رهایمان می‌کنی. ما باید بدانیم که تنها راه رستگاری، راه وحی است.

\*\*\*

بقره: آیه ۱۲۱

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ  
يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿۱۲۱﴾

قرآن، سخن توست، تو آن را بر قلب محمد ﷺ نازل کردی، خوشا به حال کسانی که قرآن را آن‌گونه که شایسته است، می‌خوانند و عمل می‌کنند. افرادی که از قبول آن سر باز زنند، خودشان زیان می‌کنند، زیرا از سعادت ابدی بی‌بهره می‌مانند.

به راستی، چگونه می توانم قرآن را آن گونه که شایسته است، بخوانم؟ آیا اینکه تنها قرآن را حفظ کنم و با صوت و ترتیل بخوانم کفایت می کند؟ هرگز!

باید در قرآن اندیشه کنم، به آیات آن فکر کنم، از آن درس زندگی بگیرم، راه و رسم خوب زندگی کردن را از آن بیاموزم، اگر این کار را کنم، قرآن، مایهٔ سعادت من خواهد شد. (۸۳)

\*\*\*

بقره: آیه ۱۲۳ - ۱۲۲

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ  
عَلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ كُنْتُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿١٢٢﴾ وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي  
نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ  
يُنصَرُونَ ﴿١٢٣﴾

تو از بنی اسرائیل می خواهی تا به یاد نعمت هایی که به آنان دادی باشی، تو آنان را بر مردم آن روزگار، برتری دادی و آنان باید شکر این نعمت را به جا آورند.

من هم باید به یاد نعمت هایی باشم که به من ارزانی کرده ای و هراس روز قیامت را در دل داشته باشم، روزی که سزای کارهای خود را می بینم. آن روز هیچ کس به فکر کسی نیست، همه به فکر خود هستند، روزی است که من باید خودم پاسخ عملم را بدهم. روز قیامت، هیچ کس دیگری را یاری نمی دهد.

آدمی به هرچه دل بسته باشد، دیگر به کارش نمی آید. این واقعیت است،

همه بُت‌ها، نابود شده‌اند، تازه آن زمان است که انسان می‌فهمد بُت‌هایی را که پرستیده است، به هیچ کار نمی‌آیند، آن روز فقط روز خدا و روز بندگان خوب خداست، روزی است که هر کس با پیامبران و جانشینانش دوست باشد و راهشان را رفته باشد، از شفاعت آنان بهره‌مند خواهد شد، زیرا پیامبران به اذن خدا شفاعت مؤمنان را خواهند نمود.

وای به حال کسانی که به دنبال بُت‌های خود رفتند، آن‌ها تصوّر می‌کردند که بت‌هایشان روزی به یاریشان خواهند آمد، آن‌ها خیلی دیر می‌فهمند که هیچ یار و یآوری ندارند!

بقره: آیه ۱۲۴

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي  
جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي  
الظَّالِمِينَ ﴿۱۲۴﴾

اکنون برایم از ابراهیم علیه السلام سخن می‌گوییم، من نیاز به الگویی دارم تا از او پیروی کنم، ابراهیم علیه السلام را الگوی یکتاپرستی معرفی می‌کنی، از من می‌خواهی به یاد آورم زمانی را که او در معرض امتحانات سخت قرار گرفت و در همه امتحان‌ها موفق و سربلند شد. آن وقت بود که او را امام قرار دادی.

به راستی امتحان ابراهیم علیه السلام چه بود؟

او در مقابل بُت پرستی قیام کرد، به بتکده شهر بابل رفت و همه بُت‌ها را نابود کرد و حاضر شد در آتش انداخته شود اما دست از یکتاپرستی برندارد، از او خواستی تازن و فرزندش را در سرزمین خشک و بی‌آب مکه ساکن کند

و او نیز چنین کرد.

از او خواستی تا فرزندش اسماعیل را قربانی کند و او فرزندش را به قربانگاه برد و آماده شد تا او را برای تو فدا کند، وقتی دیدی که ابراهیم علیه السلام واقعاً در انجام دستوراتت کوتاهی نمی کند، گوسفندی برایش فرستادی تا آن گوسفند را به جای فرزندش قربانی کند.

وقتی دیدی که ابراهیم علیه السلام از همه امتحانات سخت، سربلند شد، مقام امامت را به او عنایت کردی، مقام امامت، بالاتر از مقام پیامبری است، مقام امامت آخرین سیر تکاملی ابراهیم علیه السلام بود.

امام انسان کاملی است که اسوه همه ارزش ها است و هر کس که بخواهد به سعادت و رستگاری برسد باید از او پیروی کند، امام همچون خورشیدی است که با نور خود مایه هدایت همگان می شود. (۸۴)

کسانی که در بیابانی گم می شوند، راه به هیچ جا نمی برند، خطرات زیادی آنها را تهدید می کند: تشنگی، گرسنگی، حمله درندگان و...

در این میان، یک نفر پیدا می شود و دست مردم را می گیرد و در ادامه مسیر آنان را کمک می کند و نمی گذارد به بیراهه بروند، او آنان را به سلامت به مقصد می رساند.

این مثالی بود برای بیان تفاوت پیامبر و امام، پیامبر مردم را به راه راست راهنمایی می کند، امام کسی است که دست آنان را می گیرد و آنان را به مقصد می رساند.

\*\*\*

وقتی مقام امامت را به ابراهیم علیه السلام دادی، بسیار خوشحال شد و از تو خواست



تا مقام امامت را به فرزندانش هم عنایت کنی، تو به ابراهیم علیه السلام گفتی که امامت، عهد و پیمان من است، این عهد و پیمان هرگز به ستمکاران، نخواهد رسید. آری، می خواستی به ابراهیم علیه السلام بگویی که هر کس سابقه ظلم و ستم دارد، هرگز به امامت نخواهد رسید. فقط کسی که معصوم و بی گناه است، شایستگی این مقام را دارد.

با این سخن معلوم می شود که اگر کسی مدتی از عمر خود را به بُت پرستی مشغول باشد، به خود ظلم کرده است، او ستمگر است و هرگز شایستگی مقام امامت را ندارد.

\*\*\*

نزدیک به دو هزار و پانصد سال از مرگ ابراهیم علیه السلام گذشت، تو محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری مبعوث کردی، محمد صلی الله علیه و آله از نسل ابراهیم علیه السلام بود، محمد صلی الله علیه و آله به مسلمانان خبر داد که پس از من، دوازده امام خواهند آمد، او علی علیه السلام را جانشین و اولین امام معرفی کرد، علی علیه السلام حتی برای یک لحظه هم بُت پرستید، او همواره یکتا پرست بود.

عجیب است، وقتی که از برادران اهل سنت می خواهیم تا آن دوازده امام را شمارش کنند، چنین می گویند: «ابوبکر، عمر، عثمان...».

به آنان می گویم:

— مگر قرآن نمی گوید که امامت، عهد خداست و هرگز به ظالمان نمی رسد؟

— آری، این سخن خداست.

— شما چگونه می گوئید این سه نفر به مقام امامت رسیدند؟

— مسلمانان با آنان بیعت کردند و آنان امام شدند.

— آیا قبول دارید که این سه نفر قبل از ظهور اسلام، بت پرست بودند؟  
 — آری، آن‌ها مثل بقیه مردم بودند. آن زمان همه بت پرست بودند.  
 — هر کس بت پرست باشد، ستمکار است و به خودش ظلم کرده است و  
 نمی تواند به امامت برسد. این مولای من، علی علیه السلام است که هرگز بت پرستید و  
 شایسته این مقام است. (۸۵)

\*\*\*

بقره: آیه ۱۲۵

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأُمَّنًا وَاتَّخِذُوا مِن  
 مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهِّرَا بَيْتِيَ  
 لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ﴿۱۲۵﴾

اکنون برایم از ابراهیم علیه السلام سخن می گوئی، من نیاز به الگویی دارم تا از او  
 پیروی کنم، ابراهیم علیه السلام را الگوی یکتاپرستی معرفی می کنی، ابراهیم علیه السلام همسر  
 و فرزندش، (اسماعیل) را از فلسطین به سرزمین مکه آورد، آن زمان مکه  
 سرزمینی خشک و بی آب و علف بود. آنجا فقط خانه تو بود و بس!  
 چرا ابراهیم علیه السلام چنین تصمیمی گرفت؟ ماجرا چه بود؟ اول باید خلاصه ای از  
 این ماجرا را بدانم:

ابراهیم علیه السلام با ساره از دواج کرده بود و در فلسطین زندگی می کرد، سال های  
 سال بود که تو به ابراهیم فرزند نمی دادی. ساره از این موضوع بسیار  
 ناراحت بود، او پیر شده بود و هیچ زنی در سن و سال او، دیگر بچه دار  
 نمی شد.

ساره کنیزی داشت به نام «هاجر»، هاجر زنی مؤمن بود، خود ساره از

ابراهیم علیه السلام خواست تا او را به همسری انتخاب کند تا شاید تو به او فرزندی بدهی. ابراهیم پیشنهاد ساره را پذیرفت. مدتی گذشت و تو به ابراهیم و هاجر، فرزندی به نام «اسماعیل» دادی.

وقتی اسماعیل به دنیا آمد، محبت ابراهیم علیه السلام به هاجر و اسماعیل، روز به روز زیادتر می شد، ساره از ابراهیم علیه السلام خواست تا هاجر و اسماعیل را از فلسطین به جای دیگری ببرد.

اینجا بود که به ابراهیم علیه السلام وحی کردی تا اسماعیل و هاجر را به مکه ببرد، تو برای آنان «بُراق» را فرستادی و ابراهیم آنان را به مکه برد. بُراق، مرکبی بهشتی بود، چیزی شبیه اسب بهشتی! بُراق دو بال داشت و با سرعت برق پرواز می کرد و می توانست تمام دنیا را در یک چشم به هم زدن ببیند. (۸۶)

ابراهیم علیه السلام به مکه آمد و اسماعیل و هاجر را آنجا ساکن کرد و خودش به فلسطین نزد ساره (همسر اوّلش) بازگشت، بعد از مدتی تو به ابراهیم علیه السلام و ساره فرزندی به نام «اسحاق» دادی.

این خلاصه ای از ماجرای ابراهیم علیه السلام بود، اکنون آیه ۱۲۵ این سوره را می خوانم.

\*\*\*

از من می خواهی به یاد بیاورم زمانی که کعبه را محلّ عبادت قرار دادی و برای همین است که یکتاپرستان به آن خانه رو می آورند، آنجا پناهگاه و کانون امن و امان است.

ابراهیم علیه السلام به مکه آمد و کعبه را بازسازی نمود، بعد از آن بر روی سنگی ایستاد و همه مردم را به سوی آن خانه فرا خواند.

سنگی که ابراهیم علیه السلام بر روی آن ایستاد در نزدیکی کعبه قرار دارد و نام آن «مقام ابراهیم» است، از همه می خواهی وقتی به مکه رفتند، پشت آن مقام، نماز بخوانند.

از ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام خواستی تا کعبه و اطراف آن را از همه آلودگی ها پاک کنند، ابراهیم علیه السلام با آن مقام و الایش، خادم کعبه شد تا آنجا را برای مردم پاکیزه نماید، آری، من هم باید همچون ابراهیم علیه السلام در پاکیزگی و زیبایی مساجد بکوشم. (۸۷)

\*\*\*

بقره: آیه ۱۲۶

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمْتِعْهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿۱۲۶﴾

ابراهیم علیه السلام به دستور تو همسرش هاجر و فرزندش اسماعیل را به سرزمین مکه آورد، آن زمان مکه سرزمینی خشک و بی آب و علف بود، ابراهیم علیه السلام نگاهی به آسمان کرد و این گونه دعا کرد: «بارخدا یا! این سرزمین را محل امن قرار بده و هر کس از اهل ایمان را که در اینجا باشد از نعمت های خود روزی ده».

در جواب به ابراهیم علیه السلام چنین وحی کردی: «من نعمت های خود را برای مؤمن و کافر فرو می فرستم، به آنان که کافر باشند، فرصت کوتاه چند روزه دنیا را می دهم و در روز قیامت به عذاب گرفتارشان خواهم کرد».

آری، به علت دعای ابراهیم علیه السلام است که در شهر مکه برکت زیادی وجود

دارد، هر سال میلیون‌ها نفر به این شهر سفر می‌کنند و دور کعبه طواف می‌کنند و همه نعمت‌ها در دست‌رسان است. (۸۸)

اینکه مردم چنین اشتیاقی به زیارت کعبه دارند و دوست دارند به این سفر بروند، اثر همان دعای ابراهیم علیه السلام است.

آری، دل‌های اهل ایمان مشتاق سفر به مکه است. (۸۹)

\*\*\*

بقره: آیه ۱۲۸ - ۱۲۷

وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ  
وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۲۷﴾ رَبَّنَا  
وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا  
وَتُبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۱۲۸﴾

کعبه خانه توست، اولین مسجدی است که روی زمین بنا شده است، در گذر زمان در اثر سیل، ساختمان کعبه فرو ریخت و تو از ابراهیم علیه السلام خواستی تا کعبه را باز سازی کند. ابراهیم علیه السلام همراه با جوان خود، اسماعیل علیه السلام شروع به بازسازی کعبه کردند.

ابراهیم علیه السلام نگاه کرد، پایه‌های کعبه مقداری بالا آمده بود، در این لحظه او دست به دعا برداشت و چنین گفت: «خدایا! این عمل را از ما بپذیر که تو شنوا و دانا هستی، خدایا! ما را تسلیم فرمان خود قرار بده و کاری کن که نسل ما هم تسلیم تو باشند، خدایا! راه و رسم عبادت را نشانمان بده و توبه ما را بپذیر که تو، توبه‌پذیر مهربان هستی! بارخدایا! از تو می‌خواهم تا در نسل من، پیامبری قرار دهی که سخنت را برای مردم بخواند و به آنان کتاب و

حکمت را بیاموزد و آنان را رشد داده و از پلیدی‌ها پاک نماید». باید در این دعای ابراهیم علیه السلام فکر کنم، به راستی که او الگوی کاملی است، من از او یاد می‌گیرم که در هنگام دعا فقط به فکر خود و زمان خود نباشم، باید دعایم فراتر از زمان و مکان باشد، برای نسل خود طلب هدایت و رحمت کنم.

باید بخواهم که به من و نسلم روحیه تسلیم عنایت کنی تا در مقابل فرمانت تسلیم باشیم و هرگز از روی خودخواهی با فرمان تو مخالفت نکنیم. ابراهیم علیه السلام با این سخن خود درس بزرگی می‌دهد، من نباید به دنبال کمیت کار باشم، باید به کیفیت فکر کنم، ساختن دیوارهای کعبه به ظاهر کاری کوچک بود، اما ابراهیم علیه السلام می‌خواهد این کار را از او بپذیری، اگر کاری را تو قبول کنی، دیگر کاری کوچک نیست، اگر من کاری بسیار بزرگ انجام دهم ولی در آن اخلاص نباشد، آن را قبول نخواهی کرد و بی‌ارزش خواهد بود.

\*\*\*

بقره: آیه ۱۳۰ - ۱۲۹

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ  
آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ  
الْحَكِيمُ ﴿١٢٩﴾ وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ  
وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١٣٠﴾

ابراهیم علیه السلام نگاهی به فرزندش اسماعیل کرد، او دوست داشت که آخرین پیامبر خدا از نسل اسماعیل باشد، همان پیامبر موعود که بهترین و کامل‌ترین دین را برای بشر خواهد آورد. آن روز ابراهیم علیه السلام دعا کرد تا بهترین پیامبر از

نسل اسماعیل باشد.

سال‌های سال گذشت و تو محمد ﷺ را که از نسل اسماعیل بود به پیامبری برگزیدی، محمد ﷺ در کنار کعبه ایستاد و یادی از ابراهیم ﷺ کرد و گفت: «من نتیجه دعای پدرم ابراهیم ﷺ هستم». (۹۰)

آری، یک دعا چقدر می‌تواند بابرکت باشد، محمد ﷺ به پیامبری مبعوث شد و دین او مایه هدایت و سعادت انسان‌ها تا روز قیامت است.

\*\*\*

کسی که نادان است به سوی آیین ابراهیم ﷺ نمی‌رود، تو ابراهیم ﷺ را در دنیا برگزیده خودت قرار دادی و در روز قیامت نیز از بندگان شایسته توست.

آری، آیین ابراهیم ﷺ، آیین انسان ساز است، آیینی که بر اساس یکتاپرستی پایه گذاری شده است و نتیجه آن، سعادت دنیا و آخرت است.

این از جهالت و نادانی من است اگر این آیین زیبا را رها کنم و به سراغ آیین‌هایی بروم که با عقل و فطرت سازگاری ندارد و دنیا و آخرت مرا تباه می‌کند. (۹۱)

بقره: آیه ۱۳۲ - ۱۳۱

إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْتُ لِرَبِّ  
الْعَالَمِينَ ﴿۱۳۱﴾ وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ نَبِيَّهُ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ  
اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۲﴾

به یاد می آورم زمانی را که به ابراهیم علیه السلام وحی کردی که تسلیم فرمان تو باشی  
و او در پاسخ گفت: «من تسلیم تو هستم که تو پروردگار جهانیان هستی».  
ابراهیم علیه السلام هنگام مرگ به فرزندان خود وصیت کرد که خدا برای شما این  
دین را برگزیده است، از شما می خواهم تا لحظه مرگ، تسلیم حق باشید.  
یعقوب علیه السلام هم در لحظه جان دادن به فرزندان خود همین وصیت را نمود.  
یعقوب، نوه ابراهیم علیه السلام بود، (یعقوب علیه السلام پسر اسحاق و اسحاق هم پسر  
ابراهیم علیه السلام بود). او دوازده پسر داشت که بنی اسرائیل همه از نسل آن دوازده  
پسر بودند، او به فرزندان خود وصیت کرد تا همواره پیرو حق و حقیقت



باشند.

یهودیان و مسیحیان که خود را پیرو ابراهیم و یعقوب علیه السلام می دانند، اکنون به آن‌ها یادآوری می‌کنی که اگر شما واقعاً پیرو ابراهیم و یعقوب علیه السلام هستید، چرا به وصیت آن‌ها عمل نمی‌کنید؟ چرا در برابر حق تسلیم نمی‌شوید؟ شما می‌دانید که محمد صلی الله علیه و آله همان پیامبر موعود است، چرا به او ایمان نمی‌آورید؟

\*\*\*

بقره: آیه ۱۳۳

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ  
لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَاللَّهُ أَبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ  
وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۳﴾

عده‌ای از یهودیان مدینه باور داشتند که یعقوب علیه السلام به هنگام مرگ از فرزندان خود خواسته است که دین یهود را برگزینند و همواره یهودی باقی بمانند. یهودیان مدینه با نقل این مطلب، مسلمان نشدن خود را توجیه می‌کردند. اینجاست که با آنان چنین سخن می‌گویی: «آیا آن لحظه‌ای که مرگ یعقوب فرارسید، شما آنجا بودید که به فرزندان خود چه گفت؟ یعقوب در آن لحظه‌های آخر از فرزندان خود پرسید: بعد از این، چه کسی را می‌پرستید؟ آن‌ها در جواب گفتند: ما خدای تو و خدای ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را می‌پرستیم، ما خدای یگانه را می‌پرستیم و تسلیم فرمان او هستیم». فرزندان یعقوب به پدر خود قول دادند که همواره در برابر فرمان تو تسلیم باشند و از حق و حقیقت پیروی کنند.

اکنون ای یهودیان مدینه! شما در کتاب آسمانی خود تورات، نشانه‌های

پیامبر موعود را خوانده‌اید، شما می‌دانید که محمد ﷺ همان پیامبر موعود است، شما حق را شناخته‌اید، چرا آن را قبول نمی‌کنید؟ شما که خود را پیرو یعقوب علیه السلام می‌دانید، چرا به وصیت او عمل نمی‌کنید؟ چرا تسلیم حق نیستید؟

\*\*\*

بقره: آیه ۱۳۴

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ

وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۳۴﴾

یهودیان به نیاکان خود بسیار افتخار می‌کردند و باور داشتند که توگناهانشان را به علت خوبی‌های پدرانشان خواهی بخشید. اکنون هشدار می‌دهی که هر کسی مسئول اعمال خودش است، درست است که نیاکان آنان پیامبر و انسان‌های برگزیده‌ای بودند، ولی این دلیل نمی‌شود که پیامبران از خطای فرزندان، چشم‌پوشی کنند.

آری، می‌خواهی درسی بزرگ به همه ما بدهی، به جای مباحثات و افتخار به نیاکان خود، بهتر است در اصلاح عقیده و کردار خود تلاش کنیم، ما را آزاد و مختار آفریدی و هرکدام از ما با اراده خود راه زندگی خود را انتخاب می‌کنیم و در برابر این انتخاب خود مسئول هستیم و فردای قیامت درباره آن از ما سؤال خواهی کرد.

\*\*\*

بقره: آیه ۱۳۵

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ

إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۳۵﴾

وقتی مسلمانان با یهودیان روبرو می شدند، یهودیان می گفتند: «ای مسلمانان! یهودی شوید»، همین طور مسیحیان می گفتند: «مسیحی شوید». آری، خودمحوری باعث می شود که انسان، حق را فقط در راه و روش خود بداند و دیگران را باطل انگارد و تلاش کند تا دیگران را هم به آیین خود در آورد.

اما تو دوست داری که همه انسان ها حق محور باشند و همگان را نیز به حق و حقیقت دعوت کنند.

اکنون به مسلمانان یاد می دهی تا در جواب یهودیان و مسیحیان چه بگویند، تو به مسلمانان می گویی چنین بگویند: «بیایید همچون ابراهیم علیه السلام حق گرا باشیم، ابراهیم علیه السلام که هرگز به خدا شرک نوزید».

به راستی که همه ادیان آسمانی، ابراهیم علیه السلام را قبول دارند، ابراهیم علیه السلام و آیین و روش او می تواند حلقه وصل همه ادیان آسمانی باشد.

ابراهیم علیه السلام همان کسی بود که «حنیف» بود، حنیف کسی است که به حق و حقیقت می پیوندد. بیایید در جستجوی حق باشیم، قول بدهیم اگر حقیقت را یافتیم به آن ایمان بیاوریم.

\*\*\*

بقره: آیه ۱۳۶

قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا  
إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى  
وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ  
مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۶﴾

ما ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام را پیامبران خدا می دانیم، به همه پیامبران قبلی و کتاب‌هایشان ایمان داریم و فرقی بین آن‌ها نمی‌گذاریم، زیرا هدف همه آن‌ها یکی بوده است، آن‌ها می‌خواستند بشر را در پرتو یکتاپرستی و حق و عدالت هدایت کنند.

مسلمان واقعی کسی است که به همه پیامبران ایمان داشته باشد و این ایمان، لازمه تسلیم است.

فرقی میان پیامبران نیست زیرا همه آنان دارای اصول مشترکی بوده‌اند، هرچند که شرایط زمان و مکان آن‌ها، باعث می‌شد، هر کدام به وظیفه خاصی عمل کنند.

ادیان آسمانی، کلاس‌های بشر در طول تاریخ بوده‌اند و پیامبران، معلمان این کلاس‌ها.

البته کامل‌ترین دین و بالاترین کلاس، همان دین اسلام است که آخرین پیامبر، محمد صلی الله علیه و آله آن را برای هدایت بشر آورده است.

\*\*\*

بقره: آیه ۱۳۷

فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا  
فَأِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۳۷﴾

اگر یهودیان و مسیحیان به محمد صلی الله علیه و آله و قرآنی که تو بر او نازل کرده‌ای ایمان آوردند، هدایت شده و رستگار می‌شوند، اما اگر از پذیرفتن حق خودداری کردند، تو شرّ آنان را دفع خواهی کرد.

تو به مسلمانان این پیام را می‌فرستی که از توطئه یهودیان و مسیحیان

نترسند زیرا تو خدای شنوا و دانا هستی و از همه کارهایشان خبر داری و شرّ آنان را به خودشان برمی گردانی.

\*\*\*

بقره: آیه ۱۳۸

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ

عَابِدُونَ ﴿۱۳۸﴾

در میان مسیحیان رسم بود، وقتی فرزندشان به دنیا می آمد، او را «غسل تعمید» می دادند. تعمید، در زبان یونانی به معنای غوطه ور شدن در آب است.

مسیحیان گاهی در آبی که قرار بود کودک خود را در آن شستشو بدهند، ادویه مخصوصی می ریختند که رنگ آب را کاملاً زرد می کرد. معتقد بودند که انسان، گناهکار به دنیا می آید و با این غسل است که او پاک می شود، آنان این گونه ایمان خود را به عیسی علیه السلام و کلیسا نشان می دادند، آن هایی که عیسی علیه السلام را پسر تو می دانستند!

مسیحیان به انحراف کشیده شدند و عیسی علیه السلام را پسر تو خطاب کردند، حال آن که تو هرگز فرزندی نداشته ای! تو همواره بی نیاز بوده و هستی. اکنون بر این مطلب خط بطلان می کشی و از مسلمانان می خواهی تا فقط رنگ تو را بپذیرند که همان رنگ ایمان و توحید خالص است.

تو خدای یگانه ای و جسم نیستی تا رنگ داشته باشی، معلوم است که منظور تو از «رنگ خدا»، رنگ پاکی، رنگ عدالت، رنگ توحید و رنگ اسلام است، در پر تو این رنگ است که همه رنگ های نژادی، خرافات، شرک و انحرافات

پاک می شود. (۹۲)

اگر رنگ تو را به خود بگیرم، روح و جانم از آلودگی ها پاک می شود، رنگ تو، رنگ بی رنگی و حذف همه رنگ هاست. رنگ حقیقت و آزادگی است، رنگ محبت به تو و دوستان توست. اگر ولایت و محبت به خاندان پیامبر را داشته باشم، رنگ تو را دارم، اگر من مهدی علیه السلام را دوست داشته باشم، رنگ تو را به خود گرفته ام.

آری، روزی که تو روح همه انسان ها را آفریدی، از آنان پیمان گرفتی. آن روز تو با ما سخن گفتی، خود و پیامبران و جانشینان آنان را به ما معرفی کردی. آن روز بود که دوازده امام خویش را شناختم، امامت آنان را پذیرفتم، عهد کردم که در مقابل آنان تسلیم باشم و گوش به فرمانشان باشم. آن روز بود که من رنگ تو را به خود گرفتم. (۹۳)

\*\*\*

بقره: آیه ۱۳۹

قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ ﴿۱۳۹﴾

یهودیان و مسیحیان بحث و جدال داشتند که چرا تو آخرین پیامبر خود را از میان آن ها انتخاب نکرده ای و چنین می گفتند: «همه پیامبران از نژاد ما بوده اند، اگر محمد صلی الله علیه و آله، راست می گوید و پیامبر موعود است، پس چرا از نژاد ما نیست؟».

آری، پیامبران زیادی از نسل اسحاق بودند، تو پیامبران زیادی را از نسل اسحاق برگزیدی، یعقوب پیامبر، پسر اسحاق بود، یوسف، موسی و

عیسی علیه السلام و پیامبران دیگری هم از نسل اسحاق بودند. بنی اسرائیل هم همه از نسل اسحاق بودند.

اکنون می‌دیدند محمد صلی الله علیه و آله از نسل اسحاق نیست، بلکه او از نسل اسماعیل علیه السلام، برادر اسحاق است، آنان می‌دانستند که او همه نشانه‌های پیامبر موعود را دارد، ولی حاضر نبودند به او ایمان بیاورند. آنان به این کار اعتراض داشتند و می‌گفتند چرا آخرین پیامبر خود را از نژاد ما انتخاب نکردی؟ تو از مسلمانان می‌خواهی تا در جواب چنین بگویند: «خدای یگانه، آفریدگار ما و شماست، هر کس مسئول اعمال خودش است و نتیجه آن را می‌بیند. ما فقط خدای یگانه را می‌پرستیم و هرگز به او شرک نمی‌ورزیم».

\*\*\*

بقره: آیه ۱۴۱ - ۱۴۰

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ  
وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَشْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ أَنتُمْ أَعْلَمُ  
أَمْ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا  
تَعْمَلُونَ ﴿۱۴۰﴾ تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ  
وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۴۱﴾

یهودیان می‌گویند که ابراهیم و اسحاق و یعقوب (و فرزندان یعقوب)، همه یهودی بودند. از سوی دیگر مسیحیان باور دارند که ابراهیم و اسحاق و... همه مسیحی بودند.

اگر به تاریخ رجوع کنیم می‌بینیم که دین یهود بعد از آمدن موسی علیه السلام و مسیحیت بعد از آمدن عیسی صلی الله علیه و آله به وجود آمدند، نکته مهم این است که ابراهیم

و اسحاق و یعقوب (و فرزندانش یعقوب)، صدها سال، قبل از موسی و عیسی علیه السلام زندگی کرده‌اند، حال چگونه ممکن است آن‌ها یهودی و یا مسیحی باشند؟ زمانی که آنان زنده بودند، هنوز هیچ خبری از ادیان یهود و مسیحیت نبود؟ دین یهود نهصد سال پس از ابراهیم علیه السلام و دین مسیحیت هزار و ششصد سال بعد از ابراهیم علیه السلام به وجود آمد.

به راستی چرا یهودیان و مسیحیان این‌گونه حقایق تاریخی را تحریف می‌کنند؟ پنهان کردن حقایق دینی و تحریف تاریخ، بزرگ‌ترین ظلم به بشریت است، این کار به فکر و عقیده مردم ضربه می‌زند.

آنان برای اینکه مانع رشد اسلام شوند هر کاری می‌کنند، اما باید بدانند که تو از کار آن‌ها باخبر هستی و به زودی سزای آنان را خواهی داد.

یهودیان می‌گویند که ابراهیم، اسحاق و یعقوب علیهم السلام یهودی بودند، مسیحیان می‌گویند همه آن‌ها مسیحی بودند، تو به آنان گفتی که این سخن از نظر تاریخی درست نیست، زیرا در زمان آنان نه دین یهود آمده بود نه مسیحیت. اکنون می‌خواهی مطلب دیگری را به آنان بگویی، اگر حق با شما باشد و ابراهیم، اسحاق و یعقوب علیهم السلام یهودی یا مسیحی بوده باشند، باز هم راه فراری برای شما نیست، زیرا آن پیامبران مسئول کردار خود بودند و شما هم مسئول کردار خود هستید، شما که امروز حقیقت را شناخته‌اید و یقین دارید که محمد صلی الله علیه و آله همان پیامبر موعود است، چرا به او ایمان نمی‌آورید؟ چرا از پذیرش حق خودداری می‌کنید؟



بقره: آیه ۱۴۳ - ۱۴۲

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ  
قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ  
إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٤٢﴾ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا  
شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ  
الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ  
وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ  
إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٤٣﴾

من به سوی کعبه نماز می خوانم، کعبه قبله من است، قبله، جهت و هدفی  
است که روح و جان خویش را متوجه آن می سازم، قبله نماد عقیده و  
جهت گیری در زندگی است. قبله من، همان سمت و سوی است که راه  
زندگی را نشان می دهد.

من به سوی کهن ترین معبد جهان، کعبه نماز می خوانم، همان جا که خانه توست، خانه ای که از ابتدای آفرینش، پناه انسان بود، آدم علیه السلام که از بهشت رانده شد، کنار آن فرود آمد، بر روی کوه صفا، همان کوهی که فقط ۱۳۰ متر با کعبه فاصله دارد. آدم علیه السلام گریه کرد و توبه نمود. اینجا بود که تو جبرئیل را فرستادی و او آدم علیه السلام را به پایین کوه صفا می برد، جبرئیل به جایی می رود که در آنجا کعبه باید ساخته شود و در آنجا خانه تو را می سازد و در کنار آن، خیمه ای برای آدم و حوّا برپا می کند.

به امر تو، هفتاد هزار فرشته از آسمان نازل می شوند و دور خانه ات طواف می کنند.

بعد از آن، آدم نیز به طواف خانه خدا می پردازد و این گونه است که تو رحمت خود را بر آدم نازل می کنی و او را پیامبر خود قرار می دهی و بعد از آن، ابراهیم علیه السلام را مأمور می کنی تا از فلسطین به مکه بیاید و این خانه را آباد کند.

کعبه را دوست دارم، کعبه، یک سنگ نیست، حقیقت زنده است، راه یکتا پرستی را نشانم می دهد، هر روز پنج بار به سوی آن می ایستم. آرزویم، طواف این خانه است، قلب من در آرزوی دیدارش است، هیچ خانه دیگری را قبله خود نمی دانم، هرگز صاحبان زر و زور و تزویر را خانه امید و آرزوی خود قرار نمی دهم، من تنها یک قبله دارم، آن هم خانه توست.

\*\*\*

محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر توست، به او دستور داده ای تا به سوی بیت المقدس نماز بخواند، سیزده سال است که او و همه مسلمانان به سوی فلسطین نماز

می خوانند.

امشب محمد ﷺ بی قرار است، از خانه بیرون آمده است و در تاریکی شب، به آسمان پرستاره نگاه می کند، او با تو سخن می گوید. هر کس به او نگاه کند می فهمد که از موضوعی رنج می برد، قلب او به درد آمده است. چه شده است؟ تو که از راز دل او باخبر هستی. برایم بگو، می خواهم بدانم ماجرا چیست؟

محمد ﷺ در انتظار است، انتظار او کی به سر خواهد آمد؟ کی جبرئیل از راه خواهد رسید؟ فقط تو می دانی و بس! (۹۴)

\*\*\*

بقره: آیه ۱۴۵ - ۱۴۴

قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ  
 فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ  
 مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ  
 الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿ ۱۴۴ ﴾ وَلَئِنْ أَتَيْتَ  
 الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ  
 وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا  
 جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿ ۱۴۵ ﴾

سال دوم هجری است، محمد ﷺ و مسلمانان از مکه به این شهر هجرت کرده اند، از او خواسته ای تا به سوی بیت المقدس نماز بخواند، او هم از این دستور پیروی کرد.

مدتی است که سخنی در شهر مدینه رد و بدل می شود، عده ای از یهودیان در

مدینه زندگی می کنند، آنان می گویند: اگر محمد ﷺ واقعاً دین جدیدی آورده است، پس چرا به سوی قبله ما نماز می گزارد؟ معلوم می شود که او حرفی برای گفتن ندارد، معلوم می شود که آیین یهود بر حق است، او برای سخن گفتن با خدا به سوی قبله ما می ایستد، پس چرا دین ما را قبول ندارد؟ این سخن ها به گوش محمد ﷺ می رسد، غمی بزرگ بر دل او می نشیند، او کعبه را دوست دارد، کعبه ای که یادگار ابراهیم ﷺ است، افسوس که مشرکان کعبه را بتخانه کرده اند! بزرگان مکه داخل کعبه، سیصد و شصت بت قرار داده اند.

پانزده سال قبل، وقتی محمد ﷺ را به پیامبری مبعوث کردی، می خواستی دین محمد ﷺ، نوید بخش رهایی از بت پرستی باشد، کعبه ای که آکنده از بت ها شده بود، نمی توانست قبله ای باشد که تحوّل ایجاد کند، از محمد خواستی تا به سوی بیت المقدس نماز بخواند.

اکنون پانزده سال از آن ماجرا می گذرد، امروز دیگر یکتا پرستی در میان مسلمانان نهادینه شده است، بیزاری از بت و بت پرستی، اصلی اساسی برای همه است، دیگر وقت آن است که از محمد ﷺ بخواهی تا به سوی کعبه نماز گزارد.

\*\*\*

شهر مدینه از چند محله تشکیل شده است، هر محله مسجدی دارد، مسجد اصلی در مرکز شهر است که معمولاً محمد ﷺ در آنجا نماز می خواند، اما گاهی او به مسجد محله های دیگر می رود.

امروز محمد ﷺ به محله «بنی سالم» آمده است و می خواهد نماز ظهر را

همراه با مردم در مسجد این محلّه، نماز بخواند.  
 اذان ظهر گفته می‌شود، محمّد ﷺ همراه با مسلمانان به سوی بیت‌المقدس  
 نماز می‌گزارد، اکنون رکعت دوم نماز را تمام کرده است، در این هنگام،  
 جبرئیل نزد محمّد ﷺ می‌آید، بازویش را می‌گیرد و او را به سوی کعبه  
 می‌چرخاند و می‌خواهد تا به سوی کعبه نماز بخواند، این آرزوی محمّد ﷺ  
 بود که کعبه، قبله باشد.

خدایا! تو او را به آرزویش رساندی!

این اولین نمازی است که به سوی کعبه خوانده می‌شود، محمّد ﷺ با تمام  
 وجود خوشحال می‌شود. این خبر در همه جا پخش می‌شود، همه مسلمانان  
 خوشحال می‌شوند.

این گونه می‌شود که نام مسجد این محلّه، تغییر می‌کند، دیگر مردم این  
 مسجد را به نام «مسجد ذوقبلتین» می‌شناسند، مسجدی که پیامبر، یک نماز را  
 به دو قبله خواند.

خدایا! تو خود می‌دانی مثل همه، من هم آرزو دارم وقتی به مدینه سفر  
 کردم، به این مسجد بروم و در آن نماز بخوانم.

\*\*\*

خبر به گوش یهودیان مدینه می‌رسد، آن‌ها از شنیدن این خبر ناراحت  
 می‌شوند و به فکر فرو می‌روند. تصمیم می‌گیرند نزد محمّد ﷺ بروند.

گروهی از یهودیان به پیامبر تو چنین می‌گویند:

— ای محمّد! تو سال‌های سال است که به سوی بیت‌المقدس نماز

می‌خواندی، اکنون چه شده است که قبله خود را تغییر داده‌ای؟

— این دستور خدای من است.

— ای محمد! بگو بدانیم، کدام کار، درست و کدام باطل است؟ آن زمانی که به سوی بیت المقدس نماز می خواندی یا الآن که به سوی کعبه نماز می خوانی؟ نمی شود که هر دو کار درست باشد، اگر کار الان تو درست است، خوب، چرا پانزده سال کار باطل و اشتباهی را انجام دادی و اگر آن زمان که به سوی قبله ما نماز می خواندی، درست بود، پس چرا دیگر به سوی آن نماز نمی خوانی؟

— شرق و غرب جهان هستی از آن خدای من است، او خانه و مکانی ندارد، اینکه ما در نماز به سوی قبله می ایستیم، نشانه جهت گیری دل به سوی اوست. مهم این است که تسلیم فرمان او باشیم، او زمانی دستور داد تا سوی بیت المقدس نماز گزارم، اکنون هم او خواسته تا سوی کعبه نماز بخوانم. (۹۵)

\*\*\*

بقره: آیه ۱۵۰ - ۱۴۶

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا  
 يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ  
 يَعْلَمُونَ ﴿۱۴۶﴾ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ  
 الْمُمْتَرِينَ ﴿۱۴۷﴾ وَلِكُلِّ وُجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ  
 مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ  
 قَدِيرٌ ﴿۱۴۸﴾ وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ  
 الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۱۴۹﴾  
 وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا  
 كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا  
 الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلِأُتِمِّمَ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ

## وَأَعَلِّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥٠﴾

این تغییر قبله، برای مسلمانان آزمایش الهی بود تا پیروان واقعی پیامبر شناخته شوند، گروهی از مسلمانان با خود می‌گفتند ما که سال‌ها به سوی بیت‌المقدس نماز خواندیم، آیا آن نمازها باطل بوده است؟  
بار دیگر با پیامبر سخن می‌گویی: «ای محمد! به آنان بگو که نمازهای قبلی شما صحیح است، شما به دستور من به سوی بیت‌المقدس نماز می‌خواندید، اجر و مزد شما با من است، من با همه شما مهربان هستم».  
آری، این‌گونه معلوم می‌شود مسلمان واقعی کیست، افرادی بودند که ادعا می‌کردند پیرو پیامبر هستند، اما وقتی کار به اینجا رسید، دچار شک و تردید شدند، حرف زدن آسان است، اینکه به حرف خود عمل کنی، مشکل است.

\* \* \*

تو مسلمانان را امت میانه قرار دادی، امت اسلامی، امتی معتدل و میانه هستند، اسلام دین اعتدال است.  
آری، به همین علت است که تو اسلام را آخرین و کامل‌ترین دین معرفی کرده‌ای، اسلام، یعنی اعتدال! مسلمان واقعی کسی است که هم به دنیا و هم به آخرت توجه دارد، هرگز برای آخرت، دنیا را فراموش نمی‌کند و برای دنیا، از آخرت غافل نمی‌شود.  
مسلمان خود را در محیط بسته قرار نمی‌دهد، با دیگر امت‌ها ارتباط دارد، اما اصالت و استقلال خود را از دست نمی‌دهد، مسلمان هرگز خود را از دانش دیگران محروم نمی‌کند و خودباخته‌هرندایی هم نمی‌شود.

باید ساعت‌ها درباره اعتدال اسلام فکر کرد، فکر می‌کنم باید اسلام را دوباره بشناسم، باید دوباره مسلمان شوم! این افراط و تفریط‌ها، اسلام نیست! اگر برای یهودیان و مسیحیان هزاران دلیل هم بیاوریم، آنان کعبه را قبله خود قرار نخواهند داد. اکنون از پیامبر می‌خواهی تا هرگز از قبله یهودیان و مسیحیان پیروی نکند.

از همه مسلمانان می‌خواهی در هر کجا که باشند کعبه و مسجد الحرام را قبله خود بدانند و باور کنند این تغییر قبله، نعمتی است که تو به آنان داده‌ای و ثمره آن استقلال از یهودیان و مسیحیان است، تو از آنان می‌خواهی تا از دشمنان پروایی به دل نداشته باشند.

\*\*\*

در تورات و انجیل درباره آمدن آخرین پیامبر خود بشارت دادی و نشانه‌های محمد ﷺ را بیان کردی، یهودیان و مسیحیانی که در زمان پیامبر زندگی می‌کردند، به راحتی می‌توانستند حق و حقیقت را متوجه شوند، آنقدر روشن و واضح درباره محمد ﷺ سخن گفته بودی که جای هیچ شکّی نبود. آن زمان عامه مردم خواندن و نوشتن نمی‌دانستند، فقط دانشمندان یهود می‌توانستند تورات را بخوانند، همان‌طور که دانشمندان مسیحی انجیل را می‌خواندند، آنان همان‌طور که فرزندان خود را می‌شناختند، آخرین پیامبر را هم شناخته بودند، اما اشکال کار این بود که نمی‌خواستند حق را بپذیرند، حق را شناختند و آن را کتمان کردند، نگذاشتند که مردم عادی با حقیقت آشنا شوند، زیرا با مسلمان شدن مریدانشان، همه منافع خود را از دست می‌دادند، آنان برای اینکه بتوانند ریاست کنند و از ثروت مردم استفاده کنند، از قبول



حق سر باز زدند و حقیقت را کتمان کردند.

اکنون تو از محمد ﷺ می خواهی تا در راه خود ثابت قدم باشد و در مقابل دشمنی های دشمنان تردید به خود راه ندهد. همه مسلمانان باید از این سخن درس بگیرند، اگر من به راه خود یقین دارم، دیگر نباید دچار شک و تردید شوم، باید تنها به تو توکل کنم و از تو یاری بخواهم.

\*\*\*

اگر به زندگی انسان ها نگاه کنم، می بینم که هرکدام از آنان شیوه ای برای زندگی خود انتخاب کرده اند، اکنون می خواهی یک شیوه زندگی معرفی کنی، می خواهی من همواره در خوبی ها و زیبایی ها پیش قدم باشم، زندگی من، میدان مسابقه خوبی ها باشد! چه می دانم این شیوه زندگی چه معنای باشکوهی دارد!

از اول صبح که چشم باز می کنم، مردمی را می بینم که سرگرم جمع کردن مال دنیا هستند و زندگی خود را میدان مسابقه ای می دانند که باید همیشه بدونند تا ثروت بیشتر به دست بیاورند!

از من می خواهی از این مسابقه خارج شوم، زیرا هرچه آنان به دست بیاورند، به زودی از دست خواهند داد، هیچ کس بیش از یک کفن با خود نبرده است، مرگ در کمین من است، دیر یا زود به سراغم خواهد آمد و من باید همه ثروت خود را بگذارم و دست خالی بروم!

لحظه مرگ، خواهم فهمید که آنچه از مال دنیا برای خود اندوخته ام، ثروت واقعی نبوده است، ثروت آن چیزی است که بتوانم با خود ببرم و آن چیزی جز خوبی و نیکویی نیست، برای همین از من می خواهی همواره در مسابقه

خوبی‌ها شرکت کنم، زندگی خود را این‌گونه ببینم، در هر لحظه، برای کسب خوبی‌ها از دیگران سبقت بگیرم.

در روز قیامت همه را زنده خواهی کرد، تو به هر کاری توانا هستی، من روز قیامت را باور دارم، شاید در این دنیا تمام اثرات کارهای خوب خود را نبینم، اما روز قیامت بی‌شک اثر آن را به چشم خواهم دید، روزی که همه از هم فرار می‌کنند و هیچ کس به فکر دیگری نیست، آن روز، روز نجات من خواهد بود، اگر توشه‌ای از کارهای خوب برای خود اندوخته باشم. (۹۶)

بقره: آیه ۱۵۲ - ۱۵۱

كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو  
عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ  
تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿ ۱۵۱ ﴾ فَادْكُرُونِي أذْكُرْكُمْ وَأَشْكُرُوا لِي وَلَا  
تَكْفُرُونِ ﴿ ۱۵۲ ﴾

محمد ﷺ را برای هدایت ما فرستادی، پیامبری که همانند ما بود و برای  
همین می تواند الگو باشد، آری، تو پیامبر را از میان فرشتگان قرار ندادی،  
می خواستی او از جنس بشر باشد تا از دردها، نیازها و مسائل ما آگاه باشد.  
محمد ﷺ را از میان انسان ها برگزیدی، او را فرستادی تا سخن و پیام تو را  
بخواند، ما را از آلودگی ها پاک کند و به سوی روشنایی ها و زیبایی ها ببرد،  
دانش آسمانی بیاموزد و ما را از جهالت و نادانی نجات دهد.  
اکنون از ما می خواهی تا به یاد تو باشیم، تو سرچشمه همه خوبی ها هستی،

اگر همواره به یادت باشیم، زیبایی هادر زندگی ما رشد می کند، روح و جان ما نیز پاک و روشن می شود.

به راستی اگر ما به یاد تو باشیم، تو هم ما را یاد خواهی کرد، رحمت و مهربانی مخصوص خود را نازل خواهی کرد.

البتّه یاد تو تنها با زبان نیست، بلکه باید با دل و جان تو را یاد کنیم، اگر زمینۀ گناه برایم پیش آمد و از آن دوری کردم، این همان یادِ توست، وای به حال کسی که فقط به زبان تو را یاد می کند، اما هنگام گناه با اشتیاق به سوی گناه می دود!

\*\*\*

از من می خواهی تا شکر نعمت هایت را به جا آورم و هرگز کفرانِ نعمت نکنم. معلوم است که شکر کردن، فقط به زبان نیست، اگر من هزار بار بگویم: «خدایا! شکر»، اما نعمت هایت را به طور صحیح، مصرف نکنم، شکر تو را به جا نیاورده ام.

باید فکر کنم، مرا برای چه آفریده ای؟ آیا هدف از خلقت من این بوده که خوب بخورم، خوب گردش کنم و خوب بخوابم؟

اگر من هر روز صدبار سجده شکر به جا آورم، اما سرمایه های و جودی خود را، فقط در راه جمع آوری ثروت دنیا صرف کنم، باز هم بنده شکرگزارت نیستم! باید بدانم برای چه خلق شده ام، نگاه من باید به آینده باشد، آینده ای که دیر یا زود فرا خواهد رسید، باید برای زندگی بعد از این دنیا، توشه بگیرم، این دنیا محلّ امتحان است، اینجا مزرعۀ آخرت است، اگر فراموش کنم که برای چه در دنیا هستم و فقط به فکر دنیای خود باشم، شکر تو را به جا

نیاورده‌ام.

\*\*\*

بقره: آیه ۱۵۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ

اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿١٥٣﴾

زندگی دنیا با سختی همراه است و بندگان در گرداب این سختی‌ها که گرفتار می‌شوند، نیاز به کمک دارند، از آنان می‌خواهی در آن لحظات از صبر و نماز کمک بخواهند.

تو دوست داری که بندگان در سختی‌ها صبر کنند و به نماز پناه ببرند و با تو سخن بگویند، نماز معراج مؤمن است. سختی‌های این دنیا، باعث کمال انسان می‌شود، می‌دانم هر کس را بیشتر دوست داری بلای بیشتری برایش می‌فرستی، زیرا انسان در کوره‌بلا از ضعف‌ها و کاستی‌های خود آگاه می‌شود.

در اوج بلاها من می‌توانم از دنیا دل بکنم و به درگاہت روی آورم. اگر بلا و سختی نباشد دل من برای همیشه اسیر دنیا می‌شود، ارزش من کم و کمتر می‌شود، این بلاست که دل‌های ما را آسمانی می‌کند.

تو وعده دادی که لطف و محبت و یاری تو همواره از آن کسانی خواهد بود که صبر پیشه کنند، آری، صبر، مادر همه خوبی‌ها می‌باشد.

صبر فقط این نیست که من در سختی‌ها کم نیاورم، بلکه باید در برابر گناه، ایستادگی کنم، یعنی اگر زمینه گناه پیش آمد باید خویشتن‌داری کنم و به گناه آلوده نشوم، اگر مال حرامی به دستم رسید، از آن پرهیز کنم، وقتی ماه رمضان

فرامی‌رسد، در مقابل تشنگی و گرسنگی روزه‌داری صبر کنم و مطیع فرمان تو باشم، اگر صبر کنم، یاری تو هم فرامی‌رسد و من لطف و مهربانیت را به چشم می‌بینم.

\*\*\*

بقره: آیه ۱۵۴

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ

أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿۱۵۴﴾

سال دوم هجری، پیامبر همراه با مسلمانان به جنگ کافران رفت، در منطقه‌ای به نام «بدر» جنگ آغاز شد و در این میان، چهارده نفر از مسلمانان به شهادت رسیدند.

اکنون از مسلمانان می‌خواهی تا بدانند شهیدان زنده‌اند، آنان هرگز نمرده‌اند، آری، هر کس در راه تو کشته شود، زنده است، آنان در جوار رحمت تو زندگی می‌کنند و غرق شادی و بشارت هستند.

نمی‌توانم معنای زندگی آنان را بفهمم، من تصور می‌کنم که آن‌ها هم مثل بقیه مردم مرده‌اند، اما تو می‌گویی آنان زنده‌اند.

عشق به شهادت در راه تو باعث می‌شود تا مسلمانان برای مبارزه با ظلم و ستم وارد میدان شوند و هرگز از کشته شدن نهراسند، شهادت، سعادت و زندگی جاودان و افتخار ابدی است، نه مرگ و نابودی! این واقعیتی است که برای خیلی‌ها قابل درک نیست.

بارخدا! از تو می‌خواهم شهادت در راه خودت را نصیبم کنی، آرزو دارم که در راه امام‌زمان خویش شهید شوم، دوست ندارم در بستر بمیرم، دوست

ندارم مرگ من، مردن باشد، کاری کن که من شهید شوم و این گونه به زندگی واقعی برسم!

آری، وقتی قرار است من در مسیر پیامبران قدم بردارم باید در برابر ستمکاران قیام کنم، باید دست از بی خیالی بردارم، باید بر سر ظالمان فریاد برآورم، طبیعی است که این رفتار خطرانی را برایم در پی دارد، باید آماده باشم که سختی ها را به جان بخرم، باید از زندگی فانی دنیا چشم پيوشم، دل از همسر و فرزندان خویش برگیرم.

چگونه ممکن است این اتفاق بیفتد؟ وقتی که باور کنم، شهادت، زندگی واقعی است، تو می خواهی من به این نقطه برسم، آن وقت است که هیچ چیز در دلم هراس ایجاد نمی کند.

آری، مهم نیست به هدف خود می رسم یا نه، مهم این است که من با شهادت به زندگی واقعی می رسم.

\*\*\*

بقره: آیه ۱۵۷ - ۱۵۵

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ  
وَتَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ﴿۱۵۵﴾  
الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿۱۵۶﴾  
أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ  
الْمُهْتَدُونَ ﴿۱۵۷﴾

اکنون می خواهی مرا از قانون بزرگ خویش باخبر سازی، انسان را به این دنیا آورده ای تا به کمال برسد و برای همین کاری می کنی تا همه

استعدادهایش شکوفا شود، یکی از راه‌های شکوفایی استعدادها، سختی‌ها و بلاها می‌باشد.

همه را به سختی مبتلا می‌کنی، پیامبران بزرگ خویش را هم به صحنه آزمایش می‌آوری و از آنان سخت‌ترین امتحان‌ها را می‌گیری. می‌دانم هیچ چیز بر تو مخفی نیست، وقتی معلّمی از شاگردش امتحان می‌گیرد، می‌خواهد بداند او چقدر رشد کرده است، اما تو که به همه چیز آگاهی و از همه چیز باخبر هستی، تو بدون امتحان هم می‌دانی بندگانت در چه سطحی از کمال هستند. امتحان گرفتن برای رفع ابهام نیست، تو از بندگان امتحان می‌گیری تا استعدادهای آنان شکوفا شود.

یادم نمی‌رود سالها پیش وقتی که به روستایی رفته بودم، کشاورزی را دیدم که مشغول کشت گندم بود. من هم هوس کشاورزی کردم، او به من مشتی گندم داد و قرار شد آن‌ها را بکارم.

چند هفته گذشت، بار دیگر به آن روستا رفتم، به سراغ گندم‌های خود رفتم، دیدم که گندم‌ها سبز نشده‌اند، اما همه گندم‌هایی که آن کشاورز کاشته بود، سبز شده‌اند، آنجا گندم‌زاری زیبا شده بود، رنگ سبز آن دلنوازی می‌کرد. نگاهم به گندم‌های خودم دوخته شده بود، چرا گندم‌های من سبز نشده بودند؟ چه رازی در میان بود؟

نزد کشاورز رفتم تا برایم بگویند چه اتفاقی افتاده است، او گفت: تو گندم‌ها را درست زیر خاک قرار ندادی، گندمی که زیر خاک نباشد، جوانه نمی‌زند. این سخن کشاورز مرا به فکر فرو برد، اگر می‌خواستم که هر گندم به هفتصد گندم تبدیل شود، باید خاک روی آن می‌ریختم، گندم باید تاریکی را تجربه



می کرد، این تاریکی برای او خیر و برکت بود، همه گندم‌هایی که زیر خاک قرار گرفتند، اکنون سبز شده اند و به زودی خوشه‌های زیبایی خواهند داد. آن روز فهمیدم که بلاها و سختی‌های این دنیا هم برایم خیر است، اگر من در این سختی‌ها و بلاها قرار نگیرم، هرگز استعدادهایم شکوفا نمی‌شود، ترس و گرسنگی، زیان مالی، داغ عزیزان، بیماری و... همه برای این بود که من شکوفا شوم.

تو در قرآن از این راز مهم پرده برمی‌داری، از من می‌خواهی تا در سختی‌ها صبر پیشه کنم و بدانم که همه کارهای تو از روی حکمت است. می‌خواهی وقتی مصیبتی به من می‌رسد و داغ عزیزی را می‌بینم، بی‌تابی نکنم بلکه چنین بگویم: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**، ما از آن خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم.

تو برای آنانی که در مصیبت‌ها صبر می‌کنند، رحمت و درود خاص خود را می‌فرستی، این رحمت توست که باعث می‌شود آنان در زندگی، هرگز دچار لغزش نشوند و در اوج بلاها، زیبایی‌ها را ببینند و تو را ستایش کنند.

\*\*\*

تو دوست داری که ما این جمله را هنگام مصیبت به زبان جاری کنیم. آری! وقتی عزیزی را که ما به او علاقه زیادی داریم، از دنیا می‌رود، قلبمان می‌شکند، تحمل این داغ بر ما سخت می‌شود، در آن لحظه است که ما باید این جمله را بر زبان جاری کنیم: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**.

ما همه از آن تو هستیم، این هستی ما از خود ما نیست، تو این هستی را به ما داده‌ای، مرگ ما هم به دست توست، هر وقت که بخواهی روح ما را از این

دنیای خاکی به اوج آسمان‌ها می‌بری. با مرگ تولدی دوباره می‌یابیم و از زندان دنیا آزاد می‌شویم. به سوی مهربانی تو پر می‌کشیم و اوج می‌گیریم. من بار دیگر این جمله را تکرار می‌کنم:

إِنَّا لِلَّهِ: ما از آنِ خدا ایم.

امام سجّاد علیه السلام این آیه را برای ما این‌گونه معنا می‌کند: «هستی ما، مالِ خدا است. ما از آنِ خدا هستیم». (۹۷)

تو مالک همه جهان هستی، ما از خود هیچ نداریم، ما را آفریده‌ای و مالک ما هستی.

وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ: ما به سوی تو باز می‌گردیم.

تو مکانی نداری، بالاتر از همه مکان‌هایی، تو بودی که مکان را آفریدی، پس «بازگشت به سوی تو» چه معنایی دارد؟

روح از این دنیای خاکی نیست، روح ما از دنیایِ غیب است. روح ما را در آنجا آفریدی و سپس ما را به این دنیا آوردی تا امتحانمان کنی.

وقتی که مرگ فرارسد، روح، از این دنیای خاکی به اوج آسمان‌ها پر می‌کشد. ما بار دیگر به سوی دنیایِ بالا می‌رویم، به سوی دنیایِ معنا پرواز می‌کنیم.

آن دنیا، مقام والایی دارد و هیچ کجای دیگر به شرافت آنجا نمی‌رسد، بازگشت به دنیایِ معنا، همانند بازگشت به سوی توست!

آری! تو در بالای آسمان‌ها و در عرش خود، مکان‌های مقدّسی را قرار داده‌ای. وقتی روح ما به آن مکان‌ها پرواز کند و اوج گیرد، همانند این است که به سوی تو آمده‌ایم.

\*\*\*

بقره: آیه ۱۵۸

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ  
 أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ  
 شَاكِرٌ عَلِيمٌ ﴿۱۵۸﴾

برایم از صبر سخن گفتی، تو دوست داری من در سختی‌ها صبر کنم، اکنون برایم نمونه‌ای از صبر را بیان می‌کنی، صبر مادری که با چشم خود دید فرزندی در آتش عطش می‌سوزد، او هرگز زبان به ناسپاسی نگشود، در جستجوی آب بر آمد و صبر زیبایی داشت.

تو از هاجر برایم می‌گویی، زمانی که شوهرش ابراهیم به امر تو او و اسماعیل را به مکه آورد، سرزمینی خشک و بی‌آب و علف، آنجا فقط خانه تو بود و بس!

ابراهیم، هاجر و اسماعیل را آنجا تنها گذاشت و به سوی فلسطین حرکت کرد. هاجر به دنبال او آمد و گفت: ای ابراهیم! ما را به که می‌سپاری؟ ابراهیم در پاسخ گفت: شما را به خدا می‌سپارم. هاجر گفت: به همین راضی و خشنودم. هاجر بار دیگر با ابراهیم خدا حافظی کرد و نزد نوزادش اسماعیل بازگشت.

چند ساعت گذشت، آبِ مشک تمام شد، هوا گرم شده بود و اسماعیل از تشنگی بی‌تاب شد. هاجر چه باید می‌کرد. به سوی کوه صفا رفت، می‌خواست از آن بلندی به اطراف نگاهی کند، آیا می‌تواند کسی را بیابد؟ آیا آبی در آن اطراف یافت می‌شود؟ اما هیچ کس در آنجا نبود، او نگاهی به کوه مروه کرد، به سوی آن کوه رفت، وقتی به بالای کوه رسید، به اطراف نگاهی

کرد، اما نه از آب خبری بود و نه از کسی.

آن روز هیچ کس در آن اطراف نبود. هاجر، مضطرب و نگران نوزادش بود، بار دیگر به سوی کوه صفا بازگشت، هفت بار فاصله صفا و مروه را پیمود، سرانجام به سوی نوزادش بازگشت، دید که از زیر پای اسماعیل چشمه آب گوارایی جوشیده است. به سوی چشمه آب رفت، این همان آب زمزم است که تقریباً چهار هزار سال است حاجیان از آن می نوشند و سیراب می شوند.

و تو به احترام هاجر بر همه واجب کردی تا وقتی به سفر حج می روند هفت بار مانند هاجر فاصله کوه صفا و کوه مروه را بپیمایند.

سال‌ها گذشت و مردم آیین یکتاپرستی را فراموش کردند، آنان بالای هر کدام از کوه صفا و مروه، بُت بزرگی قرار دادند و وقتی به صفا و مروه می رسیدند به آن دو بُت دست می کشیدند، محمد ﷺ را به پیامبری مبعوث کردی، بعضی از مسلمانان می خواستند از سعی صفا و مروه چشم پوشی کنند، زیرا آن را عمل درستی نمی دانستند، تو این آیه را نازل کردی و فهماندی که سعی صفا و مروه از نشانه‌های حج است، هیچ کس نباید به علت کار بُت پرستان، از سعی صفا و مروه چشم پوشی کند. مسلمانان باید وظیفه خود را انجام دهند، تو به زودی به محمد ﷺ قدرت فتح مکه را می دهی تا این شهر را از وجود همه بُت‌ها پاک کند، اما تا آن زمان باید صبر کرد.

تو دوست داری بندگان اهل صبر باشند، از تندروی پرهیز کنند و تسلیم امر تو باشند که یاری تو بسیار نزدیک است.

بقره: آیه ۱۶۲ - ۱۵۹

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ  
وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ  
وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ ﴿١٥٩﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنَّوْا  
فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١٦٠﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا  
وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ  
أَجْمَعِينَ ﴿١٦١﴾ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ  
يُنظَرُونَ ﴿١٦٢﴾

تو دوست داری که همه انسان‌ها به راه راست هدایت شوند و با حق و  
حقیقت آشنا شوند، این حق همه است که از زیبایی‌ها و خوبی‌های تو بشنوند  
و تو را دوست بدارند.  
سعادت انسان در این است که محبت تو را به دل داشته باشد و به گونه‌ای

زندگی کند که تو از او خواسته‌ای. پیام ابراهیم علیه السلام و پیامبران، یکتاپرستی بود، اما به راستی چه کسانی این پیام را به مردم خواهند رسانید؟ اینجاست که به نقش دانشمندان در رساندن این پیام به توده مردم تأکید می‌کنی، آری، وظیفه دانشمندان بسیار سنگین است، آنان باید سختی‌های زیادی را تحمل کنند و با جهالت مردم مبارزه کنند و باعث رشد و کمال آنان شوند. این رسالت بزرگ آنان است.

روزی که دانشمندان گرفتار دنیاپرستی و پیروی از هوس‌ها شوند و رسالت خود را فراموش کنند و دین را دکان دنیای خود قرار دهند، آن روز دیگر حقیقت دین به مردم نخواهد رسید.

می‌دانی عده‌ای از دانشمندان حقیقت را کتمان خواهند نمود، برای همین چنین سخن می‌گویی: «ای کسانی که سخنان مرا کتمان می‌کنید، بدانید که از رحمت من دور هستید و گرفتار لعنت من خواهید شد. همه مؤمنان هم شما را لعنت خواهند نمود».

البته راه را بر آنان نمی‌بندی و آنان را از رحمت خود ناامید نمی‌کنی، اگر توبه کنند و با زبان و قلم خود به بیان حقیقت پردازند و گذشته را جبران کنند، رحمت خود را بر آنان نازل می‌کنی که تو بسیار مهربان هستی.

کسانی که تا لحظه مرگ بر راه باطل اصرار بورزند و به حق و حقیقت کفر بورزند، لعنت تو و فرشتگان و مردم بر آنان خواهد بود. آنان گرفتار عذاب سختی خواهند شد، عذابی که همیشگی است و دیگر فرصتی ندارند.

\*\*\*

سخن تو را باید آویزه گوش خود کنم، اگر بر من منت نهادی و بهره‌ای از

علم و دانش به من دادی، باید شکرگزار باشم و دیگران را از آن بهره‌مند سازم. باید بدانم که اگر کسی نزد من آمد و سؤالی کرد که جواب آن را می‌دانم، وظیفه دارم جواب بدهم، اگر بهانه بیاورم که وقت ندارم و از پاسخ دادن خودداری کنم، لعنت تو را برای خود خریده‌ام. آری، این خیال باطلی است که این آیه فقط برای دانشمندان است، اگر من فقط جواب یک مسأله را بدانم و یکی از بندگان تو از من راهنمایی بخواهد، وظیفه دارم پاسخ او را بدهم و اگر بی‌دلیل، از پاسخ دادن خودداری کنم، حقیقت را کتمان کرده‌ام. (۹۸)

\*\*\*

بقره: آیه ۱۶۴ - ۱۶۳

وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ  
الرَّحِيمُ ﴿١٦٣﴾ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ  
وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَع النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ  
مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ  
دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ  
لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١٦٤﴾

تو برای هدایت بشر، قرآن را فرستادی. در قرآن، آیه‌ها و نشانه‌هایی برای هدایت انسان است، تو دوست داری که انسان زندگی هدفمندی داشته باشد، راه ابراهیم علیه السلام را ادامه بدهد، از بُت‌ها بیزار می‌شود و فقط در مقابل تو سر تعظیم فرود آورد.

آری، تو با مردم سخن گفتی و گروهی که سخن تو را کتمان می‌کنند و کفر

می‌ورزند، گناه آنان بسیار بزرگ است، آنان آیه‌های تو را از مردم مخفی می‌کنند، اما نمی‌دانند که آیه‌های تو فقط قرآن نیست، در کتاب طبیعت، هزاران آیه و نشانه وجود دارد، کافی است که انسان چشم باز کند و به این آیه‌ها دقت کند، هر کس که با فطرت پاک خود به آسمان‌ها و زمین بنگرد، هدفمندی جهان هستی را متوجه می‌شود و می‌فهمد که این جهان خالق دانا و توانا دارد، خدایی یگانه و مهربان!

اکنون هفت آیه از کتاب طبیعت را برایم بازگو می‌کنی: آسمان‌ها و زمین، روز و شب، کشتی‌ها، باران، حیوانات، بادها، ابرها. به راستی اگر در این هفت نشانه با دقت فکر کنم، به خوبی می‌توانم درس توحید را فراگیرم:

زمین و منظومه شمسی در کهکشان راه شیری قرار دارند، اگر بخواهیم ستارگان این کهکشان را شمارش کنیم و در هر ثانیه یک ستاره را بشماریم، ما نیاز به سه هزار سال عمر داریم تا بتوانیم همه ستارگان این کهکشان را شمارش کنیم. اگر امروز، یک پیام رادیویی را از زمین به مرکز کهکشان ارسال کنیم، سی هزار سال طول می‌کشد تا این پیام به آنجا برسد. طول کهکشان ما صد هزار سال نوری است. کهکشان راه شیری با سرعت ۲۸۸ کیلومتر در ثانیه در حال حرکت است.

در آسمان، صد میلیون کهکشان قرار دارد که هر کدام از آنان حداقل صد میلیارد ستاره دارند. همه این کهکشان‌ها در حال حرکت هستند.

کره زمین به صورت منظم به دور خود می‌چرخد و از این چرخش، شب و روز پدید می‌آید تا هم آب و هوای زمین معتدل بماند و هم شب مایه آرامش



بشر باشد و روز هم فرصتی برای کار و تلاش.

حرکت کشتی‌ها در دریاها یکی از نعمت‌های توست، بیشترِ نقل و انتقال کالاها به وسیله کشتی صورت می‌گیرد، امروزه کشتی‌ها بیش از هفتاد درصد انتقال کالا را انجام می‌دهند و به این وسیله بشر می‌تواند نیازهای خود را از هر جای دنیا تهیه کند.

باران، مایه حیات و دوام زندگی همه موجودات است، جنگل‌های انبوه، کشتزارهای زیبا، همه به برکت باران در زمین به وجود آمده‌اند.

حیوانات مختلفی که روی زمین زندگی می‌کنند، قسمتی از غذای بشر از گوشت آنان تأمین می‌شود و فایده‌های دیگری هم از آنان به بشر می‌رسد. این بادهای هستند که ابرها را در آسمان جابه‌جا می‌کنند و مطلوب شدن هوا را در پی دارند. این ابرها هستند که باعث بارش باران می‌شوند و این‌گونه مناطق تشنه را از آب سیراب می‌سازند.

آری، شناخت طبیعت، یکی از راه‌های شناخت توست، از ما می‌خواهی تا به طبیعت نگاه کنیم و از نظم و هماهنگی آن به وجودت پی‌ببریم، زیرا این نظم در طبیعت، دلیل آن است که این جهان خالقی توانا دارد.

این نشانه‌ها برای کسی که اندیشه خود را به کار گیرد، راهی است برای شناخت تو، افسوس که بسیاری از مردم به سادگی از این نشانه‌ها می‌گذرند و هرگز به آن‌ها نمی‌اندیشند!

\*\*\*

بقره: آیه ۱۶۷ - ۱۶۵

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا

يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ  
ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ  
الْعَذَابِ ﴿١٦٥﴾ إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ  
وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ ﴿١٦٦﴾ وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً  
فَنَنْتَبِرَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ  
عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ ﴿١٦٧﴾

اگر انسان به نشانه‌های طبیعت خوب نگاه کند، به شناخت تو می‌رسد و نظام  
آفرینش را هدفمند می‌یابد و تلاش می‌کند تا زندگی‌اش رنگ و بوی حقیقت به  
خود بگیرد.

اما گروهی از مردم به جای پرستش تو به پرستش بُت‌ها می‌پردازند، گروهی  
به جای آن که تو را پروردگار خود بدانند، در مقابل صاحبان قدرت سر تعظیم  
فرو می‌آورند، مطیع چشم و گوش بسته آنان می‌شوند و صاحبان زر و زور و  
تزویر را آن‌چنان دوست می‌دارند که باید تو را این‌گونه دوست داشت. دل  
انسان حرم توست، در دل باید بالاترین محبت‌ها که همانا محبت توست خانه  
کند، اما گروهی بت پرست و مُراد پرست می‌شوند.  
آنان فراموش می‌کنند که همه چیز غیر از تو روزی نابود می‌شود، به زودی  
همه بُت‌ها و مرادها از بین خواهند رفت.

آری، تو انسان را به گونه‌ای آفریده‌ای که همیشه در جستجوی کمال و  
زیبایی باشد، دل آدمی اگر به محبت تو برسد، آرام می‌شود زیرا همه زیبایی‌ها  
و کمال‌ها از آن توست و تو هرگز نابود نمی‌شوی.

وقتی انسان دلباخته چیزی می‌شود که پایان دارد، درست است که ابتدا بسیار

خوشحال می شود، از این دلبستگی لذت می برد، آن چیز، بت او می شود و همه فضای قلب او را پر می کند، اما وقتی آن بت از بین می رود، دل آدمی هم از بین می رود.

وقتی انسان با چشم خود ببیند که بت و آرمان او نابود می شود، خودش هم نابود می شود، آن روز می فهمد باید دلباخته کسی می شد که هرگز پایانی نداشت.

اهل ایمان تو را بیش از همه دوست دارند، این محبت ریشه در فطرت آنان دارد، این محبتی است که از روی عقل و علم و آگاهی است و برای همین هرگز سرد و خاموش نمی شود، اما عشق به بت ها و مرادها ریشه در جهل و خرافه و خیال دارد و به زودی این عشق سرد و خاموش خواهد شد.

\*\*\*

روز قیامت که فرارسد پرده های تعصب، غرور و جهل از جلوی دیدگان همه کنار می رود، همه به قدرت تو پی می برند و با تمام وجود قدرتت را حس می کنند، آن روز، روز سختی برای کسانی خواهد بود که به جای دوستی تو، دوستی دیگران را در دل داشته اند.

آن روز می فهمند چقدر اشتباه کرده اند که به غیر تو دل بسته اند و از شدت بیچارگی دست به دامن بت ها و رهبران خود می شوند، ولی بت ها و رهبرانشان از آنان بیزار می جویند، آن وقت است که آن مردم بیچاره دستشان از همه جا کوتاه و همه پیوندهای آنان بریده می شود.

آن روز پیروان گمراه وقتی بی وفایی بت ها و رهبران خود را می بینند، پشیمان می شوند ولی دیگر کار از کار گذشته است. سرمایه های وجودی

خود را در راه رهبران گمراه خود صرف نموده‌اند، دین خود را به دنیا فروخته‌اند، حسرت بزرگی به دل دارند و با خود چنین می‌گویند: «ای کاش ما بار دیگر به دنیا باز می‌گشتیم و از رهبران خود بیزار می‌جستیم، اگر ما دوباره به دنیا باز می‌گشتیم هرگز از آنان پیروی نمی‌کردیم»، اما این حسرت هیچ فایده‌ای ندارد، آن روز هرگز راهی برای بازگشت به دنیا نیست، روز قیامت روزی است که هر کس سزای عمل خویش را می‌بیند و دیگر جایی برای جبران گذشته‌ها نیست.

\*\*\*

باید به هوش باشم، رهبر من کیست؟ مراد من کیست؟ عشق و محبت چه کسی را به دل دارم؟ اگر به دنبال رهبری باشم که مرا از او نهی کرده‌ای، باید بدانم که من پلی شده‌ام تا او به قدرت، هوس‌ها و آرزوهای خود برسد و در روز قیامت مرا رها خواهد کرد و از من بیزار می‌شود و تنها حسرت برای من می‌ماند و بس!

باید از رهبران طاغوتی دل برکنم و به سوی رهبران آسمانی بروم، آری، تو برایم رهبران آسمانی برگزیدی، پیامبر و جانشینان پاک او، همان رهبران آسمانی هستند که دوست داری از آنان پیروی کنم، امروز هم، مهدی عج حجت تو روی زمین است، از من می‌خواهی تا عشق و محبت او را به دل داشته باشم.

محبت به امام‌زمان، محبت به توست. از من خواسته‌ای تا فقط ولایت او را بپذیرم و پیرو او باشم. اگر به سوی او بروم به هدایت، رهنمون می‌شوم و سعادت دنیا و آخرت را از آن خود می‌کنم.

امام‌زمان، نورِ تو در آسمان‌ها و زمین است، او مایهٔ هدایتِ همه است، رهبری است که همه را به سوی تو راهنمایی می‌کند، اگر راهنمایی او نباشد، هیچ کس نمی‌تواند به سعادت و رستگاری برسد.

هر کس می‌خواهد به سمت تو بیاید، باید به سوی امام‌زمان رو کند، فقط از راه او می‌توان به تو رسید. هر کس با او بیگانه باشد، هرگز به مقصد نخواهد رسید. (۹۹)

تو به من یاد داده‌ای که در نماز بگویم: «اهدنا الصراطَ المستقیم»، راه مهدی علیه السلام همان راه هدایت است، اگر مهدی علیه السلام را دوست دارم، چون تو مرا به محبت او امر کرده‌ای، از من خواسته‌ای از طاغوت‌ها بیزاری بجویم و حجت تو را دوست بدارم، همهٔ دین، دوستی دوستان تو و دشمنی با دشمنان توست، من باید از طاغوت‌های زمان خود بیزاری بجویم و عشق مهدی علیه السلام را در دل جای دهم، این تنها راه سعادت و رستگاری است، مهدی علیه السلام را دوست دارم چون او را از همهٔ پلیدی‌ها و زشتی‌ها پاک کرده‌ای، عشق به او، عشق به همهٔ خوبی‌ها و زیبایی‌ها می‌باشد، فقط اوست که مرا به سوی تو رهنمون می‌کند. (۱۰۰)

\*\*\*

بقره: آیه ۱۶۹ - ۱۶۸

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا  
طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿١٦٨﴾ إِنَّمَا  
يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا  
تَعْلَمُونَ ﴿١٦٩﴾

سخن از پیروی انسان از رهبران گمراه بود، آنان برای پیروان خود، معیارهای حلال و حرام را معرفی کرده‌اند، پیروان آنان از دستورهایشان اطاعت می‌کنند، اکنون از من می‌خواهی تا قانون تو را بپذیرم، تو نعمت‌های خود را برای همه حلال کردی و هیچ کس حق ندارد آنچه را که تو برای بندگان خود حلال کردی، حرام اعلام کند، باید از قانون تو پیروی کنم و از وسوسه‌های شیطان دوری کنم که او دشمن سعادت من است.

آری، این شیطان است که انسان را وسوسه می‌کند تا به سمت بدی‌ها و زشتی‌ها برود. دوست دارد که همه به گناه آلوده شوند و کاری می‌کند که مردم به دنبال خرافات و دروغ‌پردازی بروند و از حقیقت دور شوند.

\*\*\*

بقره: آیه ۱۷۰

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا  
الْفَيْتَنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلَوْكَانَ آبَاؤُهُمْ لَأَيَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا  
يَهْتَدُونَ ﴿۱۷۰﴾

رهبران گمراه دوست دارند که پیروانشان چشم و گوش بسته از آنان پیروی کنند، آنان پیروان خود را خام می‌کنند و فرصت تفکر و اندیشه را از آنان می‌گیرند. آن رهبران به پیروان خود یاد داده‌اند که اگر کسی پرسید این چه عقیده‌ای است که شما دارید، آنان در جواب بگویند: پدران و گذشتگان ما این عقیده را داشته‌اند و ما از سنت و دین آنان پیروی می‌کنیم!

زمانی که مردم بت‌ها را می‌پرستیدند، تو محمد ﷺ را برای هدایت آنان فرستادی، وقتی محمد ﷺ از آنان پرسید: چرا به جای خدای یگانه این بت‌ها

را پرستش می کنید؟ رهبران مکه که از بُت پرستی مردم منافع زیادی نصیبشان می شد به مردم یاد داده بودند که در جواب محمد ﷺ بگویند: «پدران ما همه بت پرست بودند، ما از دین آنان پیروی می کنیم».

به راستی اگر پدران آنان اهل فکر و اهل هدایت نبودند، باز هم باید از آنان پیروی کنند!

در اینجا برای پذیرش فرهنگ گذشتگان، یک معیار بیان می کنی و آن، بررسی عاقلانه است. اگر پدرانمان بر چیزی اعتقاد داشتند که آن را بر اساس عقل یافتیم، ما نیز آن را می پذیریم، اگر دیدیم عقل آن را تأیید نمی کند، باید از آن دست برداریم.

این درس بزرگی است که تو به انسان ها می دهی تا به هوش باشند و از تقلید کورکورانه گذشتگان دست بردارند و به سوی عقل گرایی گام بردارند.

\*\*\*

بقره: آیه ۱۷۱

وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا

دُعَاءَ وَنِدَاءَ صُمُّ بِكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۱۷۱﴾

گروهی از انسان ها به جای پرستش تو، خدایان دروغین را می پرستند، آنان هرگز به ندای اهل ایمان گوش نمی دهند و به کار خود مشغول هستند.

اکنون می خواهی حال آن گمراهان را در قالب مثال برایم بیان کنی: گله گوسفندی به چراگاه سرسبزی رسیده است و به خوردن علف های تازه مشغول است، در این میان، گرگی به کمین می نشیند تا در اولین فرصت به گوسفندان حمله کند. اگر کسی از راه برسد و بخواهد گوسفندان را از خطر

باخبر سازد، چه کار باید بکند؟ او هر چه فریاد برآورد که ای گوسفندان! گرگ در کمین شماست، گوسفندان معنای آن را نمی فهمند و متوجه خطر نمی شوند.

مَثَل آنانی که کفر می ورزند و از قبول حق و حقیقت سر باز می زنند، مانند آن گوسفندان می باشد، بلکه آنان از گوسفندان بدتر می باشند، زیرا گوسفندان حداقل سر و صدا را متوجه می شوند، اما این کافران به جایی می رسند که کور و کر و لال می شوند، اصلاً هیچ صدای حقی را نمی شنوند.

آری، انسان در اثر کفر به جایی می رسد که دیگر امیدی به هدایت او نیست. (۱۰۱)



بقره: آیه ۱۷۳ - ۱۷۲

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا  
رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿١٧٢﴾ إِنَّمَا حَرَّمَ  
عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةَ وَالِدَّمَ وَالْحَمَّ الْخَنِزِيرِ وَمَا أَهْلَ بِهِ لغيرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ  
غَيْرِ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٧٣﴾

انسان را خلق کردی و روزی پاکیزه به او دادی و دستور می دهی تا غذای پاک مصرف کند و شکر تو را به جا آورد.

ما می توانیم همه غذاهای پاک را مصرف کنیم، البته باید از گوشت مردار و خون و گوشت خوک پرهیز کنیم. همچنین باید از خوردن گوشت حیوانی که هنگام ذبح آن، نام غیر تو بر آن برده شده است، دوری کنیم.

تو دوست داری که انسان به بهداشت غذای خود توجه کند، زیرا غذایی که پاکیزه نباشد زیان جسمی و آثار بد اخلاقی دارد. خوردن گوشت مردار برای

سلامتی انسان مضر است، مردار معمولاً کانون انواع میکروب‌ها می‌باشد، خون‌خواری هم باعث می‌شود خلق و خوی انسان تغییر کند و دلش سیاه شود، خوک هم سمبل بی‌غیرتی در امور جنسی است، اما راز حرام بودن گوشت حیوانی که نام غیر تو بر آن برده شده چیست؟ می‌خواهی هیچ کاری رنگ و بوی بُت‌پرستی نداشته باشد، می‌خواهی همه کارها بر مدار یکتاپرستی باشد تا بتوانیم به کمال و سعادت برسیم، اگر هنگام ذبح حیوانی نام بُت‌ها برده شود، فرهنگ شرک و کفر باقی می‌ماند.

تو دین اسلام را کامل‌ترین دین‌ها قرار دادی و در آن، راه و روش زندگی انسان را معین کردی، خوشا به حال کسی که به این قوانین احترام می‌گذارد و می‌داند این قوانین به نفع خود اوست.

ممکن است کسی در جایی گرفتار شود که هیچ غذایی یافت نشود و او به علت گرسنگی در خطر مرگ باشد، در این صورت به او اجازه داده‌ای که به مقدار ضرورت، از غذای حرام مثل مردار بخورد. آری، حفظ جان واجب است، در این شرایط، خوردن غذای حرام، حلال است. دین اسلام، دین کاملی است، در هیچ مرحله، بن‌بست ندارد، هر تکلیفی در هنگام اضطرار، از مسلمان برداشته می‌شود. (۱۰۲)

\*\*\*

بقره: آیه ۱۷۶ - ۱۷۴

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ  
وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا  
يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۷۴﴾  
أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى وَالْعَذَابِ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا

أَضْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ ﴿۱۷۵﴾ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ  
الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿۱۷۶﴾

درباره بهداشت غذای جسم برایم سخن گفتمی، اما روح انسان هم نیاز به غذا دارد و تو برای روح بشر، سخنان خود را بر پیامبران نازل نمودی، سخنانی که مایه سعادت و رستگاری بشر می شود.

به راستی چه کسانی باید سخن و پیام تو را به توده مردم برسانند؟ گروهی که تو به آنان علم و دانش دادی و می توانند کتاب تو را بخوانند و مردم را با حقیقت آشنا کنند، اما متأسفانه گروهی از این دانشمندان فریب شیطان را می خورند و همه حقیقت را به مردم نمی گویند، آنان فقط قسمتی از حقیقت را بیان می کنند و قسمت دیگر آن را کتمان می کنند. این خطر بزرگی برای توده مردم است.

در اینجا است که به دانشمندان هشدار می دهی تا بدانند که در مقابل آگاهی مردم مسئول می باشند، مبادا آنان به سرنوشت دانشمندان یهود گرفتار شوند. وقتی محمد ﷺ را به پیامبری مبعوث کردی، دانشمندان یهود که در مدینه بودند، یقین پیدا کردند که محمد ﷺ همان پیامبری است که بشارت آمدنش در تورات بیان شده است، اما این حقیقت را کتمان کردند، آنان با این کار چند سالی ریاست بیشتری کردند و ثروت و پول بیشتری کسب نمودند. این هدیه ها و غذاهای چرب و نرمی که آنان می خوردند، چیزی جز آتش جهنم نبود، تو در روز قیامت هرگز به آنان نظر رحمت نمی کنی و گناه آنان را نمی بخشی و به عذاب دردناک گرفتارشان می سازی، زیرا آنان باعث گمراهی

گروه زیادی شدند.

این هشدار برای همه دانشمندان است، اگر آنان دین خود را به دنیا بفروشند و برای کسب قدرت و ثروت، حقیقت را کتمان کنند، سرنوشت سختی در انتظارشان خواهد بود.

وای به حال این دانشمندان بی تقوا که بخشش و مهربانی تو را فروختند و غضب و عذاب را برای خود خریدند، وای به حال آنان که هدایت را فروختند و گمراهی را خریدند، وای به حال آنان که آخرت را فروختند و دنیا را خریدند، آنانی که در حق مردم و نسل‌های آینده خیانت کردند.

به راستی چه چیزی آنان را در مقابل عذاب همیشگی شکیبیا نمود؟ آنان چگونه جرأت کردند برای خوشی چند روزه دنیا، آتش همیشگی جهنم را از آن خود کنند؟

آری، تو کتاب آسمانی خود را با دلیل‌های روشن برای مردم فرستادی تا شبهه و ابهامی باقی نماند، افسوس که این دانشمندان بی تقوا برای حفظ منافع خود، دست به تحریف حقیقت می‌زنند و موجب اختلاف می‌شوند! دین تو بسیار واضح و روشن است و هیچ ابهامی در آن نیست، اما این دانشمندان گمراه هستند که در دین اختلاف ایجاد می‌کنند، آنان آب را گل آلود می‌کنند تا از آن ماهی بگیرند!

تو به آنان وعده عذاب دردناک جهنم را می‌دهی و خبر می‌دهی که خود آنان در اختلاف بزرگی خواهند بود.

\*\*\*

بقره: آیه ۱۷۷

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ  
وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ  
وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ  
وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ  
وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ  
وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿۱۷۷﴾

سخن از دانشمندان گمراه به میان آمد، کسانی که دین تو را دکان دنیای خود می‌کنند، آن‌ها همواره گرفتار ظاهرینی می‌شوند و هدف اصلی دین را فراموش می‌کنند، اکنون به آنان هشدار می‌دهی که بیشتر به هدف دین توجه کنند، هدف دین همان اصول نیکی و نیکوکاری است.

پانزده سال مسلمانان به سوی بیت المقدس نماز می‌خواندند، بعد از آن تواز محمد ﷺ خواستی تا به سوی کعبه نماز بخواند، وقتی این خبر به دانشمندان یهود رسید سر و صدای زیادی به راه انداختند و زبان به اعتراض گشودند که چرا قبله مسلمانان تغییر کرده است؟

اکنون می‌گویی که خوبی و نیکی در این نیست که هنگام نماز، به کدام سو رو کنید، اگر شما به دنبال خوبی‌ها و نیکی‌ها هستید، به دنبال این موارد باشید:

- ۱- ایمان به خدا، قیامت، فرشتگان، کتاب آسمانی و پیامبران.
- ۲- ایثار با کمک کردن به خویشاوندان، یتیمان، فقیران، در راه ماندگان و بیچارگان.

۳- برپاداشتن نماز.

۴- پرداخت زکات.

۵- وفای به عهد.

۶- صبر و شکیبایی در برابر محرومیت‌ها، بلاها و سختی‌ها. آری، تو همه خوبی‌ها را در اینجا ذکر می‌کنی، هدف دین در این شش مورد، خلاصه می‌شود، تو ایمان و نماز را در کنار همکاری اجتماعی ذکر می‌کنی تا اهل ایمان بدانند که باید به همه چیز توجه داشته باشند. برای همین پیامبر فرمود: «هر کس به این آیه عمل کند، ایمانش کامل است» (۱۰۳).

باید از این سخن تو درس بگیرم، نباید ظاهربین باشم، باید به هدف اساسی دین توجه کنم، نباید دین را امری فردی بدانم که فقط به ارتباط من و تو می‌پردازد، من وقتی مسلمان واقعی هستم که هم نماز بخوانم، هم در متن جامعه باشم و با اشتیاق به دیگران کمک کنم، اگر به کسی قول می‌دهم، به آن وفا کنم، اگر ثروت زیادی داشتم، حتماً زکات آن را پرداخت کنم. تو دوست نداری که من در جستجوی معنویت و کمال به کنج عزلت پناه ببرم بلکه باید در متن جامعه حضور پیدا کنم و نسبت به دیگران احساس مسئولیت داشته باشم.

\*\*\*

بقره: آیه ۱۷۹ - ۱۷۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ  
فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ  
مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ  
مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٧٨﴾  
وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٧٩﴾

وقتی دین مسیحیت را بررسی می‌کنم، می‌بینم که این دین بیشتر به ارتباط انسان با تو پرداخته است و کمتر به «شریعت» و «فقه» می‌پردازد. شریعت، همان راه و رسم زندگی فردی و اجتماعی است، مسیحیت برنامه‌ای برای زندگی فردی و اجتماعی انسان ندارد. دین اسلام را کامل‌ترین دین‌ها قرار دادی، این دین، برای همه زندگی من برنامه دارد، این همان فقه اسلامی است که برای تولد، ازدواج، خواب، خوراک، پوشاک من برنامه دارد، یک مسلمان در چهارچوب این برنامه زندگی می‌کند و این برنامه به او، هویت اسلامی می‌دهد، چیزی که مسیحیت از آن محروم است. اسلام برای ارتباط بین انسان‌ها هم برنامه دقیقی دارد. جالب است افرادی که از مسیحیت به اسلام رو می‌آورند، بیشتر مجذوب این برنامه زندگی اسلامی می‌شوند.

\*\*\*

تو انسان را آزاد آفریدی، راه خوب و بد را به او نشان دادی، پیامبران را برای هدایت او فرستادی، ندای وجدان و فطرت را درون او قرار دادی تا از زشتی‌ها برحذرش دارد. در این میان عده‌ای ستمکار با اختیار، زشتی‌ها را انتخاب می‌کنند و به دیگران ظلم و ستم می‌کنند و گاه فرد مظلومی را می‌کشند.

اکنون می‌خواهی قانون قصاص را بیان کنی، اگر انسانی دست به قتل انسان دیگری زد، باید مجازات شود، البته شرط این مجازات این است که این قتل از روی عمد و آگاهی باشد، اگر یک نفر در هنگام رانندگی به صورت غیر عمدی به یک نفر برخورد کند و منجر به فوت شود، فقط باید خون‌بها بدهد، زیرا عمداً این کار را نکرده است.

سخن در این است که اگر کسی از روی آگاهی و با عمد شخصی را بکشد، باید کشته شود، این همان قانون قصاص است.

اجرای این قانون مانع می‌شود که قتل و جنایت در جامعه زیاد بشود، تو خواهی‌ای تا از جان انسان دفاع کنی. قصاص را برای حفظ حیات و زندگی اجتماعی معرفی می‌کنی. قصاص یک برخورد و انتقام شخصی نیست، بلکه تأمین‌کننده امنیت اجتماعی است. اگر در جامعه متجاوز قصاص نشود، عدالت و امنیت از بین می‌رود.

اگر به بهانه‌های مختلف از اجرای این قانون سرپیچی کنیم، جامعه دیگر روی آرامش و امنیت را نخواهد دید.

امروزه می‌بینیم در بعضی کشورها از قصاص قاتل خودداری می‌کنند و فقط به زندانی کردن اکتفا می‌کنند، متأسفانه در این کشورها آمار قتل و جنایت رو به فزونی نهاده است.

البته تو سه راه حل برای بازماندگان مقتول ارائه می‌دهی:

۱- بدون دریافت خون‌بها، قاتل را ببخشند.

۲- خون‌بها دریافت کنند که در این صورت قاتل قصاص نمی‌شود.

۳- قاتل را قصاص کنند.

این دستور عادلانه، باعث اجرای عدالت می‌شود و از خونریزی‌ها جلوگیری می‌کند، زیرا گاهی پیش آمده است که با کشته شدن یک نفر، خویشاوندان آن مقتول، برای انتقام‌گیری دست به کشتن چندین نفر می‌زدند، اما قانون تو، بر عدالت تأکید دارد، خویشاوندان مقتول فقط حق دارند یک نفر را مجازات کنند، آن هم شخصی که ثابت شده قاتل است. از طرف دیگر



راه عفو و بخشش را نمی‌بندی. نکته مهم این است که این قانون، احترام خون انسان را کاهش نمی‌دهد و قاتلان را جسور نمی‌سازد. آری، این قانونی است که آن را برای نظم جامعه وضع کرده‌ای، ممکن است برای عده‌ای، قصاص در نگاه اول ظالمانه باشد. اگر قدری فکر کنند می‌فهمند که این قانون، رمز حیات و بقای جامعه سالم است.

\*\*\*

۱- اگر مردی به دست یک مرد کشته شود، مرد قاتل را می‌توان قصاص کرد.  
 ۲- اگر مردی به دست زنی کشته شود، زن قاتل را می‌توان قصاص نمود.  
 ۲- اگر زنی به دست مردی کشته شود، آیا می‌توان مرد قاتل را قصاص کرد؟  
 در این صورت باید بازماندگان آن زنی که کشته شده است، نصف پول خون‌بهای مرد را به خانواده مرد پرداخت کنند، در این صورت آن‌ها می‌توانند آن مرد قاتل را قصاص کنند.  
 این قانون توست، اما آیا این قانون معنایش این است که خون زن کم‌رنگ‌تر از خون مرد است؟

خیر. از آنجا که مرد نقش بیشتری در تأمین اقتصاد خانواده دارد و مخارج خانواده به عهده اوست، طبیعی است که فقدان مرد برای خانواده، ضرر مالی بیشتری دارد، برای همین خون‌بهای مرد بیشتر از زن است تا به این وسیله مقداری از اثرات سوء فقدان مرد برای افراد خانواده‌اش جبران شود. البته برخی زنان نیز نان‌آور خانواده خود می‌باشند، اما قانون بر اساس وضعیّت کلی جامعه در کلّ تاریخ بشر است.

\*\*\*

بقره: آیه ۱۸۲ - ۱۸۰

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنِ  
تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى  
الْمُتَّقِينَ ﴿ ۱۸۰ ﴾ فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ  
يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿ ۱۸۱ ﴾ فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ  
إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿ ۱۸۲ ﴾

از من می خواهی تا به یاد مرگ باشم، باور کنم که دیر یا زود باید از این دنیا  
دل برکنم، این دنیا منزل گاهی است که مدتی کوتاه در آن اقامت دارم و سپس  
به سوی آخرت می روم.

یکی از دستورات تو این است که وصیت نامه بنویسم و با این کار آمادگی  
خود را برای سفر آخرت بیشتر نمایم.

نباید مسلمان شب بخوابد در حالی که وصیت نامه اش را ننوشته  
است! (۱۰۴)

اکنون فکر می کنم که در وصیت نامه خود چه چیزی را باید بنویسم؟  
اگر نماز یا روزه قضایی دارم، باید آن را بنویسم. اگر به کسی بدهکار هستم،  
باید آن را بنویسم تا اگر قبل از مرگ نتوانستم آن را پرداخت کنم، بازماندگانم  
برای پرداخت آن اقدام کنند.

همچنین می توانم یک سوم دارایی خود را در راه خیر وصیت کنم، می توانم  
برای پدر، مادر و خویشان خود سهمی را در نظر گیرم، آری، کار خیر بهتر  
است اول برای نزدیکانم باشد، کار خیر هرچیز می تواند باشد، کمک به  
ساختن مسجد، مدرسه، بیمارستان و...

تو اکنون به دیگران هشدار می دهی که اگر مسلمانی وصیتی کرد، بعد از مرگ

او هرگز وصیت او را تغییر ندهند که این خیانت است و گناه بزرگی است. در موارد زیر می توان وصیت نامه را تغییر داد:

۱- اگر به چیزی وصیت شود که گناه و معصیت است.

۲- اگر وصیت به گونه ای است که در حق بازماندگان ظلمی شده است و عمل به آن وصیت باعث درگیری و فساد شود.

آری، در این موارد می توان وصیت را تغییر داد، در اسلام بن بست وجود ندارد و چون مسیر همه اعمال برای رسیدن به تقواست، می توان براساس تقوا موارد ضد تقوا را اصلاح کرد.

\*\*\*

بقره: آیه ۱۸۴ - ۱۸۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ  
 كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۱۸۳﴾ أَيَّامًا  
 مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ  
 وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ  
 لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۱۸۴﴾

بر مسلمانان روزه را واجب کردی، آنان باید در ماه رمضان از سپیده دم تا غروب آفتاب از خوردن و آشامیدن و برخی اعمال دیگر خودداری کنند. البته در ادیان دیگر هم این دستور وجود دارد و چیز تازه ای نیست. روزه تمرین تقوا و خویشتن داری است. وقتی از آب و غذا و همسر خود دوری کنم، راحت تر می توانم خود را نسبت به مال و ناموس دیگران کنترل کنم. اگر من طعم گرسنگی را چشیدم، با درد گرسنگان و بیچارگان آشنا

می شوم و سعی می کنم به آنان کمک کنم.

اگر ماه رمضان بیمار باشم، نباید روزه بگیرم، باید صبر کنم وقتی بیماری من برطرف شد، قضای آن را بگیرم و به تعداد روزهایی که روزه آن را نگرفته ام، روزه قضایی بگیرم.

آری، تو روزه گرفتن را برای کسی که روزه برایش ضرر دارد، منع کرده ای، پس اگر می دانم واقعاً روزه برای من، ضرر دارد نباید روزه بگیرم، مهم اطاعت از فرمان توست.

همچنین اگر در ماه رمضان مسافرت باشم، وقتی به وطن بازگشتم، باید روزه خود را قضا کنم.

افرادی که اصلاً توانایی گرفتن روزه را ندارند (همانند سالمندان)، آنان از روزه گرفتن معاف هستند و قضای روزه ها هم بر آنان لازم نیست، آنان باید برای هر روز ماه رمضان، یک وعده غذا به فقیر بدهند، البته اگر بتوانند غذای بیشتری به فقیر بدهند، کار بسیار شایسته ای انجام داده اند.

این دستور توست و می دانم روزه گرفتن من برای تو هیچ نفعی ندارد، این دستور را داده ای تا من رشد کنم و تقوا را تمرین کنم و از ثواب زیادی بهره مند شوم و نزد تو عزیز شوم.

وقتی روزه هستم، حتی خواب من عبادت است، نفس کشیدن من ثواب عبادت دارد و همچنین روزه در روز قیامت مانند سپری مرا از آتش جهنم حفظ می کند.

\*\*\*

## بقره: آیه ۱۸۵

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ  
وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن  
كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا  
يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُم  
وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٨٥﴾

تو ماه رمضان را برای روزه داری برگزیدی، این ماه مبارکی است، ماهی که قرآن را در آن نازل کرده‌ای، قرآنی که مایه هدایت انسان است و حق را از باطل جدا می‌کند.

تو در ماه رمضان همه را به مهمانی خود دعوت می‌کنی تا رحمت و مهربانیت را بر آنان نازل کنی. این ماه، بهار توبه است، در این ماه، درهای رحمت خود را بر روی بندگان باز می‌کنی و توبه آنان را می‌پذیری و آنان را از همه زشتی‌ها پاک می‌کنی.

آری، دستور تو بر اساس آسانی و طاقت انسان است، کسی که مسافر یا بیمار است، نباید روزه بگیرد. هرگز بر بندگان خود سخت نمی‌گیری. از بندگان می‌خواهی شکرگزار نعمت‌های تو باشند، روزه گرفتن خود زمینه‌ساز شناخت نعمت‌های تو و سپاسگزاری از توست. ما باید تو را به بزرگی یاد کنیم و با جان و دل همه دستوراتت را انجام دهیم و باور کنیم این تنها راه سعادت ماست.

\*\*\*

## بقره: آیه ۱۸۶

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ

الدَّاعِ إِذَا دَعَا نَ فَلَيْسَتْ جَبِيًّا لِي وَلِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ  
يُرْشِدُونَ ﴿ ۱۸۶ ﴾

ماه رمضان ماه دعا و نیایش است، چقدر خوب است که خودت درباره راه و رسم دعا کردن برایم سخن بگویی، بعضی‌ها وقتی می‌خواهند دعا کنند و تو را بخوانند، فریاد می‌زنند، آنان خیال می‌کنند که هر چقدر بلندتر تو را بخوانند بهتر دعای آنان را می‌شنوی.

یادم نمی‌رود یکی از شب‌های ماه رمضان به جلسه دعا رفته بودم، مدّاحی که دعا را می‌خواند گفت: «اگر می‌خواهی به حاجتت برسی، چنان فریاد بزن و حاجتت را بخواه که صدایت به عرش خدا برسد تا خدا جوابت را بدهد».

آن شب مردم همه فریاد زدند، خیلی دلم می‌خواست به آن مدّاح بگویم: مگر خدا در عرش است که تو از ما می‌خواهی فریاد بزنیم؟ آن شب از بس سر و صدا شد، دیگر نتوانستم تمرکز لازم را برای دعا داشته باشم و مجلس را ترک کردم.

ما چه وقت می‌خواهیم باور کنیم که تو در مکان خاصی نیستی؟ این تو هستی که مکان را آفریده‌ای، برای همین هرگز در مکانی جای نمی‌گیری. عرش را آفریدی و بالاتر از این هستی که در آفریده خود قرار گیری. این مخلوقات هستند که در مکان هستند، تو هرگز صفت و ویژگی مخلوقات را نداری.

آری، مشکل این است که ما کمتر، تو را می‌شناسیم. ما خیال می‌کنیم که تو در بالای عرش هستی و باید فریاد بزنیم تا صدای ما به گوش تو برسد.

آن شب وقتی به منزل آمدم به مطالعه پرداختم، به این نکته تاریخی برخورد کردم که پیامبر عده‌ای را دید که با صدای بلند دعا می‌کردند، پیامبر به آنان فرمود: «شما کسی را که ناشنواست نمی‌خوانید، شما کسی را که از شما دور باشد، صدا نمی‌زنید. خدا شنواست و در نزدیکی شماست» (۱۰۵)

در کتاب دیگری خواندم که روزی عده‌ای از مسلمانان نزد پیامبر آمدند و از او سؤال کردند که آیا خدا نزدیک است تا آهسته او را مناجات کنیم یا از ما دور است تا با صدای بلند او را بخوانیم؟

و تو آن روز این سؤال را شنیدی و این آیه را بر پیامبر نازل کردی: «وقتی بندگانم درباره‌ی من از تو می‌پرسند، به آنان بگو که من در نزدیکی آنها هستم، از رگ گردن به آنها نزدیک تر هستم، صدای کسی که مرا می‌خواند می‌شنوم و پاسخ می‌دهم. به بندگانم بگو که دعوت مرا اجابت کنند و به من ایمان بیاورند».

آری، تو از همه به ما نزدیک تر هستی، صدای ما را می‌شنوی، پس بهتر است که به آرامی تو را بخوانیم و با تو مناجات کنیم.

\*\*\*

بقره: آیه ۱۸۷

أَجَلٌ لَّكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٍ لَّكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٍ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُوا الصِّيَامَ إِلَىٰ اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ

لِّلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿۱۸۷﴾

اکنون دربارهٔ روزهٔ ماه رمضان بیشتر سخن می‌گوییم، اولین سالی که روزه بر مسلمانان واجب شد، از آنان خواستی که در کلّ روز و شب‌های ماه رمضان از ارتباط جنسی با همسر خود پرهیز کنند. همچنین فقط تا ساعتی بعد از غروب آفتاب حقّ داشتند بخورند و بیاشامند، وقتی شب استراحت می‌کردند، اگر چه سحر از خواب بیدار می‌شدند، نباید خوردنی یا آشامیدنی مصرف کنند.

این دو دستور برای آنان سخت بود و تو می‌دانستی که آنان به گناه آلوده خواهند شد، برای همین بود که به مسلمانان تخفیف دادی و روزه را آسان‌تر نمودی و حکم جدید روزه را بیان کردی، بعد از آن، مسلمانان می‌توانستند از غروب آفتاب تا سپیده دم، بخورند و بیاشامند، در واقع مدّت زمان روزه را از سپیده صبح تا غروب آفتاب معین کردی که فقط در این فاصله مسلمانان باید از کارهایی که روزه را باطل می‌کند دوری می‌کردند. همچنین هر مسلمان می‌تواند در شب‌های ماه رمضان با همسر خود ارتباط جنسی داشته باشد، وقتی آنان روزه‌دار هستند و یا در مسجد اعتکاف می‌کنند، باید از ارتباط جنسی خودداری کنند.

اعتکاف یعنی اینکه انسان برای عبادت سه روز در مسجد بماند و در این مدّت روزه بگیرد و از بعضی لذّت‌ها دوری کند تا روح او پاک و توبه‌اش پذیرفته شود.

آری، تو نمی‌خواهی بر انسان سخت‌گیری، برای همین هر کجا دیدی بشر



طاقت کافی برای قانونی ندارد، آن قانون را برداشته و قانون ساده‌تری جایگزین کردی.

\*\*\*

بقره: آیه ۱۸۸

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى  
الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنتُمْ  
تَعْلَمُونَ ﴿۱۸۸﴾

از مسلمانان می‌خواهی تا به اموال یکدیگر تعرض نکنند و ظلم نکنند و رشوه‌خواری نکنند.

بزرگ‌ترین بلایی که دامن‌گیر جامعه می‌شود، رشوه‌خواری است، این عمل را سرزنش می‌کنی و از بندگان می‌خواهی هرگز برای اینکه قاضی به نفع آنان حکم کند به او رشوه ندهند.

آری، رشوه باعث می‌شود تا عدالت در جامعه اجرا نشود و افراد ضعیف و ناتوان دچار یأس و ناامیدی شوند و ثروتمندان جسور شوند و اعتماد عمومی از بین برود. با رواج رشوه‌خواری، سامان زندگی اجتماعی از هم می‌پاشد و ظلم و فساد و تبعیض در جامعه گسترش می‌یابد.

یک روز به پیامبر خبر دادند که یکی از فرمانداران او رشوه‌ای را (که به صورت هدیه بوده است) پذیرفته است. پیامبر او را فرا خوانده و فرمود:

— چرا آنچه حق تو نیست، قبول می‌کنی؟

— من هدیه‌ای بیش نگرفته‌ام.

— اگر فرماندار نبودی، آیا باز هم مردم به تو هدیه می‌دادند؟

پیامبر دستور داد تا هدیه را از او گرفتند و به بیت‌المال پرداخت کردند و آن شخص را هم از کار برکنار کرد. (۱۰۶)

\*\*\*

بقره: آیه ۱۸۹

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لَيْلَتَيْ  
وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ  
اتَّقَى وَآتَى الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۱۸۹﴾

ما باید در ماه رمضان روزه بگیریم، برای همین نیاز داریم بدانیم که اول ماه رمضان چه روزی است.

همچنین، یک بار در طول عمر حج خانه خدا بر ما واجب است، البته اگر استطاعت مالی داشته باشیم. حج در ماه ذی‌الحجه انجام می‌گیرد، باید بدانیم روز نهم و دهم ماه ذی‌الحجه چه روزی است تا برای انجام اعمال مخصوصی به سرزمین عرفات و منا (که در نزدیکی مکه است) برویم.

گردش ماه به دور زمین ۲۹ یا ۳۰ روز است، شب اولی که ماه به دور زمین شروع به گردش می‌کند، ماه به شکل هلال است. هلال، هر شب کامل و کامل‌تر می‌شود تا اینکه در شب چهاردهم، ماه کامل می‌شود و سپس گردی آن، کمتر و کمتر می‌شود تا اینکه در آخر ماه، دیگر اصلاً دیده نمی‌شود و باید صبر کرد تا هلال جدید در افق نمایان شود.

تو بودی که با قدرت برای ماه حالات مختلفی تعیین کردی و برنامه‌های عبادی را بر طبق آن تنظیم نمودی.

\*\*\*

تو دوست داری که بندگان اهل خرافات نباشند، آداب و رسومی که ریشه در دین و وحی ندارد، انجام ندهند، برای همین با خرافات مبارزه می‌کنی. زمانی که محمد ﷺ را به پیامبری مبعوث کردی، مردم بت پرست بودند و کعبه را بتکده کرده بودند، اما آنان هر سال حج را انجام می‌دادند. این چیزی بود که از ابراهیم علیه السلام به یادگار مانده بود، البته آیین حج در طول زمان دچار تحریفات زیادی شده بود، در قرآن، حج واقعی را برای مردم بیان کردی تا مردم از خرافات فاصله بگیرند.

کسی که اعمال حج را انجام می‌دهد، لباس معمولی را از تن در می‌آورد و لباس احرام به تن می‌کند، مردم آن زمان وقتی لباس احرام به تن داشتند، دیگر از در خانه وارد خانه نمی‌شدند، بلکه دیوار پشت خانه را می‌شکافتند و از آنجا وارد خانه می‌شدند. این عادت خرافی بود و این را خوب و نیکو می‌پنداشتند.

این سخن توست: نیکی آن نیست که از پشت خانه وارد خانه شوی، نیکی در تقواست نه در پیروی از رسوم خرافی! شما باید از راهش وارد خانه خود شوید.

با این سخن آن عادت خرافی از میان رفت، اما این بیان دو درس برای ما دارد:

۱- مسلمان هرگز اهل خرافات نیست. اگر من دیدم رسم و آیینی در جامعه رواج دارد باید درباره آن تحقیق نمایم، اگر دلیلی عقلی یا شرعی بر آن نیافتم، باید از آن دوری کنم.

۲- برای ورود به هر کاری باید از راه صحیح آن اقدام نمود نه از راه‌های

انحرافی. اگر من می‌خواهم به معارف و علوم اسلامی دسترسی پیدا کنم، باید به اهل بیت علیهم‌السلام مراجعه کنم زیرا آنان پرورش یافتگان مکتب وحی هستند. پیامبر به مسلمانان چنین فرمود: «من شهر علم هستم و علی علیه‌السلام دروازه آن است، هر کس خواهان علم است آن را از علی علیه‌السلام بیاموزد». آن کس که معارف دین را نزد دیگران می‌جوید و شاگردی مکتب اهل بیت علیهم‌السلام را نمی‌کند، باید بدانند بیراهه می‌رود.

\*\*\*

بقره: آیه ۱۹۰

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿۱۹۰﴾

مسلمانان باید از خود و ناموس خود دفاع کنند، اگر دشمن به آنان حمله کرد، همه وظیفه دارند در مقابل آنها بایستند و با آنان بجنگند. البته در دفاع نباید از اصول انسانی و اخلاقی چشم‌پوشی کرد. از ما می‌خواهی: فقط با کسانی که با شما وارد جنگ شده‌اند، به مبارزه بپردازید و از حد، تجاوز نکنید و به زنان و کودکان بی‌گناه حمله نکنید.

\*\*\*

بقره: آیه ۱۹۱ - ۱۹۲

وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ

مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ

الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَأَقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ

جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿۱۹۱﴾ فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۹۲﴾

وقتی محمد ﷺ به پیامبری مبعوث شد، گروهی از مردم مکه به او ایمان آوردند، اما بت پرستان آنان را از شهر بیرون کردند. پیامبر هم مجبور شد به شهر مدینه هجرت نماید.

بعد از مدتی که تعداد مسلمانان زیاد شد، به آنان اجازه دادی تا به شهر مکه بازگردند و خانه تو را از بت پرستی پاک کنند، شهر مکه، یادگار ابراهیم و اسماعیل و هاجر علیهم السلام بود و بت پرستان آنجا را تصرف کرده بودند، آنان مسلمانان را از خانه های خود آواره کرده بودند، اکنون دیگر وقت آن بود که با آنان مثل خودشان رفتار شود.

تو به مسلمانان دستور می دهی تا بت پرستان مکه وارد جنگ شوند و کعبه را از بت ها پاک کنند، زیرا بت پرستی از کشتار هم بدتر است.

از مسلمانان می خواهی تا جنگ را به مسجد الحرام نکشانند و حرمت آن مکان مقدس را نگاه دارند، البته اگر بت پرستان در آنجا با مسلمانان وارد جنگ شدند، مسلمانان می توانند با آنان بجنگند. سپس از مسلمانان می خواهی اگر بت پرستان توبه کردند و دست از بت پرستی برداشتند، جنگ را متوقف کنند زیرا تو مهربان هستی و توبه بت پرستان را می پذیری و از گناهان گذشته آنان چشم پوشی می کنی.

\*\*\*

بقره: آیه ۱۹۴ - ۱۹۳

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ  
 الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿۱۹۳﴾ الشَّهْرُ  
 الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ  
 فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ

### الْمُتَّقِينَ ﴿۱۹۴﴾

در اینجا از مسلمانان می‌خواهی با بُت پرستان بجنگند تا آنجا که ریشه شرک و بُت پرستی از روی زمین برچیده شود و یکتا پرستی در همه جا فراگیر شود، اگر بُت پرستان از راه باطل خود دست برداشتند، دیگر نباید مزاحم آنان شد. آری، راه بازگشت بر هیچ کس بسته نیست، حتی دشمن سر سخت نیز اگر تغییر مسیر بدهد، او را عفو می‌کنی و می‌بخشی.

تو چهار ماه را به عنوان «ماه حرام» اعلام می‌کنی. این چهار ماه، ماه‌های حرام هستند: «رجب، ذی القعدة، ذی الحجه، محرّم».

از همه می‌خواهی تا به این چهار ماه احترام بگذارند، تو جنگ در این ماه‌ها را حرام کردی و برای همین این چهار ماه، ماه‌های حرام نام گرفتند.

مسلمانان حق ندارند در این چهار ماه جنگی را آغاز کنند، اگر دشمن در این چهار ماه حمله کرد، آنان می‌توانند از خود دفاع کنند و با دشمن بجنگند، زیرا حرمت خون مسلمان از حرمت ماه‌های حرام بیشتر است. احترام این ماه‌ها در برابر کسانی لازم است که این ماه‌ها را محترم بشمارند، اگر دشمن در این ماه حرام به مسلمانان حمله کرد، مسلمانان هم می‌توانند از خود دفاع کنند و با آنها بجنگند.

\*\*\*

اگر لشکر مسلمانان و سپاه کافران روبروی هم قرار گیرند، یکی از دو حالت وجود دارد:

الف. دفاع

وقتی کافران به مسلمانان حمله کنند و مسلمانان از خود دفاع می‌کنند (در این صورت مسلمانان وظیفه دارند تا با آنان به مقابله بپردازند و از خود و ناموس و آیین خود دفاع کنند و دست دشمن متجاوز را کوتاه کنند).

ب. جنگ

وقتی که کافران جنگ را آغاز نکرده‌اند، بلکه این مسلمانان هستند که جنگ را آغاز می‌کنند.

مسلمانان با شرایط خاصی می‌توانند برای ریشه کن کردن کفر و بُت پرستی با کافران و بُت پرستان بجنگند. این جنگ برای خدا و در راه اوست و بر خلاف جنگ‌های دیگر، اصول اخلاقی در آن رعایت می‌شود، زیرا پیامبر و یا امام معصوم رهبری آن را به عهده دارد.

جنگ با کافران فقط در صورتی جایز است که پیامبر و یا امام معصوم فرماندهی آن را به عهده داشته باشد، چون پیامبر یا امام معصوم از هر خطایی به دور است، برای همین هرگز این جنگ برای به دست آوردن غنیمت یا کشورگشایی نیست، بلکه هدف آن نجات انسان‌ها از بُت و بُت پرستی است. در حدیثی که از امام صادق علیه السلام به ما رسیده به این نکته تأکید شده است که جنگ با کافران اگر به فرمان امام معصوم نباشد، حرام است و گناه بزرگی محسوب می‌شود. (۱۰۷)

اگر به تاریخ اسلام مراجعه کنیم، می‌بینیم که علی علیه السلام در زمان پیامبر در جنگ‌های مختلفی شرکت نمود و با شجاعت‌های خود باعث پیشرفت اسلام و نابودی شرک و بُت پرستی شد. اما بعد از وفات پیامبر، مسلمانان، ابوبکر و عمر و عثمان را به عنوان خلیفه، انتخاب نمودند، می‌بینیم که در زمان این سه

خلیفه، مسلمانان، گروه گروه به کشورهای دیگر حمله کردند و به اسم جنگ با کافران، آن کشورها را تصرف کردند و به غنیمت‌های زیادی رسیدند. اکنون سؤال مهمی برای همه مطرح است: علی علیه السلام که در زمان پیامبر در صف اول همه جنگ‌ها بود، چرا حتی برای یک‌بار در این جنگ‌ها شرکت نکرد؟ هیچ کدام از امامان معصوم علیهم السلام در جنگ‌های این چنینی شرکت نکردند، زیرا می‌دانستند که این جنگ‌ها برای خدا و در راه خدا نیست. آنان پیروان خود را از شرکت در این جنگ‌ها منع می‌کردند و این نکته بسیار مهمی است که باید به آن توجه کنیم.

هر کسی اجازه ندارد به اسم گسترش اسلام و مبارزه با بت پرستی، اسلحه در دست بگیرد و به جنگ کافران برود، اگر کافران با ما کاری نداشتند و به ما حمله نکردند، نباید جنگ را با آنان آغاز کنیم، آری، اگر پیامبر یا امام معصوم، فرمان جنگ با کافران را دادند، باید مسلمانان اطاعت کنند.

\*\*\*

بقره: آیه ۱۹۵

وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى

التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۹۵﴾

از ما می‌خواهی تا در راه تو از مال خود هزینه کنیم، دفاع از اسلام و کشور اسلامی همان اندازه که به مردان کارآزموده نیاز دارد به مال و ثروت هم احتیاج دارد، اسلحه مناسب و تجهیزات جنگی، بسیار مهم است، در اینجا به انفاق و صرف مال اشاره می‌کنی و تأکید می‌کنی که انفاق نکردن، باعث کشته شدن سربازان اسلام خواهد شد، سربازانی که اسلحه و تجهیزات نداشته



باشند، نمی‌توانند در مقابل دشمن ایستادگی کنند و شکست می‌خورند و آن وقت است که دشمن متجاوز به شهرها حمله می‌کند.

از طرف دیگر، انفاق فقط کمک برای دفاع از مرزها نیست. اگر من به دین خود عشق می‌ورزم باید برای تبلیغ زیبایی‌های اسلام کاری کنم، تبلیغ دین هزینه دارد، تو از من می‌خواهی تا از ثروت خود به کسانی که از مرزهای اعتقادی دفاع می‌کنند، کمک کنم تا آنان بتوانند شبهات و برنامه‌های فرهنگی دشمن را خنثی کنند.

اگر من می‌توانم با قلم و بیان از اسلام دفاع کنم، باید تلاش کنم و اگر این هنر را ندارم، با ثروت خویش از اسلام دفاع نمایم.

اگر همه مسلمانان به فکر خود باشند و برای دفاع از اسلام و قرآن و اعتقادات اسلامی هیچ کاری نکنند، جبهه فرهنگی اسلام ضعیف خواهد شد. آن وقت است که بی‌دینی و بی‌اعتقادی جامعه را فرا خواهد گرفت و فرهنگ دشمن در آن رواج پیدا خواهد کرد و این سرنوشتی است که مردم برای خود رقم زده‌اند.

ما باید با خدا معامله کنیم، بدانیم خدا کسانی را که در راه او کمک می‌کنند دوست دارد، اگر ما ثروت خویش را در راه خدا خرج کنیم، محبت خدا را برای خود خریده‌ایم و این گوهر ارزشمندی است که در روز قیامت ارزش آن معلوم خواهد شد.

\*\*\*

یادم نمی‌رود وقتی به عربستان سفر کرده بودم، اطلاعیه‌ای را دیدم که روی دیوار مسجدی زده بودند: «اگر نمی‌توانید با قلم خود برای اسلام بنویسید، با

پول خود بنویسید».

بعد شماره حسابی داده بود تا مردم بتوانند کمک‌های خود را به یک مرکز فرهنگی پرداخت نمایند. بعد از مدتی متوجه شدم که آن مرکز سالانه ده‌ها کتاب بر ضد اعتقادات شیعه چاپ و آن را رایگان در میان مردم توزیع می‌کند. یکی از آن کتاب‌ها درباره انکار ولادت امام‌زمان بود. آنان کتابی را در شمارگان ۳۰۰ هزار به زبان فارسی و رایگان توزیع کرده بودند.

آن روز خیلی غصه خوردم، وقتی دیدم وهابی‌ها این‌گونه برای آرمان خود، تلاش می‌کنند، آنان به فکر افتاده‌اند تا برای ضربه زدن به مهدویت، کار فرهنگی کنند، آنان ثروتمندان جامعه خویش را این‌گونه تشویق می‌کنند تا در راه هدفشان به آن‌ها کمک کنند.

به راستی ما شیعیان چه می‌کنیم؟ ثروتمندان جامعه ما بیشتر به فکر ساختن ساختمان‌ها و دادن شام و نهار هستند تا به فکر دفاع از مکتب تشیع!

اگر امام‌زمان را دوست داریم، اگر ما به این مکتب عشق می‌ورزیم، باید کاری کنیم، با پول خود از این مکتب دفاع کنیم و کار فرهنگی نماییم.<sup>(۱۰۸)</sup>

بقره: آیه ۱۹۶

وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا  
اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ  
فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ  
صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَنَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ  
مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا  
رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي  
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١٩٦﴾

دنیا مرا به سوی خود می کشد، خیلی زود شیفته زیبای‌های آن می شوم و  
مرگ را فراموش می کنم. گاهی می شود که تصور می کنم همیشه در این دنیا  
خواهم بود و اصلاً مرگ به سراغم نخواهد آمد. غافل از اینکه اگر من مرگ را  
فراموش کنم، مرگ مرا فراموش نمی کند، دیر یا زود باید آماده سفر آخرت

شوم.

خوشا به حال کسی که از مرگ هیچ هراسی ندارد و مرگ را این‌گونه معنا می‌کند: سفر زیبایی که به آغوش مهربانی تو ختم می‌شود!  
 من هم دوست دارم مرگ را زیبا ببینم! کاش راهی پیدا می‌شد؟ کاش می‌شد از این دنیا دل می‌کندم، دنیایی که در بی وفایی، حرف اول را می‌زند. کی می‌شود که قلبم پر از محبت تو بشود و تو را بیش از همه کس دوست داشته باشم. معلوم است که وقتی تو دوست من باشی، مشتاق هستم تا هرچه زودتر به دیدارت بیایم، آری، هیچ کس از دیدار دوست خود غمگین نمی‌شود.

\*\*\*

از من می‌خواهی به سفر حج بروم، کعبه را زیارت کنم و پروانه‌وار دور آن طواف کنم.  
 برای این سفر قوانینی وضع کرده‌ای مثلاً باید قبل از رسیدن به شهر مکه، لباس احرام به تن کنم. لباس احرام لباسی سفید رنگ است که شبیه کفن است، باید ذکر «لَبَّيْكَ» بگویم، دعوتت را اجابت کنم و به سویت بیایم.  
 تو می‌دانستی که من از مرگ می‌ترسم، برای همین خواسته‌ای تا یک‌بار مرگ را تجربه کنم، لباس احرام که همان کفن است به تن نمایم، به سوی تو بیایم، از همه دنیا دل بکنم، وقتی لباس احرام به تن دارم و لبیک گفته‌ام، دیگر نباید نگاه به آینه بکنم، نباید عطر بزنم، باید از لذت‌های دنیایی چشم‌پوشم، نباید با همسر خود رابطه‌ای داشته باشم، نباید مو و ناخن خود را کوتاه کنم، می‌خواهی من در این سفر از دنیا چشم‌پوشم و فقط به تو توجه کنم و در

سفر حج، مرگ را تجربه کنم، این فلسفه این سفر زیباست. وقتی من از این سفر بازمی‌گردم، دیگر نباید از مرگ بترسم، زیرا یک بار به اختیار خود مرگ را تجربه کرده‌ام، از این دنیا دل‌کنده‌ام، از لذت‌های دنیا چشم‌پوشی کرده‌ام، مهمان مهربانی‌های تو شده‌ام، دور خانه زیبایت طواف کرده‌ام، به دریای رحمت تو وصل شده‌ام، دیگر از چه بترسم؟

\*\*\*

سفر حج باشکوه‌ترین عبادتی است که در دین اسلام وجود دارد، هر سال در ایام حج، میلیون‌ها مسلمان از سرتاسر جهان به شهر مکه می‌آیند تا در این مراسم شرکت کنند.

باید در ماه ذی‌القعدة یا ذی‌الحجه به سوی مکه سفر کنم و دو مرحله زیر را انجام دهم:

۱- عمره: قبل از رسیدن به مکه، در مکان‌های مخصوصی که به آن «میقات» می‌گویند، باید لباس احرام به تن کنم و سپس به مکه بروم. وقتی به مکه رسیدم، دور کعبه طواف کنم (طواف یعنی هفت بار دور کعبه بیچرخم) و بعد از آن نماز طواف بخوانم. سپس بین کوه صفا و مروه را هفت بار رفت و آمد کنم. بعد از آن، مقداری از موی سر خود را کوتاه کنم. اکنون من می‌توانم لباس معمولی خود را به تن کنم. (۱۰۹)

۲- حج: باید در شهر مکه بمانم تا روز نهم ذی‌الحجه که روز عرفه است فرا رسد. آن روز باید از شهر مکه خارج شوم و به سرزمین عرفات بروم. این اعمال مثل امتحانی است که سه مرحله دارد، من باید سه مرحله را پشت سر بگذارم:

مرحله اول: سرزمین عرفات.

مرحله دوم: سرزمین مشعر.

مرحله سوم: سرزمین منا.

وقتی این مراحل را انجام دادم، بار دیگر به مکه باز خواهم گشت. از مکه که بیرون می‌روم وقتی ۶ کیلومتر راه آمدم، به سرزمین منا می‌رسم، اما از آن عبور می‌کنم، سپس حدود ۵۰۰ متر راه می‌روم که به ابتدای سرزمین مشعر می‌رسم. باید از مشعر هم عبور کنم، وقتی از سرزمین مشعر بیرون آمدم باید ۴ کیلومتر دیگر بروم تا به سرزمین عرفات برسم. برای اعمال حج باید به این ترتیب عمل کنم: اعمال عرفات، اعمال مشعر، اعمال منا، اعمال مکه. (ولی وقتی من از مکه خارج می‌شوم موقعیت جغرافیایی این سه منطقه به این صورت است: منا، مشعر، عرفات. مهم این است که من باید خود را به عرفات برسانم، حدود ۲۱ کیلومتر از مکه که دور شدم به عرفات می‌رسم).

روز نهم ذی الحجّه (که همان روز عرفه است) از ظهر تا غروب باید در عرفات بمانم. به راستی عرفات کجاست؟ همان جایی که جبرئیل، آدم علیه السلام را به آنجا برد و به او گفت که در آنجا به گناه خود اعتراف کن! آری، آنجا جایی است که گناهان بزرگ انسان بخشیده می‌شود. شنیده‌ام که همه پیامبران بزرگ اعمال حج را انجام داده‌اند.

راستی چرا باید از شهر مکه خارج شوم و به عرفات بروم؟ من باید از این شهر بیرون بروم و اعمالی را انجام دهم تا روح من از همه آلودگی‌ها پاک شود و شایستگی بیشتری برای طواف کعبه پیدا کنم.

وقتی آفتاب روز نهم غروب کرد و شب دهم فرا رسید، بعد از آن باید به

مرحله دوم که همان مشعر است بروم و شب را آنجا بمانم. آن شب با تو مناجات می‌کنم. آن شب، شب شگفت‌انگیزی است، این سرزمین، صحرای محشر و روز قیامت را به یاد من می‌اندازد، همه مردم با لباس‌های سفید به اینجا آمده‌اند.

وقتی صبح روز دهم ذی‌الحجه (که همان روز عید قربان است) فرا رسید، باید به سرزمین «منا» بروم. به راستی چرا آنجا را سرزمین منا می‌گویند؟ منا به معنای آرزوست. وقتی آدم علیه السلام به آن سرزمین رسید، جبرئیل به او گفت: «ای آدم! هر چه می‌خواهی آرزو کن». آری، در این سرزمین آرزوهای من برآورده می‌شود.

در منا ابتدا به «جمرات» می‌روم، آنجا به صورت نمادین شیطان را سنگ می‌زنم، شنیده‌ام که ابراهیم علیه السلام در خواب دید که باید پسر خود را در راه خدا قربانی کند، او اسماعیل را همراه گرفت تا به قربانگاه برود، وقتی به این مکان رسیدند شیطان به صورت انسانی ظاهر شد و نزد اسماعیل رفت و خواست او را وسوسه کند، ابراهیم به اسماعیل دستور داد تا او را سنگ بزند، برای همین همه حاجیان وقتی به منا می‌آیند اول به جایگاه شیطان سنگ می‌زنند. بعد از آن باید به قربانگاه بروم و گوسفندی را قربانی کنم همانگونه که ابراهیم علیه السلام به جای اسماعیل، گوسفندی را قربانی کرد، ابراهیم علیه السلام از این امتحان بزرگ سربلند بیرون آمد و برای همین یاد و خاطره او برای همیشه زنده خواهد ماند.

سپس موی سرم را می‌تراشم (اگر زنی به سفر حج برود باید مقدار کمی از موی سر خود را کوتاه کند).

شبِ یازدهم و دوازدهم را در سرزمین منامی مانم و روز یازدهم و دوازدهم نیز برای سنگ زدن به شیطان اقدام می‌کنم. بعد از ظهر روز دوازدهم به شهر مکه باز می‌گردم و بار دیگر طواف کعبه را انجام می‌دهم و نماز آن را می‌خوانم و سعی صفا و مروه را انجام می‌دهم. در پایان باید طواف نساء را انجام دهم و نماز آن را بخوانم. این مجموعه اعمالی است که باید در این سفر انجام دهم و آن وقت است که من «حاجی» شده‌ام.

\*\*\*

مسلمانان باید در عمر خود یک بار، اعمال حج و عمره را انجام دهند و در آن کوتاهی نکنند زیرا حج، پرچم و شعار اسلام است. وقتی من لباس احرام پوشیدم و لَبَّیک گفتم، واجب است همهٔ اعمال را انجام دهم و تا زمانی که اعمال واجب را انجام نداده‌ام، نمی‌توانم لباس معمولی به تن کنم، عطر بزنم، در آینه نگاه کنم و... «میقات» همان جایی است که باید لباس احرام به تن کنم و ذکر لَبَّیک را بگویم. بین میقات تا مکه، صدها کیلومتر راه است، اگر در میان راه بیمار شوم یا دشمنی مانع شود باید گوسفندی را قربانی نمایم. بعد از این قربانی، می‌توانم از لباس احرام بیرون بیایم. تا زمانی که در لباس احرام هستم، حق ندارم موی سر خود را کوتاه کنم، اگر به علت بیماری، مجبور بودم، می‌توانم این کار را انجام دهم به شرط اینکه سه روز روزه بگیرم یا به شش فقیر غذا بدهم یا گوسفندی را قربانی کنم. اگر محل زندگی شخصی تا شهر مکه بیش از ۸۶ کیلومتر باشد، باید اعمال



حجّ را به صورتی که در بالا ذکر شد انجام دهد و در روز عید قربان در سرزمین منا، گوسفندی را قربانی کند (به این حج، اصطلاحاً حجّ تمتّع می‌گویند). (۱۱۰)

اگر به دلیل نبودن حیوان برای قربانی یا نداشتن پول برای خرید آن، نتوانست قربانی کند، وظیفه او چیست؟

دین اسلام بن بست ندارد، برای آنان راه حلی بیان شده است. کافی است آنان روز هفتم و هشتم و نهم ذی‌الحجه را روزه بگیرند و وقتی به شهر خود بازگشتند هفت روز دیگر هم روزه بگیرند. در واقع ده روز روزه، جایگزین قربانی کردن است.

مسلمانان باید قوانین حجّ را با دقت عمل نمایند و باور داشته باشند که این احکام در شکل‌گیری حجّ ابراهیمی و رشد و کمال معنوی آنها بسیار مؤثر است.

\*\*\*

بقره: آیه ۱۹۷

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَغْلُمُهُ اللَّهُ وَتَزَودُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ﴿۱۹۷﴾

اعمال حجّ از دو مرحله تشکیل شده است:

مرحله اول: مرحله مقدماتی (اعمال عمره).

که این اعمال را می‌توان در یکی از ماه‌های شوال، ذی‌القعدة و ذی‌الحجه انجام داد.

مرحله دوم: مرحله اصلی (اعمال حج).  
 که این اعمال از روز نهم ذی‌الحجه شروع می‌شود.  
 مسلمانان باید دقت کنند که اعمال این دو مرحله را در زمان مخصوص آن  
 انجام دهند.

بقیه ایام سال می‌توانم به مکه بروم و اعمال عمره انجام دهم ولی این عمره،  
 اصطلاحاً عمره مفرده است و ربطی به حج ندارد. اگر بخوایم حج به جا آورم  
 باید حتماً در یکی از این سه ماه، عمره انجام دهم و اصطلاحاً به این عمره،  
 عمره تمتع می‌گویند، یعنی عمره‌ای که بعد از آن حج تمتع صورت می‌گیرد.  
 اگر به سفر حج بروم باید از همه چیزهایی که بر من حرام شده است، پرهیز  
 کنم.

محیط حج، محیط عبادت و اخلاص و ترک لذت‌های مادی است، محیطی  
 است که باید روح انسان از آن نیرو بگیرد، برای همین در طول اعمال حج،  
 لذت‌های جنسی بر من حرام است همان‌طور که بحث و کشمکش را باید کنار  
 بگذارم.

سفر حج فرصت مناسبی برای تهیه توشه معنوی است، در این سفر  
 جلوه‌هایی از رحمت خدا را می‌بینم که در هیچ جای دیگر نمونه ندارد، اگر  
 من این فرصت را غنیمت بشمارم می‌توانم برای آخرت خود، بهترین  
 توشه‌ها را فراهم سازم که بهترین توشه‌ها برای آن روز تقواست و این سفر  
 هم تمرین تقواست.

\*\*\*

## بقره: آیه ۱۹۸

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا  
 أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا  
 هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ ﴿۱۹۸﴾

سفر حجّ دارای حکمت‌های مختلفی است که یکی از آن حکمت‌ها، بُعد اقتصادی آن است، مسلمانان از سرتاسر جهان به مکه می‌آیند و کنگره بزرگ حجّ را تشکیل می‌دهند، این امر می‌تواند پایه و اساسی برای جهش اقتصادی مسلمانان باشد.

عده‌ای از مردم تصور می‌کردند که هنگام حج، هرگونه خرید و فروش، حرام است و اگر کسی در ایام حج، خرید و فروشی انجام دهد، حجّ او باطل می‌شود. در این آیه به این نکته اشاره می‌شود که خرید و فروش در ایام حجّ هیچ اشکالی ندارد و این نشانه‌ای است که اسلام دین جامع و کاملی است و در کنار مسائل عبادی به مسائل اقتصادی هم توجه دارد، البته این خرید و فروش نباید به گونه‌ای باشد که مردم از هدف اصلی غافل شوند، برای همین از مردم خواسته شده است تا در سرزمین عرفات و مشعر، خدا را یاد کنند و شکر نعمت‌های او را به جا آورند که بالاترین نعمت، همان نعمت ایمان است.

\*\*\*

## بقره: آیه ۱۹۹

ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ  
 إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۹۹﴾

در زمان پیامبر عده‌ای از اهل مکه برای خود امتیاز ویژه‌ای در نظر می‌گرفتند و در ایام حجّ به سرزمین عرفات نمی‌رفتند، در این آیه این کار آن‌ها باطل

اعلام می شود زیرا حجّ مظهر برابری و یکرنگی است و باید همه افراد مثل هم باید این مراسم را انجام دهند، آری، امتیازطلبی به هر نام و عنوان، ممنوع است.

هر کس که برای حجّ آمده است، باید مثل همه به عرفات برود و قطره‌ای از دریای جمعیت گردد و غروب روز عرفه، مانند همه از عرفات به سوی سرزمین مشعر و منا حرکت کند. حجّ فرصتی است برای توبه از گناهان، از این فرصت باید استفاده کرد و از گناهان خود طلب بخشش و مغفرت نمود.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۰۲ - ۲۰۰

فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ  
 كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي  
 الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الآخِرَةِ مِن خَلْقٍ ﴿٢٠٠﴾ وَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ رَبَّنَا  
 آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ  
 النَّارِ ﴿٢٠١﴾ أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ  
 الْحِسَابِ ﴿٢٠٢﴾

در زمان پیامبر، عده‌ای از مردم وقتی به حجّ می رفتند، با شور خاصی درباره پدران و گذشتگان خود سخن می گفتند، آن‌ها بیشتر به گفتگو درباره کارهای پدران خود، سرگرم می شدند.

به راستی چرا آنان این کار را می کردند؟

خوب، معلوم بود، آنان مدّتی در سرزمین منا می ماندند، در آنجا هیچ کار

دیگری نداشتند، از زندگی و کار خود فاصله گرفته بودند، فرصت زیادی داشتند، برای همین دور هم جمع می شدند و به بیان قصه ها و حکایت های گذشتگان خود می پرداختند و به آن ها افتخار می کردند.

اصل این سفر که سنت ابراهیم علیه السلام است برای این است که انسان فرصتی برای فکر کردن به قیامت پیدا کند، برای همین به ما تذکر می دهی که بعد از انجام مراسم حج، تو را یاد کنیم و این یاد تو باید پرشور و از عمق وجودمان باشد.

کسی که به حج می رود باید از تو چه بخواهد؟

مردم در دعا کردن سه گروه هستند:

گروه اول: کسانی که فقط به فکر آخرت هستند و در دنیا گوشه گیری و عبادت را انتخاب می کنند.

گروه دوم: افرادی که فقط دنیا را می خواهند و آخرت خود را فدای لذت های این دنیا می کنند.

گروه سوم: کسانی که هم به فکر دنیا هستند و هم به فکر آخرت.

اینجا روش گروه اول و دوم را سرزنش می کنی و از مسلمانان می خواهی جزء دسته سوم باشند و این گونه دعا کنند: «بارخدا یا! در دنیا و آخرت به ما نیکی نما و در روز قیامت ما را از عذاب رهایی بخش».

مسلمان واقعی کسی است که دنیا را فراموش نمی کند، خیر و برکت و ثروت حلال دنیا را طلب می کند، اما این ها را وسیله ای برای تهیه توشه سفر آخرت می نماید.

باید دعا کنیم که تو در دنیا به ما نور ایمان، خوش اخلاقی، برکت، ثروت، همسر با ایمان، فرزندان خوب و... عنایت کنی و در آخرت هم از نعمت‌های بی اندازه خود ما را بهره‌مند سازی.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۰۳

وَأذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ  
وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿۲۰۳﴾

یکی از اعمال مهم حج این است که حاجی در روز عید قربان (روز دهم ذی‌الحجه) در سرزمین منا گوسفندی را قربانی کند و روزهای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم را در سرزمین منا بماند و خدا را یاد کند.

چه شکوهی دارد این روزها! قلم من از بیان زیبایی آن ناتوان است، وقتی در سرزمین منا بودم، احساس می‌کردم سبکبال شده‌ام، روزهایی که خدا مرا به مهمانی خود دعوت کرده بود و من زیر خیمه، حال و هوایی داشتم. روزهایی که بعد از نماز این ذکر را همه با هم می‌گفتیم:

الله اکبر، الله اکبر، لا اله الا الله و الله اکبر و لله الحمد...

من می‌توانم درباره اعمال سرزمین منا، یکی از کارهای زیر را انجام دهم:

۱- روز یازدهم و دوازدهم ذی‌الحجه در منا بمانم و در این دو روز به جایگاه شیطان سنگ بزنم، ذکر خدا بگویم، وقتی ظهر روز دوازدهم شد به

سوی شهر مکه حرکت کنم. با خروج من از سرزمین منا دیگر اعمال این سرزمین تمام می شود.

۲- بعد از آن که روز یازدهم و دوازدهم را در منا ماندم، شب سیزدهم را هم در سرزمین منا بمانم در این صورت باید روز سیزدهم به جایگاه شیطان سنگ بزنم، بعد از آن می توانم از سرزمین منا خارج شوم و دیگر اعمال این سرزمین تمام می شود.

من در انتخاب یکی از گزینه های بالا اختیار دارم و هر کدام را خواستم می توانم انجام دهم.

من باید بدانم که سفر حج یادآور سفر قبر و قیامت من است، وقتی من در این سفر می بینم که میلیون ها نفر از همه جای دنیا به این سرزمین آمده اند، همه لباس سفید احرام را به تن کرده اند، به یاد روز قیامت می افتم، سعی می کنم خود را برای آن روز آماده کنم، اهل تقوا شوم و از گناه دوری کنم.

بقره: آیه ۲۰۶ - ۲۰۴

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ  
الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ ﴿٢٠٤﴾ وَإِذَا  
تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ نَا  
يُحِبُّ الْفُسَادَ ﴿٢٠٥﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ  
فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَيْسَ الْمُهَادُّ ﴿٢٠٦﴾

در هر جامعه‌ای افرادی دورو وجود دارند، آنان هرگز به تو و روز قیامت  
ایمان نمی‌آورند، وقتی با اهل ایمان روبرو می‌شوند، با زبان آنان را فریب  
می‌دهند، اکنون تو درباره آنان سخن می‌گویی و به ما هشدار می‌دهی که مبادا  
فریبتان را بخوریم.

در زمان پیامبر شخصی به نام «أَخْنَس» در مدینه زندگی می‌کرد، او بسیار زیبا  
سخن می‌گفت و چهره زیبایی هم داشت. هنگام نماز که می‌شد به مسجد



می آمد و پشت سر پیامبر نماز می خواند، بارها به پیامبر می گفت: «ای رسول خدا! من تو را دوست دارم، من به خدای یگانه ایمان دارم».

مدتی گذشت، او با گروهی از مسلمانان اختلاف پیدا کرد، برای همین نیمه شب به محل زندگی آنان حمله کرد، محصولات کشاورزی آنان را به آتش کشید و حیوانات آنان را کشت، خسارت سنگینی به آنان وارد کرد.

آن روز معلوم شد که او منافقی بیش نبوده است، اکنون تو درباره منافقان هشدار می دهی تا من شیفته چرب زبانی آنان نشوم، آری، منافقان اگر قدرت و فرصت پیدا کنند دست به ظلم و ستم می زنند و همه چیز را نابود می کنند.

منافقان هرگز موعظه و نصیحت دیگران را نمی پذیرند و به گناه و معصیت ادامه می دهند و البته سزای این کار خود را خواهند دید و در آتش جهنم گرفتار خواهند شد.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۰۷

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ

وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴿۲۰۷﴾

می توانم در دنیا با تو معامله کنم، تو بهترین خریدار من هستی. سرانجام مرگ به سراغم خواهد آمد، پس چه بهتر که من جان خود را به تو بفروشم و در مقابل رضایت تو را بخرم. این تجارتی بس بزرگ است، وقتی از من راضی و خشنود باشی، دیگر روز قیامت هرگز ترس و نگرانی ندارم و بهشت جاودان منزلگاه من خواهد بود.

من شیعه علی علیه السلام هستم، او امام اوّل من است، او را الگوی خود می دانم، او کسی بود که این تجارت را نمود و جان خود را فروخت و رضایت تو را خرید.

من آن شب باشکوه را از یاد نمی برم، شبی که پیامبر می خواهد به مدینه هجرت کند و دشمنان گرداگرد خانه اش را محاصره کرده اند تا او را به شهادت برسانند، به راستی چگونه می تواند از این محاصره نجات پیدا کند؟ هوا تاریک شده است، بیست و پنج نفر با شمشیر بیرون خانه ایستاده اند و می خواهند به پیامبر حمله کنند.

یکی می گوید: محمّد اینجاست، او در محاصره ماست، نمی تواند فرار کند، صبر کنید، صبح زود حمله کنیم، الآن زن ها و بچه ها خوابند. (۱۱۱)  
این نظر را بقیّه قبول می کنند و قرار می شود صبح حمله کنند، آن ها مواظب هستند و نگهبانی می دهند تا محمّد صلی الله علیه و آله از خانه بیرون نیاید، آری، آنان هم قسم شده اند که صبح زود محمّد صلی الله علیه و آله را به قتل برسانند، اما داخل خانه چه خبر است؟ علی علیه السلام با محمّد صلی الله علیه و آله سخن می گوید:

— ای رسول خدا! شما باید امشب از این خانه بروید و به مدینه هجرت کنید.

— دشمنان همه جا را محاصره کرده اند، آنان خانه را زیر نظر دارند.  
— امشب من جای شما در بستر شما می خوابم، کافران خیال می کنند که شما

از خانه بیرون نرفته‌اید، این طوری شما می‌توانید از فرصت استفاده کنید و تا روشن شدن هوا از مکه دور شوید.

پیامبر نگاهی به علی رضی الله عنه می‌کند، علی رضی الله عنه می‌داند این کار خطر زیادی دارد، بیست و پنج مرد قسم خورده‌اند و صبح زود به این خانه هجوم خواهند آورد، اما علی رضی الله عنه امشب برای حفظ جان پیامبر، این خطر را به جان می‌خرد. پیامبر با علی رضی الله عنه خداحافظی می‌کند و عبای سبز رنگ خود را به علی رضی الله عنه می‌دهد و علی رضی الله عنه در رختخواب می‌خوابد و آن عبا را بر روی خود می‌اندازد، پیامبر آیه‌ای از قرآن را می‌خواند و از خانه بیرون می‌رود و هیچ کس پیامبر را نمی‌بیند.

مشرکان به طور مرتب از پنجره داخل خانه را کنترل می‌کنند، خیال می‌کنند که این محمد صلی الله علیه و آله است که در رختخواب خوابیده است، با خود می‌گویند: نگاه کنید، محمد به چه خوابی فرو رفته است، او نمی‌داند چند ساعت دیگر مرگ سختی در انتظارش خواهد بود، با شمشیرهای خود بدن او را قطعه قطعه خواهیم کرد. (۱۱۲)

شب اول ماه ربیع الاول است، شهر در خاموشی و تاریکی است، اما در آسمان‌ها امشب چه خبر است؟

\*\*\*

تو می‌دانی جبرئیل و میکائیل به یکدیگر علاقه زیادی دارند، آنان دو

فرشته‌ای هستند که کارهای بزرگی می‌کنند، امشب با آنان سخن می‌گوییم: میان شما، پیمان دوستی و برادری بسته‌ام و شما سال‌های سال زنده خواهید بود، اما قرار است یکی از شما زودتر از دیگری از دنیا برود. بگویید بدانم کدام یک از شما حاضر است عمر کوتاه‌تری داشته باشد و در عوض، دوست او بیشتر زنده بماند؟

جبرئیل مقداری فکر می‌کند، او دوست دارد بیشتر زنده بماند، میکائیل هم همین‌طور، او هم دوست دارد بیشتر زنده باشد، هیچ‌کدام از آنان حاضر نمی‌شود که زودتر از دیگری بمیرد.

در این هنگام تو به آنان چنین می‌گویی: ای فرشتگان من! شما چرا مانند علی علیه السلام نبودید؟ من بین او و بین محمد صلی الله علیه و آله پیمان برادری بستم، امشب علی علیه السلام جان خویش را فدای محمد صلی الله علیه و آله نمود. از شما می‌خواهم به زمین بروید و علی علیه السلام را از شر دشمنان حفظ نمایید.

و این‌گونه است که جبرئیل و میکائیل به فکر فرو می‌روند، باید رفاقت را از علی علیه السلام بیاموزند که این‌گونه از جان خود برای حفظ جان پیامبر می‌گذرد.

آنان به امر تو کنار علی علیه السلام می‌آیند، می‌بینند که علی علیه السلام عبا علیه السلام سبز پیامبر را روی خود انداخته است، جبرئیل بالای سر علی علیه السلام می‌ایستد و میکائیل پایین پای او. جبرئیل نگاهی به اطراف می‌کند، بیست و پنج مرد جنگجو با شمشیرهای برهنه، کنار در نشسته‌اند و منتظرند صبح فرارسد، جبرئیل

می بیند علی علیه السلام با کمال آرامش در بستر پیامبر آرمیده است، او از جان خود گذشته است، با تو معامله کرده است و آرزوی شهادت دارد، او می داند اگر کشته شود به آغوش مهربانی تو خواهد آمد.

جبرئیل از این کار علی علیه السلام تعجب می کند و می گوید: ای علی! خوشا به حالت که امشب خدا به تو مباحثات کرد.

و این گونه است که امشب این آیه را نازل می کنی و در وصف علی علیه السلام چنین می گویی: از بندگان من کسانی هستند که جانشان را برای خشنودی من می فروشند و من به آنان مهربان هستم.

و تو جان علی علیه السلام را حفظ می کنی، وقتی صبح می شود مشرکان به داخل خانه هجوم می آورند، علی علیه السلام سریع از جا برمی خیزد، آنان تعجب می کنند، از علی علیه السلام می پرسند:

— ای علی! محمد کجاست؟ او کجا رفته است؟

— مگر شما محمد صلی الله علیه و آله را به من سپرده بودید که اکنون او را از من می خواهید؟ بُت پرستان می فهمند که دیشب محمد صلی الله علیه و آله از شهر خارج شده است، برای همین سریع به تکاپو می افتند تا شاید بتوانند او را بیابند، اما آن ها نمی دانند که تو او را یاری خواهی کرد و او به سلامت به مدینه خواهد رسید. (۱۱۳)

\*\*\*

بقره: آیه ۲۰۹ - ۲۰۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً

وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٢٠٨﴾ فَإِنْ زَلَلْتُمْ  
مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٠٩﴾

از ما می خواهی تا همه تسلیم فرمان تو باشیم، بزرگ ترین فرمان تو، همان پیروی از پیامبر و خاندان اوست. ولایت آنان را بر همه واجب کرده ای، روز قیامت به مردم می گویی: ای مردم! من خاندان پیامبر را به عنوان رهبران شما برگزیدم، چرا از آنان پیروی نکردید؟ چرا بیراهه رفتید؟ چرا به سخنان آنان گوش فرادادید؟ چرا برای خودتان خلیفه تعیین کردید و دین مرا تباه ساختید؟ (۱۱۴)

امروز هم مهدی علیه السلام حجت و نماینده تو روی زمین است، در سایه ولایت او، همه اختلاف ها برطرف می شود، شرط قبولی اعمال، همانا ولایت اوست، اگر کسی ولایت او را قبول نداشته باشد، خدا هیچ کدام از اعمالش را نمی پذیرد.

ولایت اهل بیت علیهم السلام محور اتحاد است و از دشمنی ها جلوگیری می کند و باعث دوستی و برادری می شود، تو اهل بیت علیهم السلام را معصوم قرار داده ای و آنان از هر اشتباه و خطایی به دور هستند، پیروی از آنان، مایه سعادت دنیا و آخرت می شود.

هشدار می دهی تا مبادا از دسیسه های شیطان پیروی کنیم، که او دشمن سعادت ماست.

از ما می‌خواهی با اهل بیت علیهم‌السلام باشیم و از رهبران شیطانی دوری کنیم، رهبرانی که مردم را به سوی آتش جهنم می‌برند، هر کس که از غیر اهل بیت علیهم‌السلام پیروی کند، فریب شیطان را خورده است. شیطان قسم خورده است که انسان‌ها را گمراه کند و برای این هدف خود تمام تلاش خود را می‌کند، تو هشدار می‌دهی تا مواظب باشیم و فریب دشمن را نخوریم. با این همه، گروهی از انسان‌ها رهبری کسانی را می‌پذیرند که دشمن اهل بیت علیهم‌السلام هستند، به دنبال دسیسه‌های شیطان می‌روند و پایشان می‌لغزد، البته راه را برای همه مشخص کرده‌ای همه می‌توانند به سوی هدایت و رستگاری بیایند، اما آنان به اختیار خود راه نادرست را انتخاب می‌کنند، هر کس که از راه سعادت رو برگرداند و به گمراهی خویش ادامه دهد، به خود ضرر می‌زند، زیرا تو خدایی هستی که در اوج اقتداری. (۱۱۵)

\*\*\*

بقره: آیه ۲۱۰

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ  
وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿۲۱۰﴾

آخر چگونه خدایی را که نمی‌بینم، پرستش کنم؟ اینکه نمی‌شود، برای خدایی نماز بخوانم که نمی‌بینمش!

این سخنی است که بارها از کسانی که به تو ایمان ندارند، شنیده‌ام. آنان می‌گویند اگر خدایی را که می‌پرستید، وجود دارد، چرا او را به ما نشان

نمی دهید؟

بُت پرستان هم انتظار داشتند تا تو همراه با فرشتگان در سایه ابرها به زمین بیایی و آن‌ها تو را ببینند!  
 به درستی که سرانجام، روز قیامت فرا می‌رسد، آن روز همه انسان‌ها زنده می‌شوند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می‌آیند، آری، بازگشت همه کارها به سوی توست.

\*\*\*

تو جسم نیستی که بتوان تو را با چشم دید، تو بودی که زمین و آسمان را آفریدی، زمان و مکان را آفریدی، تو بالاتر از آن هستی که در مکان و زمانی، جای گیری.

تو نشانه‌های خود را برای انسان بیان کردی و از هیچ چیز فروگذار نکرده‌ای و سرانجام همه کارها به دست توست.

آری، باید در جواب آنان چنین بگوییم: «خدای من بالاتر از این است که با چشم دیده شود. خدای من از دیده‌ها پنهان است، هیچ کس نمی‌تواند او را ببیند و حقیقت او را بفهمد. اگر خدا را می‌شد با چشم دید، او دیگر خدا نبود، بلکه یک آفریده بود. اگر خدای من، بُت بود، می‌توانستم او را با چشم ببینم، اما خدای من، الله است، او را هرگز نمی‌توان با چشم دید.» (۱۱۶)

آری، هر مخلوقی روزی نابود می‌شود، دیر یا زودش فرقی نمی‌کند، وقتی



دل انسان دل‌باخته چیزی می‌شود که پایان دارد، ابتدا، خیلی خوشحال است، از این دل‌بستگی لذت می‌برد، آن چیز، بتِ او می‌شود و همه فضای قلب او را پر می‌کند، اما وقتی آن بت از بین می‌رود، دل آدمی هم از بین می‌رود! وقتی با چشم خود می‌بینم که بتم نابود می‌شود، خودم هم نابود می‌شوم، آن روز می‌فهمم باید دل‌باخته کسی می‌شدم که هرگز پایانی نداشته باشد.

آری! بت‌هایی را که می‌توان دید، نابودشدنی است، باید خدایی را پرستم که با چشم دیده نمی‌شود، افتخار می‌کنم تو را می‌پرستم که پنهان از دیده‌ها هستی، تو هرگز دیده نمی‌شوی و نابود نمی‌شوی، تو همیشه بوده و خواهی بود. (۱۱۷)

بقره: آیه ۲۱۱

سَلُّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ  
يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۲۱۱﴾

می‌خواهی به سرنوشت امت‌ها توجه کنم، هر امتی که نعمت‌های تو را در مسیر انحرافی به کار بردند، گرفتار خشم و غضب شدند، برای مثال به بنی اسرائیل نعمت‌های فراوان دادی، برای هدایت آنان پیامبران را فرستادی، تورات را به موسی علیه السلام نازل کردی، امکانات مادی و معنوی در اختیار آنان قرار دادی، ولی آنان با آن نعمت‌ها چه کردند؟ آیا شکر آن را به جا آوردند؟ آنان نعمت‌ها را در مسیر صحیح استفاده نکردند و با این کار خود، فساد و تباهی را برای خود به ارمغان آوردند و گرفتار خشم شدند و در دنیا جز خواری چیزی ندیدند و در آخرت هم، عذاب سختی در انتظار آنان است. باید از سرنوشت آنان درس بگیرم، مواظب باشم که این نعمت‌ها را در راهی

(که رضای تو در آن است) به کار گیرم، اگر به من قدرت، سلامتی و آبرو داده‌ای، باید مواظب باشم که این نعمت‌ها، برایم مایه نگون‌بختی نشود، باید دقت کنم که این نعمت‌ها را در راه صحیح آن مصرف کنم.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۱۲

رُّبِنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ  
الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ  
بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿۲۱۲﴾

ثروت دنیا خوب است، با استفاده از ثروت می‌توان زندگی مادی بهتری داشت، اما باید مواظب باشیم که فریفته ثروت خود نشویم، اگر کسی دچار مستی ثروت شد، کم‌کم قبر و قیامت را فراموش می‌کند.

اکنون هشدار می‌دهی که مبادا من هم دچار این حالت شوم، برایم از ثروتمندان مکه می‌گویی: زمانی که محمد ﷺ به پیامبری رسید، اول کسانی به او ایمان آوردند که دستشان از مال دنیا خالی بود، مثل بلال که بنده‌ای بود و از خود هیچ نداشت، یاسر و سمیه و فرزندشان عمار.

ثروتمندان مکه وقتی می‌دیدند فقیران به محمد ﷺ ایمان آورده‌اند، آنان را مسخره می‌کردند، این ثروتمندان به مال و ثروت خود می‌نازیدند و می‌گفتند:

اگر محمد واقعاً پیامبر است، چرا یک مشت فقیر دور او جمع شده‌اند؟

آری، زندگی دنیا در چشم آنان زیبا جلوه کرده بود، عشق به دنیا باعث غرور آنان شده و به دیگران ریشخند می‌زدند، اما به زودی معلوم خواهد شد که چه کسی فقیر واقعی است، دیر یا زود مرگ سراغ این ثروتمندان خواهد آمد و

باید همه ثروت خود را بگذارند و مهمان تاریکی قبر شوند، روز قیامت برپا می شود و آنان هیچ توشه‌ای برای آن روز ندارند، اما فقیران امروزی، ثروتمندان آن روز هستند، آنان با خود سرمایه ایمان را آورده‌اند و بهشت در انتظارشان است، آنان در بهشت مهمان مهربانی خدا خواهند بود.

تو خدای دانا و توانا هستی و ثروت این دنیا را به نسبت کفر و ایمان تقسیم نمی کنی، ثروت و پول، نشانه شخصیت و ارزش انسان‌ها نیست، چه بسا ممکن است به کافری ثروت زیادی بدهی و مؤمنی را در فقر نگاه داری، تو بر اساس حکمت عمل می کنی، اما روز قیامت این گونه نیست، آنجا فقط بر ملاک ایمان، نعمت به افراد داده خواهد شد، زندگی دنیا بسیار سریع می گذرد، آنچه مهم است روز قیامت است که اهل ایمان را در بهشت مهمان می کنی و آنان در نعمت‌های جاودان خواهند بود و کافران به عذاب گرفتار خواهند شد.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۱۳

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ  
وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا  
اختلفوا فيه وما اختلف فيه إلا الذين أوتوه من بعد ما جاءتهم  
البيئات بغيًا بينهم فهدى الله الذين آمنوا لما اختلفوا فيه من الحق  
بإذنه والله يهدي من يشاء إلى صراطٍ مستقيم ﴿٢١٣﴾

آدم ﷺ را آفریدی و او را پیامبر خود قرار دادی، بعد از مدتی، دو پسر به نام‌های هابیل و قابیل به او دادی، از آنان امتحان گرفتی و هابیل را به عنوان

جانشین پدر برگزیدی، اما آتش حسد در جان قابیل شعله‌ور شد و برادرش هابیل را به قتل رساند.

پسر دیگری به نام «شیث» به آدم علیه السلام دادی و شیث، حجّت و جانشین پدر شد، اما به او دستور دادی تا این امر را پنهان کند و هیچ کس را از آن مطلع نکند، زیرا اگر قابیل متوجه این ماجرا می‌شد، شیث را هم به قتل می‌رساند. این‌گونه بود که حجّت تو مخفی بود، نسل آدم کم‌کم زیاد شدند، آنان همه در سرگردانی بودند، نور فطرت در وجودشان روشن بود، اما کسی نبود تا برایشان از تو سخن بگوید، آن روزها، روزهای حیرت‌بشر بود و همه در گمراهی بودند.

بعد از آن اراده کردی تا پیامبران خود را برای مردم بفرستی و آنان به صورت آشکارا مردم را به سوی تو دعوت کنند و از روز قیامت سخن بگویند، نوح علیه السلام را برای مردم فرستادی، او سال‌های سال برای هدایت مردم تلاش کرد، وقتی نوح علیه السلام دعوت خود را آشکار کرد، عده‌ای به او ایمان آوردند و عده‌ای هم مخالفت کردند، در جامعه بشری اختلاف پیش آمد و این ماجرا تکرار شد، برای هر ملّتی که پیامبری را مبعوث می‌کردی، عده‌ای به او ایمان می‌آوردند و گروهی هم با او دشمنی می‌کردند، پیام و سخن خود را برای مردم فرستادی، آنان همه حقّ و حقیقت را فهمیدند، اما عده‌ای از روی حسادت با پیامبران دشمنی کردند، آری، به انسان اختیار دادی تا خودش راه خودش را انتخاب کند.

البته کسانی را که دعوت پیامبران را اجابت کردند، یاری نمودی و راه راست را به آنان نشان دادی، توفیق خود را بر آنان نازل کردی، اما کسانی را که کافر

شدند به حال خود رها کردی. (۱۱۸)

\*\*\*

بقره: آیه ۲۱۴

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ  
خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمِبِينَ وَالضَّرَّاءُ وَالزُّلُمَاءُ حَتَّى يَقُولَ  
الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ  
قَرِيبٌ ﴿۲۱۴﴾

یادم نمی‌رود وقتی نوجوان بودم، اگر یک شب نماز شب می‌خواندم، انتظار داشتم فردا اتفاق خوبی برایم بیفتد، پاداش بزرگی بگیرم و اگر اتفاقاً برایم می‌افتاد که ناراحت می‌کرد با خود می‌گفتم: آخر چرا؟ من که نماز شب خواندم، چرا خداوند کمکم نکرد؟

آری، آن روزها تصور می‌کردم، هر کس با ایمان است، در دنیا راحت زندگی می‌کند، زمان زیادی گذشت تا سخن تو را خواندم و فهمیدم حقیقت چیز دیگری است.

ماجرای جنگ احزاب را خواندم، وقتی ده هزار نفر از کافران به شهر مدینه هجوم آوردند، هر کدام از قوم و قبیله‌ای بودند، یهودیان و همه قبایل بئ‌پرستان باهم متحد شده بودند تا اسلام را نابود کنند. آنان مدت زیادی مدینه را محاصره کرده بودند، مسلمانان در شرایط خوبی نبودند، تعداد آن‌ها بسیار کمتر از دشمنان بود، فقر و گرسنگی هم در مدینه غوغا می‌کرد، طاقت بعضی‌ها تمام شده بود، ترس و اضطراب بر خیلی‌ها غلبه کرده بود، درست بود که مسلمانان راه عبور دشمنان را با کندن خندق (کانال) گرفته بودند، اما

خطر هر لحظه مسلمانان را تهدید می کرد. ابوسفیان که فرمانده نیروهای دشمن بود پیام داده بود: ای محمد! گفته بودم که می آیم! آماده باش که این بار پیروزی از آن من است.

عده ای از مسلمانان با خود می گفتند: مگر ما بر حق نیستیم، پس چرا خدا ما را یاری نمی کند؟ چرا ما باید این همه سختی را تحمل کنیم؟ پس وعده یاری خدا کجاست؟

ولی قانون و سنت تو چیز دیگری است، اگر آنان از تاریخ بشر آگاه بودند، هرگز چنین سختی نمی گفتند، وقتی کسی اهل ایمان شد، تازه سختی های او آغاز می شود.

کسی که ایمان ندارد، نیاز به امتحان ندارد، مثل بچه ای که اصلاً به مدرسه نرفته است و سواد ندارد، هیچ وقت این بچه معنای شب امتحان را نمی فهمد، هیچ کس از او امتحان نمی گیرد.

من که دوست دارم باسواد باشم، بتوانم کتاب بخوانم، نویسنده شوم، باید در مدرسه بارها و بارها امتحان بدهم، یادم نمی رود چه شب هایی را تا دیر وقت بیدار ماندم، شب های امتحان را هرگز فراموش نمی کنم!

وای! چقدر دیر فهمیدم که من اگر اهل ایمان شدم و نماز خواندم، تازه وارد مدرسه تو شده ام، باید هر روز امتحان بدهم، اما با خود فکر می کنم چگونه بندگان را امتحان می کنی؟

با سختی ها و بلاهایی که برایشان می فرستی، البته می دانم تو دانا و توانا هستی و از قبل، از نتیجه امتحان من باخبر هستی، هدف از این امتحان این است که من رشد کنم، من در بلاها و سختی ها می توانم بشکفم و رشد کنم.

مرا آفریده‌ای و می‌دانی رشد من در چیست، کمال من در چیست، به دنبال خوشی این دنیا هستم، اما تو به فکر سعادت و خوشبختی من در روز قیامتی، قیامتی که هرگز پایان ندارد.

آری، این قانون توست، مؤمنان باید به استقبال مشکلات و بلاها بروند و البته یاری تو بسیار نزدیک است، پایان شب سیاه، سفید است، هرگز مؤمنان را به حال خود رها نمی‌کنی، پیروزی را برای آنان می‌فرستی، بعد از آن که امتحانات را پشت سر گذاشتند. معلّم نباید در سر جلسه امتحان، جواب سؤالات را به شاگردان بگوید، باید صبر کند تا همه استعداد و لیاقت خود را نشان بدهند، بعد از آن که امتحان تمام شد، حالا نوبت جایزه دادن به نفرات برتر است.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۱۵

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ  
فَلِللَّذِينَ وَاللَّذِينَ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا  
مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿٢١٥﴾

بعضی وقت‌ها چشم من دوربین می‌شود، مشکلات و گرفتاری‌های دیگران را می‌بینم، اما از حال نزدیکان خود غافل می‌شوم و این پسندیده نیست. اگر می‌خواهم کار خیری انجام دهم، باید ابتدا بررسی کنم که آیا پدر و مادر، فرزندان و خویشانم به چیزی نیاز دارند، آن‌ها را باید در اولویت قرار بدهم، سپس به یتیمان و بیچارگان و در راه ماندگان کمک کنم. تو دوست داری تا از پدر و مادر و نزدیکان خود غافل نشوم، مثل کسی



نباشم که چندین مدرسه می‌سازد، اما مادر خود را به خانه سالمندان برده است و اگر خیلی هنر کند، ماهی یک‌بار به او سر می‌زند. شاید مادر او نیاز مادّی نداشته باشد، اما نیاز به مهربانی و محبت فرزند خود دارد. آری، من نباید مانند کسانی باشم که مهربانی را به غریبه‌ها هدیه می‌دهند، اما نزدیک‌ترین افراد به آنان در عطش محبت می‌سوزند.

از همه خوبی‌ها آگاهی داری و من باید در کارهای خوب خود رضای تو را در نظر بگیرم و به پدر و مادر و اقوام و دیگران کمک کنم و یقین بدانم که تو پاداش مراهرگز فراموش نمی‌کنی، اگر این‌طور باشد، دیگر از هیچ کس انتظار مزد نخواهم داشت.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۱۶

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَن  
تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ  
وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۲۱۶﴾

در زمان پیامبر، بت پرستان، خانه کعبه را بتکده کرده و یکتاپرستان را از مکه اخراج کرده بودند، تو به پیامبر دستور دادی تا از شهر مکه هجرت کند و به مدینه برود، آن روز تعداد مسلمانان کم بود و نمی‌توانستند با بت پرستان روبرو شوند و از حق خود دفاع کنند، برای همین باید مکه را ترک می‌کردند. چند سال گذشت، تعداد مسلمانان در مدینه زیاد و زیادتر شد و آن وقت بود که اجازه دادی تا مسلمانان کعبه را از بت و بت پرستی پاک کنند، تو از آنان خواستی تا با بت پرستان وارد جنگ شوند و معلوم است که جنگ،

سختی‌های زیادی دارد، گروهی از مسلمانان به دنبال راحتی بودند و نمی‌خواستند پیامبر را در این امر مهم یاری کنند، تو به آنان چنین گفتی: «شما خبر از حکمت کارها ندارید، از کجا که در پس آنچه در نظر شما ناپسند است، خیری نباشد و در پس آنچه شما پسند کرده‌اید، شرّی نباشد؟ تنها من هستم که از تمام اسرار نهفته آگاهم».

این سخن پنجره‌ای تازه به روی همه می‌گشاید، من بسیاری از چیزها را دوست دارم و نمی‌دانم این چیزها برایم خوب نیست، یاد آن روزها به خیر!! جوان بودم، آرزویی داشتم، دست به دعا برداشتم، به تو التماس کردم، اما حاجتم را ندادی، ده سال گذشت و آن روز فهمیدم که آن آرزو صلاح من نبود، سر به سجده گذاشتم و از تو تشکر کردم که آن حاجتم را برآورده نکردی.

چیزی را خوب می‌دانستم و آن را می‌خواستم که مصلحت من در آن نبود، تو مرا دوست داشتی و به همین علت، به التماس‌های من توجه نکردی، صبر کردی تا خودم همه چیز را فهمیدم.

از طرف دیگر چه بسا من چیزی را بد بدانم، اما تو آن را برایم خوب بدانی. یادم نمی‌رود روزی که مشغول نوشتن اولین کتاب خود بودم، همسرم نزد آمد و گفت: «وقت واکسن پسرمان، علیرضا است»، علیرضا که سه سال داشت در گوشه‌ای مشغول بازی بود. نمی‌توانستم به او بگویم که او را می‌خواهیم کجا ببریم، چون او از واکسن زدن خیلی می‌ترسید.

وقتی پرستار می‌خواست به او واکسن بزند محکم او را نگه داشتم. آن روز خیلی گریه کرد.

وقتی به خانه برگشتیم، با من قهر کرد، هر وقت به سمتش می رفتم از من فرار می کرد و می گفت: «چرا مرا به دکتر بردی؟»

نمی توانست بفهمد که این واکسن برایش مفید بوده و مانع ابتلا به بیماری ها می شود.

ای خدای مهربان! آن روز به فکر فرو رفتم، دیدم خود من هم به سبب واکسن بلا با تو قهر کرده ام!

وقتی بلا، بیماری، سردرد یا ضرر مالی را برایم فرستادی، ناراحت شدم و صبر خود را از دست دادم و گفتم: تو دیگر چه خدایی هستی؟! !!

وقتی کودکم را به دست پرستار سپردم تا به او واکسن بزند، به من نگاه می کرد و با گریه می گفت: ای بابای بی رحم! من هم هنگام بلا به تو اعتراض کردم، در حالی که تو دوستم داشتی و برای همین مرا به بلا مبتلا کردی.

من تصور می کردم به این دنیا آمده ام تا خانه ای بسازم و ماشینی بخرم، سرگرم چنین کارهایی شوم، دنیا مرا به خود مشغول کرده بود. کسی را که دلباخته نیاست و از صبح تا شب دنبال دنیا می دود و لحظه ای آرام ندارد چگونه باید درمان کرد؟ به زودی مرگ سراغم می آید و من از این دنیایی که برای خود ساخته ام جدا می شوم و در دل تاریکی قبر جا می گیرم. باید زودتر از این ها بیدار می شدم!

ولی متأسفانه بیدار نشدم. هر چه تو برای من پیام فرستادی من متوجه نشدم و سرگرم دنیای خود بودم، مقصد را فراموش کرده بودم، سرانجام کاخ آرزوهایم را خراب کردی.

من در فکر ساختن این دنیا بودم و تو در فکر ساختن من!

اگر به اینجا آمده بودم برای این بود که ساخته شوم؛ اینجا وطن من نیست، وطن من بهشت است، چند روزی اینجا هستم و باید بروم، اما اسیر زرق و برق دنیا شده‌ام. باید تو بزم مرا بسوزانی و خانه‌ام را خراب کنی و بُت آرزویم را بشکنی، شاید به خود بیایم!

با دست‌های مهربانت، کاخ آرزوهایم را خراب کردی تا آباد شوم، بُت‌هایم را شکستی تا بزرگ شوم، من اسیر دنیا شده بودم، پول، ریاست، قدرت و شهرت دنیا، آرزوی من شده بود. این عشق به خاک و خاکی‌ها، بیماری بود، تو باید مرا درمان می‌کردی. و این‌گونه بود که برایم بلا فرستادی. این بلا نشانه دوستی و مهربانی تو بود. چقدر دیر فهمیدم!

\*\*\*

بقره: آیه ۲۱۸ - ۲۱۷

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ  
 قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ  
 وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ  
 وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ  
 يُفَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ  
 اشْتَطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ  
 عَن دِينِهِ فَبِمَتِّ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ  
 حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا  
 وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ  
 فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢١٧﴾ إِنَّ  
 الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا  
 وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ  
 أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ  
 وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢١٨﴾

گروهی از پیامبر درباره ماه‌های حرام سؤال می‌کنند و تو به پیامبر خود وحی می‌کنی بگویند که جنگ در این ماه‌ها، حرام است و گناه بزرگی است،

مسلمانان در ماه رجب، ذی القعدة، ذی الحجه و مُحَرَّم با هیچ کس جنگ نکنند و حرمت این ماهها را نگاه دارند.

البته اگر در این ماهها دشمنی به مسلمانان حمله کرد آنان می توانند از خود دفاع کنند.

سپس به این نکته اشاره می کنی که گناه بُت پرستی بیشتر و بالاتر از قتل است، در زمان پیامبر، بُت پرستان مکه مانع می شدند که مسلمانان برای زیارت کعبه به مکه بروند، آنان حتی مسلمانان مکه را هم از آن شهر بیرون کرده بودند و مکه را که شهر تو بود به مرکز بُت پرستی تبدیل کرده بودند، تو گناه این کار را بالاتر از قتل عمد معرفی می کنی.

مسلمانان نباید تصوّر کنند که دشمنان، آنان را به حال خود رها خواهند کرد، دشمنان اسلام تلاش می کنند تا مسلمانان دست از دین و آیین خود بردارند، آن‌ها همه توان و نیروی خود را برای سست کردن اعتقادات مسلمانان به کار می گیرند.

ممکن است عده‌ای از مسلمانان هم فریب آنان را بخورند و از اسلام دست بردارند، آنان وقتی مسلمان بودند، کارهای خوب زیادی انجام داده‌اند، نماز خوانده‌اند و روزه گرفته‌اند، اما باید بدانند اگر به سوی کفر بروند، همه اعمال خوب آنان نابود خواهد شد و عذاب در انتظارشان خواهد بود، زیرا گناه کفر آنقدر بزرگ است که همه اعمال نیک قبلی انسان را از بین می برد.

از طرف دیگر، افراد مؤمنی هم هستند که در راه تو تلاش می کنند و خدمات بزرگی برای دین انجام می دهند، اما گاهی خطایی از آنان سر می زند، ممکن است آنان به سبب این خطای خود، دچار یأس و ناامیدی شوند، اکنون به آنان

چنین امید می‌دهی: «از خطایشان چشم‌پوشی می‌کنی»، آری تو بخشنده و مهربانی!

\*\*\*

بقره: آیه ۲۱۹

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ  
وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ  
الْعَفْوُ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١٩﴾

وقتی می‌خواهی چیزی را برای مسلمانان حرام کنی، ابتدا زیان آن را بیان می‌کنی تا همه بدانند که دلیل این کار چه بوده، نوشیدن شرابی که مستی می‌آورد و همچنین قمار در اسلام حرام است، ممکن است شراب و قمار، فایده مختصری برای بعضی‌ها داشته باشد، اما ضررشان برای جامعه بسیار زیادتر است.

شراب، عقل و هوش را از سر انسان می‌برد و در آن شرایط، انسان ممکن است به هر کاری دست بزند، شرابخواری باعث زیاد شدن جرم و جنایت در جامعه است و عمر را هم کوتاه می‌کند.

قمار باعث می‌شود، اقتصاد جامعه از حالت پویایی خارج شود و نشاط کار مفید از بین برود، قمار، هیجان و بیماری‌های عصبی را به دنبال دارد و بسیاری از جنایات با قمار ارتباط نزدیکی دارند.

این‌گونه است که یاد می‌گیریم سود و زیان چیزها را با هم بسنجیم و یک‌جانبه‌دوری نکنیم.

سپس از من می‌خواهی تا در بخشش و کمک به دیگران رعایت اعتدال و میانه‌روی را بکنم، نه آنقدر به فکر دیگران باشم که از فرزندان و خویشان خود غافل شوم، نه آنقدر خسیس که به دیگران کمک نکنم، باید در انفاق و کمک کردن به دیگران، میانه‌رو باشم. افراط و تفریط در هیچ کاری صحیح نیست حتی در انفاق.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۲۰

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ  
إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ  
الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْنَتَكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٢٠﴾

سخن از میانه‌روی شد، زیاده‌روی در هر کاری بد است، تو خوردن مال یتیم را گناه بزرگی اعلام نمودی و از مسلمانان خواستی که مبادا به مال یتیمان تعرض کنند.

در زمان پیامبر، برخی از مسلمانان سرپرستی یتیمان را به عهده گرفته بودند، به یتیمانی که پدر یا مادر خود را از دست داده بودند، ارثی از پدر و مادرشان رسیده بود، مسلمانان خرج غذا و پوشاک یتیمان را از مال خود آن یتیمان می‌دادند و وقتی هم آنان بزرگ می‌شدند بقیه ارث آن‌ها را تحویلشان می‌دادند.

البته گروهی بودند که تمام ارث یتیمان را برای خود برمی‌داشتند، (اگر چه

ارث آن یتیم‌ها صدها برابر خرجشان بود)، به مسلمانان هشدار دادی که به یتیمان ظلم نکنند و آتش دوزخ را برای خود نخرند.

گروهی از مسلمانان با شنیدن این پیام خیلی ترسیدند، یتیمان را از خانه خود بیرون کردند، هدف آنان این بود که مبادا مال یتیم را بخورند! گروه دیگری سفره و غذای یتیمان را از دیگر فرزندان خود جدا نمودند و برای آنان غذای جداگانه تهیه می‌کردند تا مبادا مال یتیم با زندگیشان مخلوط شود، این کار آن‌ها، باعث ناراحتی و رنجش یتیمان شد. (۱۱۹)

اکنون این آیه را بر پیامبر نازل می‌کنی و آنان را از این کار نهی می‌کنی و می‌خواهی در این امر نیز میانه‌رو باشند، مهم این است که نیت فرد خیر باشد و بخواهد به یتیمان کمک کند، سرپرستی آنان کار پسندیده‌ای است و ثواب زیادی دارد، به آنان می‌گویی که یتیمان برادر یا خواهر کوچک شما هستند، آنان جزئی از خود شما هستند و اشکالی ندارد در متن زندگی شما باشند، تو هرگز نمی‌خواهی تا مسلمانان در امور یتیمان سخت‌گیری زیاد کنند. مهم این است که نیت و قصد شما خیر باشد و قصد ظلم و ستم به آنان را نداشته باشید. آری، من باید تلاش کنم با درک صحیح به وظیفه خود عمل کنم و از سخت‌گیری بیش از اندازه خودداری کنم، باید میانه‌روی را در اجرای دستور تو فراموش نکنم.



بقره: آیه ۲۲۱

وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ وَلَا مَئِمَّةً مُّؤْمِنَةً  
خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا  
وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ  
وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ  
يَتَذَكَّرُونَ ﴿۲۲۱﴾

یکی از نیازهای انسان، نیاز به همسر است تا بتواند کنار او آرامش را تجربه کند، تو به آثار تربیتی و وراثتی ازدواج بیش از هرچیز دیگر توجه کرده‌ای و برای همین از مسلمانان خواسته‌ای تا بت پرستان را به عنوان همسر خود انتخاب نکنند.

ممکن است مسلمانی که تصمیم به ازدواج دارد به علت هیجان روزگار جوانی بخواهد با شخص کافری ازدواج کند، اما فلسفه اصلی ازدواج، ادامه

نسل است و طبیعی است که اگر کودکی در دامن شخص کافری بزرگ شود، سرنوشت شومی خواهد داشت.

آری، از ما می‌خواهی در انتخاب همسر به ایمان، اصالت بدهیم، پس نباید فریب ظاهر زیبای مشرکان را بخوریم و باید بدانیم که ازدواج خوب و موفق زمینه ساز سعادت فرزندانمان خواهد بود و ازدواج با مشرکان و کافران باعث گمراهی آنان می‌شود.

اگر من در جستجوی آرامش هستم، اگر می‌خواهم زندگی همراه با سعادت داشته باشم باید به سخن تو گوش فرا دهم و ملاک ازدواج را ایمان قرار دهم. گاه پیش می‌آید که دو زمینه انتخاب برای ازدواج دارم:

۱- کسی که موقعیت اجتماعی پایین تری دارد و از زیبایی کمتری برخوردار است، اما به تو ایمان دارد.

۲- کسی که موقعیت اجتماعی بالاتری دارد، زیبایی ویژه‌ای دارد، ولی قلب او از ایمان به تو خالی است.

به من می‌گویی که گزینه اول بهتر از گزینه دوم است، تو خیر مرا می‌خواهی، آیا من سخن تو را باور دارم؟

شاید با دیدن زیبایی، دل خود را ببازم، موقعیت اجتماعی بالای همسرم برای من مهم جلوه کند و سخنت را نادیده بگیرم، اما آیا زیبایی و دارایی و ثروت آن همسری که دل به او بستم، دوام دارد؟ یک اتفاق کوچک می‌تواند همه زیبایی او را از بین ببرد، یک غفلت می‌تواند همه ثروتش را نابود کند. آری، هیچ‌گاه زیبایی و ثروت نمی‌تواند تکیه‌گاه زندگی باشد.

خوشا به حال کسانی که به سخن تو گوش فرا می‌دهند، فقط ایمان به تو

می تواند تکیه گاه مطمئنی برای آینده زندگی زناشویی باشد.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۲۳ - ۲۲۲

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى  
فَاعْتَرَلُوا النَّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَفْرُبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ فَإِذَا  
تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ  
الْمُتَطَهِّرِينَ ﴿ ۲۲۲ ﴾ نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ  
وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ  
الْمُؤْمِنِينَ ﴿ ۲۲۳ ﴾

سخن از ازدواج به میان آمد و در اینجا به بیان چند نکته می پردازیم که به زنان و حقوق آنان ارتباط دارد:

زنان هر ماه، چند روزی حالت زنانگی برایشان پیش می آید که به آن قاعدگی (پریود) می گویند، یهودیان برای زنانی که این حالت برای آنها پیش می آید، سخت گیری زیادی می کردند، آنان باور داشتند که همه بدن و لباس او نجس است، در این حالت هر کس به آنان دست بزند، نجس خواهد شد، اگر زنی در این حالت در جایی بنشیند، آن مکان نیز نجس می شود. یهودیان اجازه نمی دادند زنان در آن حالت بر سر سفره غذا حاضر شوند.

اکنون در قرآن این کار یهودیان را نادرست می شماری و از مسلمانان می خواهی در اینجا نیز میانه رو باشند، احترام زن و شخصیت او را در این حالت نگاه دارند و هرگز تحقیرش نکنند، در ضمن به مرد دستور می دهی در زمانی که همسرش در این حالت است با او رابطه جنسی نداشته باشد زیرا

این کار باعث بیماری می شود.

به مسلمانان می گویی که اگر می خواهید شما را دوست داشته باشم، راه توبه و راه پاکی را در پیش گیرید.

سپس به دیدگاه برخی اشاره می کنی که وجود زن را وسیله ای برای هوس بازی و شهوت رانی می دانند، این دیدگاه غلطی است، وجود زن برای حفظ حیات نوع بشر است، هدف از زندگی زناشویی، پرورش فرزندان صالح است، فرزند صالح، بهترین سرمایه برای آینده است.

از طرف دیگر در زندگی زناشویی، زن باید حقوق همسرش را درباره رابطه جنسی به رسمیت بشناسد و مانع آلوده شدن مردش به گناه شود.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۲۵ - ۲۲۴

وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا  
وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۲۴﴾ لَا يُؤَاخِذُكُمُ  
اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبَكُمْ وَاللَّهُ  
عَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿۲۲۵﴾

اگر بین زن و شوهری اختلافی پیش آمد، نزدیکان باید برای رفع اختلاف آن دو تلاش کنند. در زمان پیامبر شخصی به نام «ابن رواحه»، دختر خود را شوهر داد، بعد از مدتی دختر با همسرش اختلاف پیدا کرد. وقتی ابن رواحه از این ماجرا مطلع شد، به جای اینکه برای صلح دختر و داماد خود اقدام کند، با عصبانیت قسم خورد که هرگز برای صلح آن دو اقدام نکند.

بعد از مدتی از این کار خود پشیمان شد، نزد پیامبر آمد و گفت من چنین

قسمی خورده‌ام، اکنون می‌خواهم برای نجات زندگی دخترم کاری بکنم، اما نمی‌دانم چه کنم؟ آیا باید به این قسم پایبند باشم؟  
این دو آیه را بر پیامبر نازل کردی و از مسلمانان خواستی تا به نام تو قسم یاد نکنند و نام تو را کوچک نکنند و برای اصلاح بین مردم اقدام کنند.  
تو اعلام می‌کنی سوگندی که در حال خشم و عصبانیت و یا از روی عادت و بدون توجه گفته شود، هیچ اعتباری ندارد، فقط سوگندی را باید ترتیب اثر داد که از روی توجه باشد و گوینده عمدتاً گفته باشد.  
پیامبر به ابن‌رواحه خبر داد که او می‌تواند برای صلح دختر و دامادش اقدام کند زیرا سوگند او در حال خشم زیاد و بدون توجه بوده است.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۲۷ - ۲۲۶

لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةٍ  
أَشْهُرٍ فَإِن فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۲۲۶﴾ وَإِن عَزَمُوا الطَّلَاقَ  
فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۲۷﴾

اگر مردی همسرش را به حال خود رها کند و قسم بخورد که دیگر با او هیچ رابطه‌ای نخواهد داشت، زن چه باید بکند؟ شوهرش نه او را طلاق می‌دهد و نه با او زندگی می‌کند.

تو به مرد چهار ماه فرصت می‌دهی، اگر در این مدت او به زندگی معمولی خود با همسرش برگشت که بهتر و اگر این کار را نکرد و می‌خواست همسرش را در سرگردانی قرار دهد، راه حلی برای زن قرار داده‌ای، زن می‌تواند از مرد خود شکایت کند و دادگاه اسلامی مرد را مجبور به یکی از این

دو کار می‌کند:

۱- مرد به زندگی خود برمی‌گردد و به همه حقوق زن خود احترام می‌گذارد و آن‌ها را مراعات می‌کند.

۲- مرد زن خود را طلاق بدهد و آن زن از دست مرد آسوده می‌شود. مرد یکی از این دو را باید انتخاب کند و هیچ راه دیگری ندارد، این حکم توست که نمی‌خواهی زن در سرگردانی باشد. آری، تو این‌گونه از حقوق زن در برابر مرد کج‌اندیش حمایت می‌کنی تا زن سرگردان نباشد.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۲۸

وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنْنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ  
الْآخِرِ وَيُعَلِّمْنَ أَحَقُّ بِرِدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ  
الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ

حَكِيمٌ ﴿۲۲۸﴾

اصل زندگی زناشویی این است که زن و شوهر با تفاهم و صمیمیت، فضایی را برای آرامش یکدیگر آماده کنند، اما گاهی به علت اختلافات، ادامه زندگی برایشان مشکل می‌شود. در اینجا است که در اسلام قانون طلاق قرار داده شده است.

هرگاه زن و شوهری از یکدیگر با طلاق جدا می‌شوند، برای آنان دو حالت تصور می‌شود:

۱- آن زن و شوهر با یکدیگر، رابطه جنسی نداشته‌اند. در این صورت،

پیمان زناشویی آنان با طلاق از بین می‌رود. بعد از طلاق، زن می‌تواند فوراً با مرد دیگری ازدواج کند. (۱۲۰)

۲- آن زن و شوهر با یکدیگر، رابطه جنسی داشته‌اند، اینجا بر زن واجب است به مدت سه دوره عادت ماهیانه صبر کند و پاک شود، بعد از آن می‌تواند با مرد دیگری ازدواج نماید. به مدتی که زن باید صبر کند، «عده طلاق» می‌گویند.

اما فلسفه عده طلاق چیست؟

با عده طلاق، فرصتی برای فکر کردن و بازگشت به زندگی مشترک پیدا شود و هیجان‌ها فروکش کند و هم مشخص شود آیا زن باردار هست یا نه، تا اگر تصمیم به ازدواج با مرد دیگری گرفت، نسل مرد بعدی با شوهر قبلی اشتباه نگردد.

البته در این مدت، شوهر می‌تواند بار دیگر به همسر خود رجوع کند و آنان زندگی زناشویی خود را دوباره آغاز نمایند و نیز بر زن واجب است که در هنگام طلاق اگر از شوهر خود حامله شده‌است، آن را اعلام نماید. همچنین صیغه طلاق باید در هنگامی جاری شود که زن عادت ماهیانه (پریود) نباشد، زن باید در این موضوع، حقیقت را بگوید.

وقتی به انجیل که فعلاً در دسترس مسیحیان است مراجعه کردیم، دیدیم در آن آمده که مرد فقط در صورتی می‌تواند زن خود را طلاق بدهد که زن به فحشا رو آورده باشد و طلاق به دلیل عدم تفاهم فکری و عاطفی زن و شوهر و یا هر دلیل عاقلانه دیگری ممنوع است. همچنین اگر کسی با زنی که از شوهرش طلاق گرفته است ازدواج نماید، زناکار است. (۱۲۱)

اکنون می فهمیم که چرا اسلام دین کامل و جامعی است، اسلام به تحکیم نظام خانواده اهمیت می دهد، اما راه را برای آینده زن نمی بندد، اگر او ازدواج ناموفقی داشت، می تواند بعد از گذشت مدتی، با مرد دیگری ازدواج نماید. نکته دیگر اینکه مردان و زنان، هر کدام نیروهای جسمی و روحی ویژه ای دارند که با هم تفاوت دارد، زنان از عواطف و احساسات بیشتری برخوردارند، به همین علت، آنان برای انجام وظایف عاطفی (مثل مادری و پرورش فرزند) مناسب تر می باشند، اما مردان قوای جسمی بیشتر و احساسات کمتری دارند، برای همین وظیفه تامین معاش خانواده و وظایف سختی مانند دفاع به دوش آنان است. پس بین زن و مرد تفاوت وجود دارد و با وجود این تفاوت ها، حقوق و مسئولیت های آنان نیز متفاوت است.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۳۰ - ۲۲۹

الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ  
تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا  
أَنْ يَخَافَا إِلَّا بُقْيَمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا  
جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ  
يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿ ۲۲۹ ﴾ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا  
تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ  
عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ  
يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿ ۲۳۰ ﴾

قبل از اسلام مردمی که در عربستان زندگی می کردند برای طلاق هیچ حدّ و



اندازه‌ای نداشتند، یک مرد می‌توانست ده‌ها بار زن خود را طلاق بدهد و بار دیگر زندگی با او را شروع کند، این کار آزار و اذیت زن را به دنبال داشت. در اینجا جلوی سوءاستفاده از زنان را دربارهٔ قانون طلاق می‌گیری، در اسلام وقتی مردی زن خود را طلاق داد زن باید سه دوره عادت ماهیانه صبر کند، در این مدت، مرد می‌تواند به زن «رجوع» کند، یعنی تصمیم بگیرد که زندگی با آن زن را دوباره از سر بگیرد. این حق به مرد داده شده است، اما این رجوع کردن فقط برای دو بار است. اگر مردی دو بار به همسرش رجوع کرد و بعد از رجوع کردن دوم، همسر خود را طلاق داد، دیگر نمی‌تواند برای بار سوم به آن زن رجوع کند. در واقع با طلاق سوم، دیگر هرگونه ارتباطی بین این مرد و زن گسسته می‌شود.

حکم جدایی مرد و زن بعد از طلاق سوم، همیشگی است. فقط در یک صورت مرد می‌تواند با این زن ازدواج مجدد نماید، آن هم وقتی است که این زن با مرد دومی ازدواج نماید و میان این زن و شوهر دومش رابطهٔ جنسی برقرار گردد، اکنون اگر شوهر فعلی، این زن را طلاق داد و زن هم، به مدت سه دوره عادت ماهیانه صبر کرد، حالا همسر سابق می‌تواند از این زن خواستگاری کند و در صورت رضایت زن، عقد ازدواج جاری شود و آنان بار دیگر زن و شوهر می‌شوند.

این امر با جریحه‌دار کردن وجدان مرد تا حدود زیادی از طلاق سوم جلوگیری می‌کند و در حقیقت این قانون، مانعی بر سر مردان فریب‌کار می‌شود که زن را بازیچهٔ هوس‌های سرکش خود نسازند.

طلاق نباید باعث کینه، خشونت و انتقام باشد، اگر به هر دلیل طلاق

صورت گرفت، باید بر اساس نیکی باشد، در هنگام طلاق، مرد حق ندارد مهریه‌ای را که به زن داده است از او پس بگیرد (و در صورتی که هنوز مرد، مهریه زن را پرداخت نکرده است، باید مهریه را پرداخت نماید). البته در یک صورت اگر مرد مهریه را پس بگیرد، اشکالی ندارد و آن وقتی است که زن بخواهد از مرد جدا شود ولی شوهرش حاضر به طلاق او نباشد. در اینجا زن می‌تواند مهریه خود را به مرد پس بدهد (یا اگر هنوز زن مهریه خود را نگرفته است، آن را به مرد ببخشد) به این شرط که مرد او را طلاق بدهد. اشکال ندارد مرد مهریه‌ای را که به زن داده پس بگیرد (یا اگر آن را پرداخت نکرده دیگر از پرداخت آن معاف بشود) و در عوض همسر خود را طلاق بدهد. نکته مهم این است که اگر زن مهریه‌اش را به مرد برگرداند (یا آن را به مرد ببخشد)، دیگر مرد بعد از طلاق، حق رجوع به آن زن را ندارد و هر گونه ارتباطی بین این زن و مرد از هم گسسته می‌شود.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۳۲ - ۲۳۱

وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ  
فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا  
لِتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا  
وَأذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ  
يَعْظُمُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۲۳۱﴾  
وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ  
أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ  
يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا

## تَعْلَمُونَ ﴿۲۳۲﴾

اگر زن و شوهر با هم رابطه جنسی داشتند و سپس مرد زن را طلاق داد، تو به مرد فرصت می دهی تا پایان مدّت مخصوص (سه دوره عادت ماهیانه زن) بتواند با همسرش آشتی کند و به او رجوع نماید و بار دیگر زندگی صمیمانه ای را آغاز کند، البته اگر مرد به همسرش رجوع نکرد، بعد از گذشت این مدّت، دیگر هرگونه ارتباط بین این زن و شوهر از هم گسسته می شود و زن به دنبال زندگی جدید خود می رود، (بعد از پایان این مدّت، آن زن می تواند با مرد دیگری ازدواج نماید).

بعد از تمام شدن این دوره، نتیجه هرچه باشد (خواه رجوع، خواه جدایی)، باید رفتار مرد با نیکوکاری همراه باشد و از هرگونه انتقام جویی و زیان رساندن به زن پرهیز کند. مرد حقّ ندارد به زن رجوع کند، اما نیت او اذیت و آزار او باشد، زیرا این کار سوءاستفاده از قانون است.

آری، با سخنان حکمت آمیز خود، همه را موعظه می کنی و از مردم می خواهی تقوا پیشه کنند که تواز همه کارهای آنان آگاهی.

زنی که از شوهرش جدا می شود بعد از گذشت سه دوره عادت ماهیانه می تواند دنبال زندگی خود برود، حال اگر شوهر سابقش به خواستگاری او بیاید و آن زن مایل باشد می تواند به این خواستگاری جواب مثبت بدهد و با عقد جدیدی، آنان زندگی مشترک را از سر بگیرند و نیز اقوام و خویشان زن حق ندارند مانع این ازدواج شوند.

عمل کردن به دستورات تو باعث تکامل و خیر و برکت می شود و زندگی

انسان را از آلودگی‌ها پاک می‌کند.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۳۳

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ  
 أَرَادَ أَنْ يُنَمِّمَ الرِّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ  
 لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ  
 وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ  
 فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ  
 عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا  
 تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۲۳۳﴾

اکنون که سخن از حقوق زنان به میان آمده است، به این مناسبت تو به بیان حق شیردهی مادر به نوزاد خود می‌پردازیم و این حق را در شش قانون بیان می‌کنیم:

۱- مادر حق دارد که به مدت دو سال فرزند خود را شیر بدهد و در این مدت حق نگهداری و سرپرستی نوزاد به عهده مادر است، البته مادر مجبور نیست که حتماً دو سال کامل به نوزادش شیر بدهد، می‌تواند مدت کمتری هم شیر بدهد ولی سرپرستی کودک تا دو سال با مادر است، این به سبب رعایت عواطف مادر و توجه به حال کودک است.

۲- هزینه زندگی مادر از نظر غذا و لباس در دوران شیردهی بر عهده پدر می‌باشد تا مادر بتواند با خیال آسوده، فرزندش را شیر بدهد.  
 در واقع اگر زنی از همسرش طلاق گرفته باشد بعد از طلاق و گذشتن سه

دوره عادت ماهیانه، دیگر مخارج آن زن بر عهده مرد نیست، اگر زن از آن مرد، نوزادی داشته باشد، مرد نمی تواند آن نوزاد را از مادرش بگیرد و باید دو سال صبر کند و در این دو سال مخارج مادر را پرداخت نماید.

۳- پدر و مادر نباید سرنوشت کودک خود را قربانی اختلافات خود کنند، پدر باید اجازه بدهد که کودک به مدت دو سال نزد مادر بماند و مادر هم باید اجازه بدهد پدر، فرزندش را ببیند.

۴- اگر در این مدت شیردهی مادر، مرد از دنیا برود، وارثان آن مرد باید عهده دار مخارج مادر بشوند و احتیاجات او را در این دو سال شیردهی برآورده کنند.

۵- زمان از شیر گرفتن کودک قبل از دو سال، به تصمیم پدر و مادر بستگی دارد، این زمان با توجه به وضع جسمی کودک و با هم فکری و توافق پدر و مادر معین می شود.

۶- هرگز نمی توان از حق شیر دادن و سرپرستی مادر جلوگیری کرد. گاهی پیش می آید که مادر از این کار انصراف می دهد یا مانعی برای او پیش می آید، در این صورت می توان نگهداری و شیر دادن به کودک را به دایه مناسبی واگذار کرد و باید حق دایه را نیز پرداخت نمود.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۳۵ - ۲۳۴

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا  
يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ  
عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ  
خَبِيرٌ ﴿۲۳۴﴾ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ

أَوْ أَكُنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِيمَ اللَّهِ أَنْكُمْ سَتَذَكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَّا  
تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْرِمُوا عُقْدَةَ النَّكَاحِ  
حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ  
فَآخِذُوا بِهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿۲۳۵﴾

رعایت حریم زندگی زناشویی، حتی بعد از مرگ همسر، موضوعی فطری است و همه اقوام و ملل در این باره قوانین و آدابی دارند، اما گاهی این قوانین زنان را در بن بست اسارت قرار می دهد، شنیده ام که در کتاب انجیل آمده است: «زنی که شوهرش از دنیا رفته است، هرگز نباید مجدداً شوهر کند و اگر کسی با او ازدواج کند، زناکار است». (۱۲۲)

اما تو دین اسلام را دین کامل و جامعی قرار دادی، به زنان دستور می دهی بعد از مرگ شوهر، چهار ماه و ده روز صبر کنند و بعد از آن می توانند ازدواج مجدد داشته باشند.

آری، از دواج بی درنگ زن پس از مرگ شوهر با محبت و دوستی و حفظ احترام همسر قبلی، سازگار نیست و نیز ممکن است زن از شوهر مرحومش باردار باشد، برای همین آنان باید این مدت را صبر کنند و این برای حفظ حریم زندگی مشترک است.

اکنون سؤالی مطرح می شود: در این مدت چهار ماه و ده روز (که زن بعد از مرگ شوهرش باید صبر کند)، آیا می توان از آن زن خواستگاری کرد؟  
خواستگاری اگر به صورت کنایه و سربسته باشد، اشکالی ندارد و زن هم می تواند به صورت کنایه جواب مثبت بدهد، ولی او باید این مدت را به احترام همسر سابقش صبر کند، بعد از تمام شدن این دوره، خواستگاری

رسمی صورت می‌گیرد، هرگونه خواستگاری صریح و شفاف در این زمان حرام است.

با این قانون چند نکته مورد توجه قرار گرفته است: رعایت قانون صبر زن بعد از فوت شوهر سابق، رعایت احترام شوهر سابق، میل فطری زن به ازدواج. در جامعه باید این قوانین اجرا شوند و همه به صورت شایسته به آن عمل کنند.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۳۷ - ۲۳۶

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنِ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ  
تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرَهُ  
وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ ﴿۲۳۶﴾  
وَإِنِ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً  
فِيضْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يُعْفُونَ أَوْ يُعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ  
تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَسْأُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ

بصیر ﴿۲۳۷﴾

تو بر مرد واجب کردی که اگر با زنی ازدواج نمود، مهریه آن زن را پرداخت نماید. مهریه، پشتوانه اقتصادی زن است، اگر ازدواج به طلاق و جدایی بکشد، زن خسارت بیشتری می‌بیند و شانس او برای ازدواج مجدد کمتر است، مهریه برای جبران خسارت زن و وسیله‌ای برای تأمین زندگی آینده اوست.

پرداخت مهریه به یکی از چهار صورت زیر می باشد:

۱- معمولاً مرد و زن قبل از عقد درباره مهریه به توافق می رسند، ولی گاهی قبل از عقد ازدواج، اصلاً سخنی از مهریه به میان نمی آید و عقد ازدواج خوانده می شود و زندگی زناشویی آغاز می شود. اگر بین زن و شوهر رابطه جنسی پیش نیامده باشد و این ازدواج به طلاق و جدایی برسد، در این صورت مرد باید هدیه ای به زن بدهد که آن هدیه مناسب با جایگاه زن باشد. این هدیه از فشار روحی بر زن می کاهد. البته زن هم نباید مرد را برای هدیه گرفتن، زیر فشار قرار دهد، هر مرد باید به مقدار توانایی خود اقدام به تهیه هدیه ای کند.

۲- اگر قبل از عقد ازدواج، مهریه مشخص نشود و عقد ازدواج خوانده شود و بین زن و شوهر رابطه جنسی نیز پیش آید، در صورت طلاق، مرد باید نگاه کند که در جامعه، زانی که در جایگاه اجتماعی همسر او هستند، چقدر مهریه دارند. مرد باید به همان اندازه به همسرش مهریه پرداخت نماید.

۳- اگر پیش از عقد، مهریه مشخص شود و عقد ازدواج صورت بگیرد و رابطه جنسی میان زن و شوهر برقرار گردد، مرد باید کل مهریه زن را پرداخت نماید.

۴- اگر پیش از عقد ازدواج، مهریه ای برای زن معین شود و قبل از رابطه جنسی این ازدواج به جدایی و طلاق بکشد، مرد باید نصف مهریه را



پرداخت نماید، البتّه زن می تواند از حقّ خود بگذرد و در این صورت دیگر چیزی بر شوهر واجب نیست، همان طور که بهتر است مرد کلّ مهریه را، به زن پرداخت کند.

اگر مرد قبلاً همه مهریه را به زن پرداخت کرده است، می تواند نصف آن را از زن پس بگیرد، البتّه بهتر است که مرد نصف دیگر این مهریه را به زن ببخشد، زیرا این بخشش مرد به پارسایی نزدیک تر است و می تواند گوشه ای از مشکلات اقتصادی و روانی زن را برطرف و جامعه را از آفت ها حفظ نماید. آری، تو دوست داری که اگر طلاق هم در جامعه صورت می گیرد با حسن انتقام جویی نباشد، بلکه زن و مرد با بزرگواری، گذشت و نیکوکاری با یکدیگر برخورد کنند و کرامت انسانی را فراموش نکنند.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۳۹ - ۲۳۸

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ

وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ ﴿۲۳۸﴾ فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ

فَادْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿۲۳۹﴾

سخن از حقوق خانواده به درازا کشید، اکنون تو به نماز و اهمیّت آن اشاره می کنی، در واقع می خواهی به مسلمانان این درس را بدهی که نباید زندگی زناشویی، آن ها را از نماز غافل کند. برای همین از آنان می خواهی تا یاد تو را فراموش نکنند و بر خواندن نمازها مخصوصاً نماز ظهر مواظبت کنند و با

فروتنی و خشوع نماز گزارند، مسلمان هرگز با کسالت و اجبار، نماز نمی خواند، چون او می داند نماز، باعث پاکی روح از پلیدی‌ها می شود.

چرا در اینجا به نماز ظهر تأکید بیشتری می کنی؟

تو می دانستی که در تابستان‌های گرم مدینه و آفتاب داغ آن، برای مسلمانان سخت است که ظهر به مسجد بیایند و با پیامبر نماز بخوانند، برای همین به نماز ظهر تأکید بیشتری می کنی.

در شرایط سخت لازم نیست نماز با همه آداب آن خوانده شود، مثلاً اگر مسلمانان در میدان جنگ باشند می توانند پشت به قبله هم نماز بخوانند و رکوع و سجده را با اشاره انجام دهند و یا در حالی که راه می روند و یا سواره هستند نماز بخوانند، دین اسلام، دین سخت‌گیری نیست.

مهم این است که انسان ارتباط خود را با تو قطع نکند، در شرایط سخت، این نماز است که نقطه امید انسان خواهد بود.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۴۰

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً  
لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ  
عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ  
حَكِيمٌ ﴿۲۴۰﴾

بار دیگر سخن از حقوق زنان را مطرح می کنی، هیچ دینی این گونه به حقوق

مادّی زنان توجّه نکرده است، می‌دانی وقتی زنی شوهرش از دنیا رفت، نگران آینده زندگی خود است، به این فکر فرو می‌رود که بعد از مرگ شوهر خود چگونه زندگی خود را از لحاظ مادّی تأمین کند؟

اکنون از مرد می‌خواهی تا وصیّت کند که همسرش بعد از مرگش می‌تواند به مدّت یک سال در خانه او بماند و وارثان باید مخارج او را در این مدّت پرداخت نمایند.

طبیعی است که در اینجا اختیار با زن است، او می‌تواند بعد از فوت همسر خانه شوهر را ترک کند و در مکان دیگری زندگی کند (او می‌تواند بعد از مدّت چهار ماه و ده روز، ازدواج مجدد نماید و زندگی جدیدی را آغاز کند)، اگر دوست داشت می‌تواند به مدّت یک سال، در خانه شوهر فوت شده‌اش زندگی کند و در این زمان، وارثان مرد باید مخارج زندگی او را تأمین کنند.

در واقع تو دستور می‌دهی تا هزینه زندگی و مسکن زن تأمین شود، البته در این دستور به آزادی زن هم احترام گذاشته می‌شود، اگر زن تصمیم به ترک خانه شوهر و یا ازدواج مجدد گرفت، هیچ کس نمی‌تواند مانع او شود.

واضح است که او اگر از خانه شوهر بیرون رفت، باید بعد از فوت شوهر، به مدّت چهار ماه و ده روز صبر کند، بعد از گذشت این مدّت است که او می‌تواند ازدواج مجدد داشته باشد.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۴۲ - ۲۴۱

وَلِلْمُطَلَّاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى  
 الْمُتَّقِينَ ﴿۲۴۱﴾ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ  
 تَعْقِلُونَ ﴿۲۴۲﴾

به مرد دستور دادی تا در هنگام طلاق، مهریه زن را پرداخت نماید و پرداخت مهریه را بر مرد واجب نمودی، اکنون یک دستور مستحبی دیگری می دهی، از مرد می خواهی اگر برایش امکان دارد در هنگام طلاق، هدیه ای به زن بدهد زیرا این هدیه باعث دلجویی از او می شود، شایسته است که پرهیزکاران به این دستور عمل کنند.

تو دستورات خود را به صورت شفاف برای مسلمانان بیان کردی و آنان باید در این دستورات تفکر کنند که تفکر در آن، زمینه ساز دوری از کارهای ناشایسته می شود. (۱۲۳)

بقره: آیه ۲۴۳

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ  
حَدَرِ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى  
النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿۲۴۳﴾

نام او حزقیل است، پیامبری از پیامبران تو، او خسته است، از راه دوری آمده است، می خواهد قدری استراحت کند، آفتاب بر بدن او می تابد، به دنبال سایه ای می گردد. نگاهی به دور دست می کند، آن طرف شهری را می بیند، نزدیک و نزدیک تر می شود، شهری ویران شده است! شهری که سال ها پیش مردمان آن مرده اند.

به سایه دیوار پناه می برد تا قدری استراحت کند، نگاهش به استخوان هایی می افتد، این استخوان ها چیست؟ ده ها استخوان جمجمه در آن طرف افتاده است، او نگاهی به شهر می کند، هر گوشه و کناری، استخوان های زیادی دیده

می شود.

او می فهمد که مردم این شهر همه به یکباره از دنیا رفته اند، آری، کسی نبوده است تا بدن آنان را به خاک بسپارد. این مردم در شهر دیگری زندگی می کردند، در شهر آنان طاعون آمد، آن ها به اینجا آمدند، آن وقت بود که مرگشان فرار سید.

اشک در چشمان حزقیل حلقه می زند، دست های خود را رو به آسمان می کند و تو را می خواند، از تو می خواهد بار دیگر آنان را زنده کنی تا تو را عبادت کنند.

تو به او وحی می کنی:

— ای حزقیل! آیا واقعاً دوست داری این مردم را زنده کنم؟

— آری.

— ای حزقیل، اسم اعظم خود را به تو یاد می دهم، این اسم اعظم را بر زبان جاری کن آن وقت خواهی دید که آنان زنده خواهند شد.

حزقیل، اسم اعظم تو را بر زبان جاری کرد و تو همه آنان را زنده نمودی تا بار دیگر در این دنیا زندگی کنند.

این حکایت را در اینجا بیان می کنی تا همه بدانند که بر هر کاری قادر و توانا هستی، تو می توانی مردگان را زنده کنی، روز قیامت همه سر از خاک بر خواهند داشت و برای حسابرسی به پیشگاهت خواهند آمد.

\*\*\*

باید به زندگی خود دوباره نگاه کنم، تو چقدر بر من مهربانی کرده ای! افسوس که زود این همه لطف و مهربانیت را فراموش می کنم، نعمت حیات،

نعمت ایمان، نعمت سلامتی و هزاران نعمت دیگر را به من داده‌ای، کاش می‌توانستم شکر این همه نعمت تو را به جا آورم.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۴۵ - ۲۴۴

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ  
 سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۴۴﴾ مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا  
 فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ  
 تُرْجَعُونَ ﴿۲۴۵﴾

در اینجا از من می‌خواهی این دو کار را فراموش نکنم:

۱ - جنگ و جهاد در راه تو.

۲ - قرض دادن به دیگران.

به من می‌گویی که قرض دادن به مردم نیازمند، در واقع قرض دادن به توست و تو چندین برابر آن را باز می‌گردانی و آن را همانند بذری که در زمین افشاند می‌شود، آبیاری می‌کنی و وقتی به بار نشست، به من باز می‌گردانی. آری، برکت زندگی و همچنین تنگدستی من در زندگی در دست توست، بازگشت من هم به سوی توست. اگر به این نکات خوب فکر کنم، می‌توانم راحت‌تر به دیگران کمک کنم، زیرا اگر من نیازمندان را یاری کنم، برکت زندگی خودم زیاد خواهد شد و در روز قیامت هم وقتی که هیچ پناهی نداشته باشم، مهربانی تو به یاریم خواهد آمد.

باید یاد بگیرم تا سرمایه‌های خود را در بانک تو ذخیره کنم که سودش از همه بانک‌ها بیشتر است، این بانکی است که در روز قیامت هم تعطیل

نمی شود و سود زیادی به من می دهد.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۴۶

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذِ  
قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ائْتِنَا مَلَكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ  
كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ  
وَقَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا  
قَلِيلًا مِّنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿۲۴۶﴾

تو دوست داری تا تاریخ را خوب بخوانم و از زندگی گذشتگان عبرت بگیرم، اکنون از بنی اسرائیل سخن می گویی، آنان سالیان سال در انتظار آمدن موسی علیه السلام بودند تا به کمک او بتوانند به بیت المقدس بازگردند، سرانجام موسی علیه السلام را فرستادی و آنان توانستند از مصر به بیت المقدس بازگردند، اما بعد از مرگ موسی علیه السلام دچار رفاه طلبی شدند و در میانشان اختلافات زیادی پیش آمد، سپس پیامبری به نام «اشموئیل» را برای هدایتشان فرستادی، ولی آنان هرگز به سخنان او توجه نکردند، سرانجام کافران به رهبری جالوت به شهرشان حمله کردند، زنان و فرزندانشان را اسیر کردند و مردانشان را از شهر بیرون کردند. بنی اسرائیل مجبور شدند به سرزمین های اطراف پناه ببرند. این حادثه حدود ۵۰۰ سال بعد از موسی علیه السلام اتفاق افتاد.

آنان برای نجات خود و زنان و فرزندانشان تصمیم به مبارزه گرفتند و نزد پیامبر خود آمدند و از او خواستند تا فرماندهی برای آنان برگزیند تا به فرماندهی او به جنگ جالوت بروند و بیت المقدس را آزاد سازند.



اشموئیل که آنان را به خوبی می شناخت به آنان رو کرد و گفت:  
 — می ترسم شما در موقعی که باید از فرمانده خود، پیروی و اطاعت کنید، از  
 اطاعت او سر باز زنید و برای پیکار با دشمن بهانه تراشی کنید.  
 — ای پیامبر خدا! چگونه چنین چیزی ممکن است؟ ما آماده ایم تا پای جان  
 از فرماندهی که برای ما معین می کنی، اطاعت کنیم، ما همه سر باز او می شویم  
 و گوش به فرمان او خواهیم بود، مگر نمی بینی که جالوت و طن ما را تصرف  
 کرده و زنان ما را به اسیری گرفته است؟ برای دفاع از ناموسمان هم که باشد از  
 جان خود دریغ نخواهیم کرد.  
 اشموئیل از آنان پیمان گرفت، هنگامی که فرماندهی برای آنان انتخاب شد و  
 فرمان جهاد صادر شد، همه پیمان شکنی کردند و فقط تعداد کمی در جبهه  
 جنگ حاضر شدند.  
 اما این ماجرا چگونه اتفاق افتاد؟ چه شد که آنان پیمان خود را فراموش  
 کردند؟ در آیه های بعد این ماجرا را برایم شرح می دهی.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۴۸ - ۲۴۷

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ  
 طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ  
 مِنْهُ وَلَمْ يَأْتِ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ  
 بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلِكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ  
 عَلِيمٌ ﴿ ۲۴۷ ﴾ وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ  
 سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ  
 الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُم مِّن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿ ۲۴۸ ﴾

بنی اسرائیل همه نزد اشموئیل آمده‌اند و از او می‌خواهند تا فرماندهی را برای آنان انتخاب کند تا به جنگ جالوت ستمگر بروند. این چنین بود که اشموئیل دست به دعا برداشت و از تو یاری خواست، او دعا کرد تا تو فرماندهی شجاع و شایسته برای آنان برگزینی. تو به اشموئیل وحی کردی که من طالوت را برای فرماندهی آنان انتخاب می‌کنم.

وقتی اشموئیل این سخن را شنید، تو را سپاس گفت و سجده شکر به جا آورد و به مردم خبر داد که هرچه زودتر آماده جنگ شوید که خداوند فرمانده شما را تعیین کرده است.

آنان پرسیدند که فرمانده کیست؟ اشموئیل به آنان خبر داد که طالوت فرماندهی است که خدا او را برای جنگ با جالوت ستمگر انتخاب کرده است.

به راستی طالوت کیست؟ جوانی گمنام که نه از مال دنیا چیزی دارد و نه از خانواده‌ای سرشناس است.

وقتی مردم این سخن را شنیدند فریاد اعتراضشان بلند شد، گفتند: چرا خدا طالوت را انتخاب نمود؟ در میان ما کسانی هستند که برای فرماندهی لیاقت بیشتری دارند. طالوت فقیر است و از مال دنیا هیچ ندارد، خدا باید فرمانده را از میان ثروتمندان و بزرگان انتخاب می‌کرد.

اشموئیل رو به آنان کرد و گفت که این انتخاب خداست، طالوت، هوش و علم و حکمت دارد و از نظر جسمی قوی و پر قدرت است.

گویا بنی اسرائیل هنوز به مأموریت طالوت از طرف تو اطمینان پیدا نکرده

بودند، برای همین از اشموئیل خواستند تا از تو بخواهد نشانه و دلیلی برای آنان بفرستی.

تو هم به اشموئیل وحی کردی که نشانه حق بودن طالوت این است که صندوق مقدس به بنی اسرائیل بازمی‌گردد.

وقتی بنی اسرائیل دیدند، صندوق مقدس از آسمان نازل شد حاضر شدند تا فرماندهی طالوت را بپذیرند.

دوست دارم بدانم صندوق مقدس چه بوده است؟

وقتی موسی علیه السلام به دنیا آمد، مادرش، او را در میان صندوقی نهاد و آن را به دریا انداخت. آن صندوق در نزد بنی اسرائیل بسیار مقدس بود. موسی علیه السلام، قبل از مرگ خود، تورات اصلی را (که بر لوح‌های گِل نوشته شده بود) در همین صندوق قرار داد و به جانشین خود «یوشع» سپرد.

تا زمانی که این صندوق میان یهودیان بود، آنان عزیز بودند؛ اما از زمانی که صندوق از میان آن‌ها رفت عزت آن‌ها هم رفت. آنان حرمت آن صندوق را نگاه نداشتند و تو صندوق را از آن‌ها گرفتی. (۱۲۴)

آن روز بود که فرشتگان را مأمور کردی تا صندوق را به بنی اسرائیل بازگردانند، با بازگشت این صندوق آرامش از دست رفته بازگشت و آنان آماده مبارزه با جالوت ستمگر شدند.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۵۰ - ۲۴۹

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ  
مُتَّبِعِيكُمْ يَنْهَىٰ فَهَمَّ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا  
مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ

وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ  
 الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ  
 اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٢٤٩﴾ وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا  
 رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ  
 الْكَافِرِينَ ﴿٢٥٠﴾

طالوت با لشکریان خود به سوی بیت المقدس حرکت کردند تا با جالوت مبارزه و شهر را آزاد کنند، لشکریان بعد از مدتی راه رفتن، بر اثر گرمای آفتاب همگی تشنه شدند، طالوت به آنان گفت: به زودی به رودخانه ای می رسیم، آگاه باشید که خدا می خواهد شما را امتحان کند، شما باید پیمان ببندید که از آن آب، سیر ننوشید، هر کس از آب سیر بنوشد، دیگر از لشکر من نخواهد بود. اگر می خواهید در این امتحان سربلند شوید، اصلاً آب ننوشید یا فقط کف دستی از آب بگیرید.

همه قول دادند که به فرمان طالوت عمل کنند، لحظاتی گذشت، به رودخانه رسیدند، آبی زلال و گوارا در جریان بود، همین که چشم لشکریان به آب افتاد، خوشحال شدند، خود را به آن رساندند و عده زیادی از آن آب سیر نوشیدند، فقط سیصد و سیزده نفر بر سر پیمان خود استوار ماندند.

شصت هزار نفر در این امتحان مردود شدند، طالوت آنان را به حال خود رها کرد و با همان سیصد و سیزده نفر به سوی دشمن حرکت کرد. اکنون دیگر لشکر او بسیار کم شده بود، شصت هزار نفر کجا و سیصد و سیزده نفر کجا؟ از طرف دیگر، جالوت که از حرکت طالوت باخبر شده بود، سپاه خود را بسیج نمود و به مقابله با طالوت آمد. وقتی یاران طالوت نزدیک دشمن

رسیدند، نگاهی به سپاه جالوت ستمگر نمودند، چند نفر از آنان به طالوت گفتند: ما امروز توانایی جنگ با سپاه جالوت را نداریم، تعداد ما خیلی کمتر از آنان است.

گروه دیگری از یاران طالوت که ایمانشان از بقیه بیشتر بود و به روز قیامت یقین بیشتری داشتند به طالوت گفتند: ما گوش به فرمان تو هستیم و پیروزی در دست خداست. چه بسا گروهی اندک به اذن خدا بر سپاهی بزرگ پیروز شده‌اند و یاری خدا با کسانی است که در راه او بر مشکلات صبر می‌کنند.

طالوت تصمیم گرفت تا با لشکر خود به مقابله با جالوت برود، وقتی آنان با جالوت و سپاه بزرگ او روبرو شدند چنین دعا کردند: بارخدا یا! در راه خود صبر به ما عنایت کن و گام‌های ما را استوار گردان و ما را بر این مردم کافر پیروز کن!

طالوت دستور می‌دهد تا لشکر در نزدیکی سپاه دشمن اردو بزنند.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۵۲ - ۲۵۱

فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ  
وَأَتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ  
بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى  
الْعَالَمِينَ ﴿٢٥١﴾ تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ  
الْمُرْسَلِينَ ﴿٢٥٢﴾

جوانی با عجله به این سو می‌آید، وقتی به لشکر بنی اسرائیل می‌رسد، ابتدا نزد برادران خود می‌رود، سه تن از برادران او در این لشکر هستند، به آنان

سلام می‌کند و وسایلی را که پدر برایشان فرستاده است را تحویل برادرانش می‌دهد. او می‌فهمد که لشکر از زیادی سپاه جالوت ترسیده‌اند، به آنان می‌گوید: چرا شما این قدر سپاه جالوت را بزرگ می‌پندارید؟ به خدا قسم اگر من با جالوت روبرو شوم او را خواهم کشت.

این سخن همه را به تعجب و امید دارد و آوازه آن به همه جا می‌رسد، طالوت هم خبردار می‌شود و به دنبال این جوان می‌فرستد و به او چنین می‌گوید:

— ای جوان! نام تو چیست و اینجا چه می‌کنی؟

— من داوود هستم و آمده‌ام شما را یاری کنم.

— چرا تو این قدر دیر آمدی؟

— پدر پیری دارم، خدا به او چهار پسر داده است، او سه برادرم را برای یاری تو فرستاد و مرا که کوچکتر از بقیه بودم نزد خود نگه داشت تا گوسفندان را برای چرا به صحرا ببرم. وقتی سپاه شما حرکت کرد، پدرم از من خواست تا مقداری وسایل برای برادران خود بیاورم.

— آیا نمی‌خواهی نزد پدر خود بازگردی؟

— من می‌خواهم جالوت را به قتل برسانم.

\*\*\*

فردا صبح دو لشکر در مقابل هم قرار گرفتند، لشکر جالوت با شمشیرهای برهنه به صف ایستاده بودند، جالوت هم که به پیروزی خود مطمئن بود به میدان مبارزه آمده بود و با هزاران سرباز در مقابل جمعیتی اندک ایستاده بود و از روی تمسخر لبخند می‌زد.

در این هنگام داوود جلو آمد، او شمشیری همراه خود نداشت، فقط یک

قلاب سنگ با خود آورده بود، او معمولاً با این قلاب سنگ از گله گوسفند محافظت می کرد. داوود از کسی سؤال کرد:

— آیا تو جالوت را می شناسی؟ می توانی به من نشان بدهی؟

— ای جوان! آنجا را نگاه کن، آن فیل را می بینی که صدها نگهبان در اطرافش با شمشیر ایستاده اند؟

— آری.

— آن مردی که سوار بر فیل است، جالوت است.

— ممنون.

داوود در فرصتی مناسب، سنگی داخل قلاب سنگ گذاشت و آن را به سوی جالوت پرتاب کرد و سنگ به پیشانی جالوت اصابت کرد و او از روی فیل به زمین افتاد و کشته شد، با کشته شدن جالوت سپاه او در هم شکست و لشکر طالوت پیروز شد و این گونه بود که بنی اسرائیل توانستند به بیت المقدس برگردند و زنان و فرزندان خود را نجات دهند. (۱۲۵)

\*\*\*

تو بعدها داوود را برای پیامبری برگزیدی و به او فرمانروایی و علم و دانش گرم کردی و فرزند او، سلیمان را هم به پیامبری انتخاب کردی و پادشاهی بزرگی به او دادی.

این قانون توست: باید در برابر ستمکاران قیام کرد و آنان را سرکوب کرد. اگر در مقابل ستمکاران قیامی نشود، فساد و تباهی سرتاسر جهان را می گیرد. جالوت ستمگر بود و باید اهل ایمان او را به سزای کارش می رساندند، سرکوب ستمکاران، یک ضرورت برای اجتماع بشری است.

این داستان‌هایی که برایم بیان می‌کنی، نشانه علم و قدرت و حکمت توست، باور دارم که داستان‌های قرآن واقعی است و هرگز دروغ و افسانه نیست.

\*\*\*

در اینجا داستان طالوت و صندوق مقدّس را برایم گفتی، صندوق مقدّسی که نشانه حقّ بودن طالوت بود و باعث اطاعت بنی اسرائیل از طالوت شد. اکنون می‌خواهم از آینده این صندوق بیشتر بدانم.

من در انتظار ظهور مهدی علیه السلام هستم، باور دارم که سرانجام او می‌آید و دنیا را پر از عدل و داد می‌کند.

او در مکه ظهور می‌کند، سیصد و سیزده یار باوفای او کنار کعبه با او بیعت می‌کنند و او قیام خویش را آغاز می‌کند سپس به کوفه می‌آید، در کوفه حکومت خویش را تشکیل می‌دهد، مدّتی می‌گذرد و او تصمیم می‌گیرد به سوی فلسطین حرکت کند. وقتی به فلسطین می‌رسد، چند روز صبر می‌کند تا روز جمعه فرا رسد. در آن روز گروهی از مسیحیان و یهودیان در آنجا جمع می‌شوند، آن روز عیسی علیه السلام از آسمان می‌آید و پشت سر مهدی علیه السلام نماز می‌خواند و آن وقت است که مسیحیان مسلمان می‌شوند.

سپس مهدی علیه السلام همان صندوق مقدّس را به یهودیان نشان می‌دهد، وقتی یهودیان آن را نزد مهدی علیه السلام می‌بینند عدّه زیادی از آنها به مهدی علیه السلام ایمان می‌آورند و مسلمان می‌شوند، آنان بر این اعتقادند که صندوق مقدّس را نزد هر کس یافتند باید تسلیم او شوند، گذشتگان آنها بر این باور بوده‌اند وقتی پیامبری از دنیا می‌رود، آنها باید ببینند که این صندوق نزد چه کسی است. این صندوق نزد هر کس که یافت می‌شد، او پیامبر بعدی بود و یهودیان



تسلیم او می شدند. (۱۲۶)

عده کمی از آنان زمانی که حق را می بینند از قبول آن سر باز می زنند و با مهدی علیه السلام وارد جنگ می شوند ولی سرانجام شکست خواهند خورد.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۵۳

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ  
كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْتَاتِ  
وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ  
بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ  
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿۲۵۳﴾

پیامبران زیادی را برای هدایت انسانها فرستادی تا آنان پیام و سخن تو را ابلاغ کنند و مردم بتوانند راه سعادت و خوشبختی را پیدا کنند، البته مقام و جایگاه پیامبران یکسان نیست و هرکدام از آنان جایگاه و امتیازی دارند، ابراهیم علیه السلام را فریادگر توحید قرار داده و به تنهایی او را یک امت حساب نمودی و به او نسلی پربرکت عنایت کردی، نوح علیه السلام را عمر طولانی و توفیق پایداری در راه حق عنایت کردی و از طرف خود به او سلام ویژه ای نمودی، با موسی علیه السلام سخن گفتی، به عیسی علیه السلام معجزات خاصی مثل شفای بیماران و زنده کردن مردگان عنایت کردی و جبرئیل را به کمک او فرستادی، به محمد صلی الله علیه و آله امتیاز خاتمیت دادی و دین او را کامل ترین و جامع ترین ادیان قرار دادی، به او قرآنی دادی که هرگز تحریف نخواهد شد زیرا تو خود حافظ این

قرآن هستی.

پیامبران معلّمان بزرگ بشریت هستند که هر کدام در یک رتبه و کلاسی، به آموزش بشر پرداخته‌اند، آنان از اصول و برنامه یکسانی پیروی کرده‌اند. راه خوب و بد را به انسان‌ها نشان دادی، پیامبران مسیر حقّ و حقیقت را برای مردم بیان کردند، بعد از آن دیگر نوبت انتخاب مردم بود، آن‌ها باید راه خودشان را انتخاب می‌کردند، تو انسان را با اختیار آفریدی، به او حقّ انتخاب داده‌ای، خود او باید راه خود را انتخاب کند، تو همواره آن‌ها را به سوی ایمان فرا می‌خوانی و وسیله هدایت آن‌ها را فراهم می‌سازی، اما هرگز آن‌ها را در پیمودن راه صحیح مجبور نمی‌کنی، راه را نشان می‌دهی، انتخاب با خود آن‌هاست.

وقتی بنا شد اختیار با خود انسان باشد، طبیعی است که عدّه‌ای ایمان می‌آورند و عدّه‌ای هم کافر می‌شوند و بین مردم اختلاف پیش می‌آید، عدّه‌ای فریب شیطان را می‌خورند و در حقّ دیگران ظلم می‌کنند.

اگر تو انسان‌ها را مجبور به پذیرفتن راه حقّ می‌کردی، هرگز جنگ و اختلافی پیش نمی‌آمد و تاریخ بشر هرگز ظلم و ستم را به چشم نمی‌دید، اما در آن صورت، بشر به تکامل نمی‌رسید، بشری که اختیار ندارد، ظلم هم نمی‌کند، ولی تو انسان را به گونه‌ای آفریدی که می‌تواند راه درست را انتخاب کند، اگر انسان رستگار شود، به اختیار خودش بوده است و این زیبایی انسان است. شکوه انسان در اختیار اوست، وقتی قرار است انسان، موجودی آزاد و

مختار باشد، طبیعی است که گروهی از انسان‌ها که راه زشتی‌ها را انتخاب می‌کنند، روی زمین فساد خواهند کرد، اما تو می‌دانی همه زیبایی انسان در اختیار اوست، معنای انسان در اختیار است، اگر اختیار را از انسان بگیری، خوب بودن انسان، دیگر ارزشی ندارد.

می‌خواهی کسی را خلق کنی که در این دنیای خاکی، در میان سختی‌ها و بلاها، راه خوبی‌ها را انتخاب کند و اگر ظلم و ستمی را دید با آن مبارزه کند.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۵۴

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ  
يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةَ وَلَا شَفَاعَةَ وَالْكَافِرُونَ هُمْ  
الظَّالِمُونَ ﴿۲۵۴﴾

در اینجا بار دیگر از من می‌خواهی تا سرمایه‌های خود را در راه تو به کار بگیرم، من تا فرصت دارم باید برای سفر آخرتم توشه‌ای بگیرم، دنیا مزرعه آخرت است، اگر من در راه تو به دیگران کمک کنم، روز قیامت می‌توانم پاداش آن را ببینم، در روز قیامت دیگر نمی‌توان کار خوبی انجام داد، آن روز، فقط روز نتیجه و پاداش است.

باید بدانم که روز قیامت، هیچ دوستی نخواهد بود، آن روز هیچ کس به فکر دیگری نیست، همه به فکر خود هستند، روزی است که من باید خودم به تنهایی، پاسخ کارهایم را بدهم. هیچ کس دیگر یاریم نمی‌کند، باید خودم را

برای آن روز آماده کنم. انسان به هرچه دل بسته باشد، دیگر به کارش نمی آید. این واقعیت است، همه بُت‌ها، نابود شده‌اند، انسان می فهمد بُت‌هایی که آن‌ها را پرستیده است، به هیچ کار نمی آیند، آن روز فقط روز تو و روز بندگان خوب توست، هر کس با پیامبران و جانشینانش دوست باشد و راهشان را رفته باشد، از شفاعت آنان بهره‌مند خواهد شد، چون پیامبران به اذن تو شفاعت مؤمنان را به عهده دارند، وای به حال کافران که به دنبال بُت‌های خود رفتند، آنان به خود ظلم کردند، افسوس که دیر می فهمند که هیچ یار و یاورى ندارند.

بقره: آیه ۲۵۵ (آیه الكرسي)

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا  
تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي  
يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ  
بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا  
يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ﴿ ۲۵۵ ﴾

جز تو خدایی ندارم، با همه بُت‌ها و دل‌بستگی‌ها قهر می‌کنم، از هرچیز که  
بخواهد جای تو را در دلم بگیرد بیزار می‌جویم، فقط تو را می‌خوانم و به  
سوی تو می‌آیم. خدایی جز تو نیست، من فقط تو را به خدایی قبول دارم،  
همه زیبایی‌ها از آن توست.

تو «حی» هستی، تو زنده‌ای، تو همواره بوده و هستی، خدایی یگانه که پیش  
از آغاز روزگارها بوده و پس از نابودی روزگارها نیز خواهد بود، هرگز نابود

نمی‌شود و پایان نمی‌پذیرد، هستی خود را از موجود دیگری نگرفته‌ای، پس هیچ‌گاه نابود نمی‌شوی. (۱۲۷)

تو «قَیُّوم» هستی. «قَیُّوم» به کسی گفته می‌شود که روی پای خود ایستاده و دیگران به او وابسته‌اند، آری، این جهان با این عظمت را تو برپا کرده‌ای، این جهان را آفریده‌ای، به همه روزی می‌دهی، هدایت می‌کنی، زندگی و مرگ در دست توست، تو به کمک هیچ کس نیاز نداری، همه جهان به تو نیازمند است، اگر لحظه‌ای تدبیر و حمایت تو نباشد، جهان به هم می‌ریزد و نابود می‌شود.

\*\*\*

تو هرگز سستی و خواب نداری، برای یک لحظه هم از این جهان غافل نمی‌شوی، فیض و لطف تو دائمی است و لحظه‌ای قطع نمی‌شود، مانند بندگان خود نیستی که در اثر خواب از دیگران غافل می‌شوند.

تو مالک حقیقی همه جهانی، تو مالک آسمان‌ها و زمینی، هر تصرفی که در جهان می‌شود، از طرف توست. همه کاره این جهانی!

گروهی از مردم به بُت‌ها عقیده دارند، برای بُت‌ها قربانی می‌کنند و می‌گویند: این بُت‌ها در روز قیامت از آنان شفاعت خواهند کرد، این چه عقیده باطلی است، چگونه می‌شود انسان، سنگی را بتراشد و از آن مجسمه انتظار داشته باشد که در روز قیامت نجاتش دهد؟

کیست که در روز قیامت بدون اجازه تو بتواند شفاعت کند و مردم را از آتش برهاند؟

تو صاحب روز قیامت هستی! انسان نمی‌تواند با خیال و توهم به بُت خود

مقام شفاعت بدهد. شفاعت در روز قیامت تنها به اجازه توست. آن روز فقط روز تو و روز بندگان خوب توست، به پیامبران و جانشینانشان اجازه می‌دهی تا دیگران را شفاعت کنند و به پیروان راستین خود یاری رسانند.

درست است مقام شفاعت را به پیامبران و جانشینان آن‌ها داده‌ای، اما من نباید درباره آنان زیاده‌گویی و غلو کنم، آنان بندگان تو هستند، مخلوق تو هستند، مبادا درباره آن‌ها گزافه بگویم و چیزی را باور داشته باشم که با یکتاپرستی منافات دارد.

آری، آنان از خود چیزی ندارند، تو به گذشته و آینده آنان علم داری. تو بودی که به پیامبران وحی نازل کردی و آنان را از علم غیب آگاه ساختی، اگر وحی نبود، آنان هرگز نمی‌توانستند از علم غیب باخبر شوند، آنان آن مقداری از علم غیب را می‌دانند که تو اراده کرده‌ای.

\*\*\*

تخت تو همه زمین و آسمان‌ها را در برگرفته است!!  
یادش به خیر! کلاس دوم ابتدایی که بودم، معلم ما، هر روز، اول درس، این آیه را برایمان می‌خواند و همه با او همخوانی می‌کردیم. بعد از چند ماه، همه ما «آیه الكرسي» را حفظ بودیم.

یک روز از او سؤال کردم:

— معنای کلمه «کرسی» چیست؟

— کرسی یعنی تخت، تخت پادشاهی!

— چرا به این آیه، آیه تخت می‌گویند؟

— چون در آن از تخت خدا سخن گفته شده است. این آیه می‌گوید که تخت خدا، همهٔ آسمان‌ها و زمین است.

کودکی بودم هشت ساله، در ذهن خود چنین تصوّر کردم که تو در آسمان‌ها، تخت بزرگی داری و بر روی آن نشسته‌ای. آن روز دیگر چیزی به معلّم نگفتم و سؤالی هم نکردم، زیرا به خیال خودم، معنای «آیه الكرسي» را فهمیده بودم.

وقتی بزرگ‌تر شدم، کم‌کم فهمیدم که تو جسم نیستی تا بخواهی بر روی تخت پادشاهی خودت بنشینی.

البته شنیده‌ام عده‌ای از اهل سنت معتقد هستند که تو واقعاً تخت بزرگی داری و بر روی آن نشسته‌ای و فرمان می‌دهی، حتی آن‌ها این سخن را هم نقل کرده‌اند که وقتی روز قیامت فرا می‌رسد تو بر تخت پادشاهی خود می‌نشینی و مردم به تو نگاه می‌کنند و گروهی هم در پای آن تخت به سجده می‌افتند.

وقتی با کتاب‌های حدیثی آشنا شدم، این ماجرا را خواندم که روزی شخصی به نام حَفْص نزد امام صادق علیه السلام آمد و از او دربارهٔ این آیه سؤال کرد:

— آقای من! منظور این سخن قرآن چیست: «تخت خدا همهٔ آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته است»؟

— منظور از واژه «کرسی» در این آیه، علم و دانش خداست. علم و دانش او همهٔ زمین و آسمان‌ها را فرا گرفته است. هیچ چیز از علم خدا پوشیده نیست. (۱۲۸)

من قدری به سخن امام صادق علیه السلام فکر کردم، وقتی پادشاه بر روی تخت خود می‌نشیند، در واقع او قدرت و احاطهٔ خود را به کشور خود نشان می‌دهد.



تخت پادشاه، نشانه قدرت او بر کشورش است. تو که خدای یگانه‌ای، از همه هستی خبر داری، آری! هیچ چیز بر تو پوشیده نیست. هر برگ درختی که از درختان می‌افتد تو از آن آگاهی داری، تو تختی نداری که بر روی آن بنشیني و به آفریده‌های خود فرمان بدهی، تو بالاتر از این هستی که بخواهی در مکانی و جایی فرارگیری.

\*\*\*

حفظ و نگهداری آسمان‌ها و زمین برای تو کار سختی نیست، زیرا قدرت تو حدّ و اندازه‌ای ندارد و تو بر هر کاری توانایی. تو از همه چیز بالاتر و بزرگ‌تر هستی، هیچ شریکی نداری، خدای بزرگ و بی‌نهایت که به همه کارها تواناست. اکنون که من این آیه را خواندم، تو را بهتر می‌شناسم: تو سرچشمه جاوید جهان و برپادارنده این جهانی، این جهان هدفدار است و زندگی و حرکت در آن به سویی است که تو آن را معین نموده‌ای. تو مالک همه آسمان‌ها و زمینی، بدون اذن تو هیچ کس نمی‌تواند شفاعت دیگری را نماید، حاکمیت تنها از آن توست! به همه چیز علم داری، به بندگان قسمتی از علم را عنایت می‌کنی. خدایی بزرگ هستی، جهان با این عظمت را آفریده‌ای و این نشانه قدرت بی‌اندازه توست، حفظ و نگهداری جهان برای تو کار سختی نیست.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۵۷ - ۲۵۶

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ

فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا  
 انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۵۶﴾ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا  
 يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ  
 يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا  
 خَالِدُونَ ﴿۲۵۷﴾

نام او حصین بود، خیلی پریشان بود، سراسیمه به سوی مسجد پیامبر می آمد، همه امید او دو پسری بود که به او داده بودی، اما امروز خبردار شد که آن ها دست از آیین اسلام برداشته و مسیحی شده اند، گویا بازرگانی که از سوریه به مدینه آمده بود با آنان سخن گفته و آن ها را مسیحی کرده است و می خواهد این دو پسر را با خود به سوریه ببرد تا در میان مسیحیان زندگی کنند.

حصین نزد پیامبر می آید، او ماجرا را برای پیامبر تعریف می کند و از آن حضرت اجازه می خواهد تا به زور و اجبار، دو پسر خود را به اسلام بازگرداند.

در این هنگام تو جبرئیل را می فرستی تا این آیه را برای پیامبر بخواند. آری، در پذیرش دین هیچ اجباری نیست، انسان را آفریدی و راه هدایت و سعادت و راه گمراهی و بدبختی را نشان دادی، اختیار با خود اوست. وقتی راه حق از راه گمراهی مشخص شده است، چه نیازی به اجبار انسان ها برای قبول اسلام است؟

\*\*\*

نوروز سال ۱۳۹۱ است، بهار فرا رسیده است و بیشتر مردم به مسافرت

رفته‌اند، من در خانه مانده‌ام و مشغول نوشتن این صفحه‌ها هستم. دو پسر من نزد من آمده‌اند، آن‌ها می‌خواهند تا ما هم به مسافرت برویم، اما من حوصله این جاده‌های شلوغ را ندارم، قول می‌دهم در فرصت مناسب‌تری آن‌ها را به مسافرت ببرم.

هیچ کس مرا مجبور نکرده است به مسافرت بروم یا نروم. اختیار با خود من است، اما نکته مهم این است که اگر من سوار ماشین شدم، باید به قوانین راهنمایی و رانندگی احترام بگذارم، در قسمتی از جاده، سبقت ممنوع است، نباید سرعت من بیش از صد و بیست کیلومتر در ساعت بشود، در پیچ‌های خطرناک، نباید سرعت از سی کیلومتر در ساعت بیشتر باشد. باید این قوانین را مراعات کنم، یعنی مجبور هستم، اگر این کار را نکنم، جریمه می‌شوم، حتی ممکن است پلیس ماشین مرا توقیف کند و به پارکینگ ببرد. آری، تأکید می‌کنم هیچ کس مرا مجبور نمی‌کند رانندگی کنم، اگر رانندگی را انتخاب کردم، مجبورم به قانون احترام بگذارم.

اسلام هم یک مسیر زندگی است، راه و رسم چگونه زیستن است، مجبور نیستم مسلمان باشم، می‌توانم هر دینی را برای خود انتخاب کنم، اگر اسلام را پذیرفتم، باید به قوانین این دین احترام بگذارم، باید نماز بخوانم، روزه بگیرم، گوشت مردار نخورم، امر به معروف کنم و... آری، در اصل قبول اسلام، هیچ اجباری نیست، اگر کسی مسلمان شد باید قوانین اسلام را بپذیرد.

به راستی اگر انسان در انتخاب دین، آزاد است، پس چرا پیامبر بارها و بارها به جنگ کافران و مشرکان رفت؟ آیا معنای این کار پیامبر این نیست که او

می خواست آن‌ها را مجبور به پذیرفتن اسلام کند؟  
 وقتی من درباره جنگ‌هایی که در زمان پیامبر روی داد، تحقیق می‌کنم،  
 متوجه می‌شوم که بعضی از آن جنگ‌ها، جنبه دفاعی داشته و مسلمانان از  
 شهر مدینه در مقابل تهاجم بت پرستان دفاع کرده‌اند، بعضی از آن جنگ‌ها هم  
 برای سرنگونی نظامی بوده که مانع آزاداندیشی مردم بوده‌اند.  
 آری، انسان برای انتخاب دین آزاد است. اسلام بت پرستی را دین نمی‌داند،  
 بلکه آن را انحراف می‌داند مسلمانان به فرمان پیامبر یا امام معصوم نسبت به  
 ریشه کن کردن آن اقدام می‌کنند تا زنجیرهای اسارت از فکر انسان‌ها زدوده  
 شود.

\*\*\*

هر کس به طاغوت کافر شود و به تو ایمان آورد، به دستاویزی استوار که  
 گسستنی نیست، چنگ زده است.  
 طاغوت هر کس یا هر چیزی است که باعث گمراهی انسان‌ها می‌شود،  
 شیطان، بت‌ها، ستمگران و رهبران دروغین همه این‌ها طاغوت هستند و من  
 اول باید دل از آنان برکنم، باید از آن‌ها جدا شوم، تا بتوانم به تو برسم، این تنها  
 راه رسیدن به توست، باید از طاغوت بیزارى بجویم.  
 اگر در دره‌ای عمیق و هولناک گرفتار شوم و بخواهم نجات پیدا کنم، باید به  
 دستاویز محکمی چنگ بزنم، دستاویزی که هرگز گسسته نشود، باید طناب  
 محکمی پیدا کنم. اگر این طناب محکم نباشد ممکن است مرا تا مقداری از  
 قعر دره بالا آورد، اما در میانه راه پاره شود و به دره سقوط کنم.  
 عشق به این دنیا و جلوه‌های آن، همانند دره‌ای عمیق است، اگر من بخواهم

از قعر این درّه به قلّه سعادت و رستگاری برسم، باید از هرچه مرا از یاد تو غافل می‌کند، جدا شوم و به تو ایمان بیاورم. این تنها راه نجات من است، اگر قلب خود را از محبت طاعت‌های زمان خود خالی کنم و ایمان آورم، نجاتم می‌دهی، زیرا تو شنوا و دانا می‌باشی و از حال من باخبری.

بدون کمک تو نمی‌توانم نجات پیدا کنم، نیاز به سرپرستی دارم که مرا راهنمایی کند، تو سرپرست و راهنمای همه مؤمنان هستی، برای همین از آنان خواسته‌ای تا از پیامبر و امامان معصوم پیروی کنند.

امروز اگر من ایمان واقعی داشته باشم و پیرو مهدی عج باشم مرا یاری می‌کنی و از تاریکی‌ها به سوی نور می‌بری، لحظه به لحظه مرا از ناامیدی و اضطراب به سوی امید و آرامش می‌بری، نور ایمان در قلب من زیاد و زیادتر می‌شود.

آری، اگر امام‌زمان خود را بشناسم و از او پیروی کنم، تو گناهان مرا می‌بخشی، از سیاهی‌ها و تاریکی‌های گناهان نجات می‌دهی، به من توفیق توبه می‌دهی و بخشش و مغفرت خود را نازل می‌کنی، آن وقت است که قلب من نورانی می‌شود. (۱۲۹)

از طرف دیگر، کسانی که به تو ایمان ندارند و از طاعت‌ها پیروی می‌کنند، لحظه به لحظه از آرامش دور می‌شوند، شیطان و رهبران گمراه، آنان را به سوی تاریکی‌ها می‌برند. کسی که پیرو طاعت‌ها شد، سرانجام گرفتار عذاب دوزخ خواهد شد، عذابی که هرگز پایانی ندارد.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۵۸

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ  
 الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي  
 وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا  
 مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۲۵۸﴾

در چند آیه قبل، از توحید برایم سخن گفتمی، اکنون می خواهی سه ماجرای  
 تاریخی را نقل کنی تا ایمان من به تو و روز قیامت زیادتر شود:

ماجرای اول درباره ابراهیم علیه السلام و نمرود است، بار دیگر از من می خواهی از  
 ابراهیم علیه السلام یاد کنم، او که زنده کننده یکتاپرستی بود، در زمان نمرود زندگی  
 می کرد، نمرودی که سرمست قدرت و حکومت خود شده بود. روزی نمرود  
 از ابراهیم علیه السلام پرسید:

— ای ابراهیم! بگو بدانم خدای تو کیست؟

— همان کسی که زنده می کند و می میراند، همان که مرگ و زندگی در دست  
 اوست.

— ای ابراهیم! من هم زنده می کنم و هم می میرانم!

نمرود دستور داد تا دو زندانی را به کاخ بیاورند، کسانی که در کاخ بودند نگاه  
 می کردند، یکی از آن دو را آزاد کرد و دیگری را به قتل رساند، سپس رو به  
 ابراهیم کرد و گفت: ای ابراهیم! دیدی که زندگی و مرگ هم به دست من  
 است!

ابراهیم لحظه ای به فکر فرو رفت، می توانست به این کار نمرود اشکال

بگیرد و بگوید که کشتن یک زندانی و آزاد کردن دیگری، ربطی به مسأله مرگ و زندگی طبیعی ندارد، اما فهمید که اگر بخواهد در این زمینه سخن بگوید، فرصت از دست می‌رود و کسانی که در کاخ نمرود جمع شده‌اند، به این سخنان فکر نخواهند کرد، برای همین رو به نمرود کرد و گفت: «ای نمرود! خدای من کاری کرده است که خورشید از مشرق طلوع می‌کند، تو که ادعای خدایی می‌کنی کاری کن که خورشید از مغرب، طلوع کند».

نمرود نتوانست هیچ جوابی بدهد و مات و مبهوت، نگاه می‌کرد. در این ماجرای که برایم نقل کردی، اگر من چشم‌های خود را باز کنم، می‌توانم دلایل بسیاری برای یکتایی و قدرت تو بیابم، می‌توانم از طبیعت، آسمان، زمین، درس معرفت بیاموزم.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۵۹

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْبَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى  
عُرُوشِهَا قَالَ أَتَىٰ يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِثَّةَ نَوْمٍ  
بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَيْسَتْ قَالَتْ لَيْسَتْ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَيْسَتْ مِثَّةَ  
عَامٍ فَاَنْظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ  
وَلَنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَىٰ الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا  
لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۲۵۹﴾

ماجرای دوم درباره پیامبری است به نام عزیر، از من می‌خواهی با قدرت تو بیشتر آشنا شوم و این‌گونه معرفت من به تو بیشتر شود:

عزیر، یکی از پیامبران بنی اسرائیل بود. روزی گذرش به شهری ویران افتاد، استخوان‌های مردگان زیادی در آنجا بود.

او مدتی به آن استخوان‌ها و مجموعه‌ها نگاه کرد، سؤالی ذهن او را مشغول نمود: در روز قیامت، چگونه این مردگان، زنده خواهند شد؟ در این هنگام به عزرائیل دستور دادی تا جان او را بگیرد، مرگ عزیر فرا رسید.

بعد از صد سال، دوباره او را زنده کردی، وقتی زنده شد نگاهی به اطراف خود کرد، به او وحی کردی:

— ای عزیر! فکر می‌کنی چند وقت است که اینجایی؟

— یک روز و شاید هم کمتر از یک روز.

— تو صد سال است که اینجایی. نگاهی به غذا و آشامیدنی خود نما، ببین که هیچ تغییری در آن ایجاد نشده است. آن الاغ توست، ببین از او فقط مشتی استخوان مانده است. اکنون نگاه کن که من چگونه او را زنده می‌کنم.

آن روز عزیر آن منظره را دید و چنین گفت: تو بر هر چیزی توانا هستی.

این‌گونه بود که او آرامش یافت و مسأله رستاخیز برایش به شکلی محسوس حل شد. در واقع با این کار صحنه قیامت را به دنیا آوردی و برای عزیر نمایش دادی.

سؤال عزیر درباره اصل معاد نبود، او به معاد ایمان داشت، فقط در حیرت بود که تو چگونه استخوان‌های پوسیده را جمع می‌کنی و انسان‌ها را زنده



می کنی، می خواست با چشم ببیند که چگونه بدنی را که به خاک تبدیل می شود، زنده می کنی.

بعد از این ماجرا، عزیز به شهر خود بازگشت، وقتی به شهر رسید همه چیز تغییر کرده بود، آری! صد سال گذشته و همسر او از دنیا رفته بود. (۱۳۰)

\*\*\*

بقره: آیه ۲۶۰

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ  
أُولَئِكَ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَئِن لِّيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ  
فَصُرِّهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ  
يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا وَاعْلَمَنَّ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۲۶۰﴾

ماجرای سوم نیز درباره ابراهیم علیه السلام است: روزی از کنار ساحل دریایی عبور می کرد، مرده ای را دید که در ساحل افتاده است، پرندگان و حیوانات خشکی و ماهیان دریا مرده را طعمه خود قرار داده اند، دیدن این منظره ابراهیم علیه السلام را به فکر قیامت انداخت، با خود فکر کرد که انسان چگونه زنده خواهد شد، او با تو چنین سخن گفت:

— بارخدا یا! نشانم بده که چگونه مردگان را زنده خواهی کرد؟

— مگر به این مطلب ایمان نداری؟

— ایمان دارم، ولی می خواهم اطمینان قلبی پیدا کنم.

— ای ابراهیم! چهار پرنده بگیر و آنان را ذبح نما، سپس گوشتشان را با هم

مخلوط کن و آن را چند قسمت نما و هر قسمت را بر بالای کوهی بگذار، بعد پرنندگان را صدا بزن، آنان به قدرت من زنده خواهند شد و نزد تو خواهند آمد.

ابراهیم علیه السلام چهار پرنده (طاووس، خروس، کبوتر و کلاغ) تهیه کرد و دستور تو را اجرا کرد، وقتی آنها را صدا زد، همه زنده شدند و به سوی ابراهیم علیه السلام آمدند و این گونه بود که قلب او آرام شد و به یقین بیشتری دست یافت. (۱۳۱)

تو در روز قیامت، اجزاء بدن مرا به هم متصل می کنی و بار دیگر مرا زنده می کنی، اگر چه هر جزء از بدن من، در گوشه ای از دنیا باشد، آری تو خدایی هستی که به هر کاری توانایی. (۱۳۲)

بقره: آیه ۲۶۱

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ  
حَبَّةٍ أُنْبِتَتْ سَعِ سَنَائِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِئَةٌ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ  
يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۶۱﴾

وضع اقتصادی مردم روی اخلاق و آرمان و رفتار آنان تأثیر می‌گذارد، جامعه‌ای که با توحید آشنا شد و از طاغوت فاصله گرفت، باید نگاه درستی به دنیا و ثروت داشته باشد، برای همین از «انفاق» سخن می‌گویی و از همه می‌خواهی به نیازمندان کمک کنند تا فقر از جامعه ریشه کن شود و جامعه توحیدی از آسیب‌های فقر در امان بماند.

تو می‌دانی دل من اسیر دنیا می‌شود، دل‌بستگی من به مال و ثروت دنیا زیاد است، برای همین می‌خواهی تا این دل‌بستگی را کم کنم و با ثروت خود، کارهای نیک انجام دهم، به نیازمندان کمک کنم.

دیر یا زود مرگ به سراغم خواهد آمد و به جز کفن، هیچ چیز دیگر نمی‌توانم با خود ببرم، چقدر خوب است به نیازمندان کمک کنم، کارهای خیر انجام دهم، مالی که در راه تو خرج شود سرمایه‌ای برای روز قیامت خواهد بود.

اکنون برایم مثالی می‌زنی، از من می‌خواهی به دانه گندم نگاه کنم، اگر این دانه در زمینی مناسب قرار گیرد و از آب سیراب شود، رشد می‌کند و بعد از چند ماه، هفت خوشه می‌دهد که هر خوشه آن، صد دانه گندم دارد.

وقتی که کشاورز دانه‌های گندم را در دل خاک قرار می‌داد، می‌دانست چه می‌کند، او به آینده ایمان داشت، ولی کسی که از کشاورزی هیچ اطلاعی ندارد، شاید با خود می‌گوید چرا کشاورز این گندم‌ها را در خاک مرطوب قرار می‌دهد؟ او سرمایه خود را از دست می‌دهد. می‌توانست با این گندم‌ها، نانی تهیه کند. چند ماه می‌گذرد، فصل برداشت فرا می‌رسد، هر دانه گندم، هفتصد دانه شده است، کشاورز خوشحال است.

مؤمن می‌تواند با سرمایه خود، ماشین بهتر، خانه بهتر و... تهیه کند، اما این کار را نمی‌کند، او باور دارد پولی را که در راه تو بدهد، صدها برابر خواهد شد و به او باز خواهد گشت، فقط باید تا زمان برداشت صبر کرد، دیر یا زود مرگ فرا می‌رسد، آن وقت او می‌بیند که تو سرمایه‌اش را هفتصد برابر بلکه بیشتر از آن کرده‌ای و به او برمی‌گردانی.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۶۳ - ۲۶۲

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا  
يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذَىٰ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ  
عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٢٦٢﴾ قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ  
صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذَىٰ وَاللَّهُ عَنِّي حَلِيمٌ ﴿٢٦٣﴾

اگر به کسی کمک کردم، نباید منتی بگذارم و آبروی او را نزد دیگران ببرم و یا با آزار و اذیت دلش را بشکنم، با این کار، ثواب کار خیر خود را از بین برده‌ام، شرط قبولی کار خیر من این است که منت نگذارم و آزار نرسانم، باید کار خیر را برای تو انجام دهم، من با تو معامله می‌کنم و ثواب آن را هم از تو می‌خواهم، کار ندارم دیگران از کار من باخبر می‌شوند یا نه، مهم این است که تو می‌بینی، تو آگاه هستی و پاداش مرا صدها برابر خواهی داد، در روزی که همه در ترس و اضطراب هستند، لطفت را بر من ارزانی خواهی داشت و من در سایه مهربانی تو خواهم بود.

شاید فقیری از من کمک خواست و من در آن لحظه نتوانستم کمکش کنم، باید با دل‌جویی و محبت و بزرگواری با او سخن بگویم و اگر تندی کرد من با گذشت برخورد کنم، این کار من بهتر از این است که به او کمک کنم ولی بعداً بر او منت بگذارم و او را آزار دهم.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۶۵ - ۲۶۴

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ  
بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ  
الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا

يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ  
الْكَافِرِينَ ﴿٢٦٤﴾ وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ  
وَتَثْبِيئًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ يَرْبُوَّةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَاتَتْ أُكُلَهَا  
ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطُلُّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢٦٥﴾

باید بدانم تو کاری را که از روی ریا و خودنمایی باشد و یا با منت گذاشتن بر سر نیازمندان همراه باشد، نمی پذیری، کاری را قبول می کنی که از روی اخلاص باشد و فقط برای رضایت و خشنودی تو باشد.

در زمین های سنگلاخ گیاهان نمی توانند به خوبی رشد کنند، گیاه نیاز به زمینی دارد که بتواند ریشه های خود را داخل آن فرو ببرد و مواد مورد نیاز خود را از آن بگیرد، گاهی زمین های صخره ای با قشر نازکی از خاک پوشیده می شوند، اگر بذری در این خاک قرار گیرد، جوانه می زند و رشد می کند، اگر طوفان و باران تندی بیاید، خاک صخره و گیاهان روئیده شده بر روی آن را می شوید و با خود می برد. بعد از آن، دیگر هیچ اثری از گیاهان نیست و صخره ای بیش باقی نمانده است.

کسانی که از روی ریا و خودنمایی، کار خیر انجام می دهند و یا بر دیگران منت می نهند، کار نیک آنان، مانند کاشت بذر روی صخره است، تو وعده دادی که کار خیر را صدها برابر رشد دهی، اما این رشد نیاز به فضای مناسب دارد، دل این ریاکاران هرگز برای این رشد مناسب نیست، ریاکاری و منت نهادن آنان، مانند رگبار تندی است که هیچ چیز را بر روی آن صخره باقی نمی گذارد، آنان با این کار خود، اعمال خوب خود را از بین می برند.

از طرف دیگر باغ‌هایی را دیده‌ام که در مناطق مرطوب واقع شده‌اند، کشاورز این باغ را در جای بلندی درست کرده تا از خطر سیل در امان بماند، خاک باغ، مناسب و حاصلخیز است، در آنجا گیاهان به خوبی رشد می‌کنند، وقتی باران تند هم ببارد، درختان از آب سیراب می‌شوند، و محصول این باغ دو برابر می‌شود. اگر باران هم نبارد، ریزش شب‌نم، طراوت و لطافت باغ را حفظ می‌کند.

کسانی که برای خشنودی تو و تقویت ایمانشان، کار خیر انجام می‌دهند، کار آن‌ها مانند این باغ پر برکت، مفید و ارزشمند است و هرگز نابودی ندارد، آن‌ها پاداش کار خود را به زودی خواهند دید.

هر کاری را که من انجام می‌دهم، تو می‌بینی، باید مواظب باشم که به اسم کار خیر به دنبال مطرح کردن خود نباشم، اگر من به فقیری کمک بکنم، اما هدفم خودنمایی باشد، شاید هیچ کس از نیت من باخبر نشود و همه تعریف مرا بکنند، اما تو که از همه چیز آگاه هستی و از دلم باخبری، باید مواظب باشم هدفم خودنمایی نباشد.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۶۶

أَيُّودُ أَحَدِكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ  
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ  
ذُرِّيَّةٌ ضَعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ  
لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿۲۶۶﴾

با من سخن می‌گویی تا بیشتر از ضرر ریا بدانم، تو دوست داری که هیچ کدام از کارهایم از روی ریا نباشد. ریا کار مانند کسی است که باغ سرسبز و خرّمی دارد، در آن باغ، درختان میوه مثل انگور و خرما به چشم می‌آیند و نهرهای آب در آن جاری است. صاحب باغ دیگر پیر شده است، فرزندان کوچکی دارد، او می‌داند دیگر روزهای آخر عمرش است. تنها امید او برای آینده فرزندان، این باغ است. یک شب، طوفانی سهمگین می‌وزد، صاعقه‌ای از آسمان می‌آید و این باغ را به آتش می‌کشد و هیچ درختی را باقی نمی‌گذارد، به راستی حال صاحب باغ چگونه خواهد شد و چه حسرت و اندوهی به او دست خواهد داد؟

کسانی که عمل نیکی انجام می‌دهند و سپس ریا می‌کنند یا بر دیگران منت می‌گذارند، مانند این باغبان هستند که زحمت زیادی کشیده است و در هنگام نیاز، نتیجه کارش از بین می‌رود و جز حسرت و اندوه چیزی برایش نمی‌ماند.

ریا کاری و منت گذاشتن، کارهای نیکم را از بین می‌برد و روزی که به این کارهای خوب خود نیاز دارم، جز حسرت چیزی نخواهم داشت.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۶۷

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ  
وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ  
وَلَسْتُمْ بِأَخْذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ

حَمِيدٌ ﴿۲۶۷﴾



در مدینه مردی زندگی می‌کرد که سرمایه زیادی را از راه حرام به دست آورده بود، او مقداری از اموالش را به عنوان صدقه به نیازمندان می‌داد. این آیه را بر پیامبر خود نازل کردی تا به مردم بگویند که تو صدقه‌ای را می‌پذیری که از مال حلال باشد.

اشتباه بزرگی است که عده‌ای برای به دست آوردن ثروت هر کاری می‌کنند، حقوق مردم را پایمال می‌کنند، از راه حرام بر ثروت خود می‌افزایند، بعد از آن که ثروتشان زیاد شد، مقداری از آن را در راه خیر مصرف می‌کنند، تو به آنان می‌گویی که این کارها را هرگز نمی‌پذیری، صدقه وقتی ارزشمند است که انسان زحمت بکشد و کسب حلال داشته باشد و آنگاه به نیازمندان انفاق کند.

\*\*\*

مردم مدینه نخلستان‌های زیادی داشتند، در مدینه انواع درختان خرما وجود داشت، بعضی از درختان، خرمای بسیار مرغوب و گران می‌دادند، از بعضی درختان هم خرمای بسیار ارزان به دست می‌آمد.

عده‌ای از مسلمانان وقتی می‌خواستند صدقه بدهند، ارزان‌ترین نوع خرما را انتخاب می‌کردند و آن را صدقه می‌دادند، خرماهایی که شیرینی کمتری داشت و نامرغوب بود و خودشان از آن‌ها نمی‌خوردند و چه بسا آن‌ها را دور می‌ریختند.

به پیامبر وحی کردی تا به آنان بگویند که وقتی می‌خواهید در راه خدا انفاق کنید، از بهترین‌ها صدقه بدهید.

آن‌ها نمی‌دانستند که وقتی چیزی را صدقه می‌دهند در واقع با تو معامله می‌کنند، پس چرا در هنگام معامله با خدا، پست‌ترین خرما را به فقیران می‌دهند؟ آیا این کار باعث تحقیر نیازمندان نمی‌شود؟

تو دوست داری که عزت و احترام نیازمندان حفظ شود، باید چیزی را صدقه بدهم که خودم آن را دوست دارم.

اگر من چیزی را دوست ندارم، نباید آن را به عنوان صدقه به نیازمندان بدهم، من باید از بهترین مال خود صدقه بدهم.

ثروتمندی را می‌شناسم که خیلی وقت‌ها مهمانی‌های بزرگی می‌گیرد، آخر شب که می‌شود و مهمان‌ها می‌روند، غذایی را که باید دور بریزد برمی‌دارد و برای نیازمندان می‌برد. اینکه هنر نیست. هنر آن است که او سرشب، قبل از آن که برای مهمانان سفره پهن کند، مقداری از آن غذا را برای نیازمندان ببرد. کاری که او انجام می‌دهد صدقه نیست، بلکه اسم آن، جلوگیری از اسراف است! اسراف گناه است، او با این کار خود، از گناهی جلوگیری می‌کند، ولی نباید انتظار داشته باشد که به او ثواب صدقه را بدهی!

\*\*\*

بقره: آیه ۲۶۸

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ

يَعِدُّكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۶۸﴾

وقتی می‌خواهم قسمتی از ثروت خود را در راه تو خرج کنم یا به نیازمندی کمک کنم یا کار خیری انجام دهم، شیطان مرا وسوسه می‌کند و از فقر

می ترساند و از من می خواهد تا بخل بورزم، اما نباید فریب و سوسه شیطان را بخورم، با صدقه دادن و انجام کار خیر، مغفرت و آمرزش تو را برای خود می خرم و این کار باعث برکت زندگی من می شود، تو وعده دادی که در مقابل کمک به دیگران و انجام کار خیر، از گناهان من درگذری و روزیم را وسیع گردانی.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۶۹

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ  
أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿۲۶۹﴾

سخن از کمک به دیگران به میان آمد، چه کسی می تواند از مال دنیا دل بکند و به نیازمندان کمک کند؟ کسی که تو به او «حکمت» عنایت کرده باشی و به هر کس که به او حکمت بدهی، خیر فراوانی داده‌ای.

به راستی حکمت چیست که تو آن را این قدر ارزشمند می دانی؟  
یادم نمی رود وقتی که در دانشگاه بودم، استاد درباره این آیه برایمان سخن می گفت، او گفت که منظور از حکمت در این آیه، همان فلسفه یونان است.  
این حرف برایم جالب بود، خوب دانشجویی بیش نبودم، اول راه بودم.  
سال‌ها گذشت، سؤالی برایم مطرح شد. در تاریخ خواندم که صدها سال بعد از پیامبر، برای اولین بار مسلمانان با فلسفه یونان آشنا شدند. خوب، معنای این سخن این بود که صدها سال، این آیه قرآن معنا و مفهومی نداشت، یعنی هم پیامبر و هم مسلمانان صدر اسلام از فلسفه هیچ حرفی نزده‌اند، اگر حکمت همان فلسفه یونان است، پس آنان از حکمت بی بهره بوده‌اند!

من به مطالعه و تحقیق ادامه دادم، سخنی از امام صادق علیه السلام خواندم که آن حضرت، حکمت را «فهم درست دین» معنا کرده است. آری، اگر من دین اسلام را به درستی بفهمم و از کجروی‌ها دوری کنم، به خیر فراوان دست یافته‌ام، اسلام دین کاملی است، افسوس که گاهی مسلمانان دستورات دین را به خوبی نمی‌فهمند، دچار تندرویی‌ها و کندروی‌ها می‌شوند! این آفت بزرگی برای جامعه است.

سؤال مهم این است که چگونه می‌توانم به این فهم دقیق برسیم؟ راه آن چیست؟

باید برای فهم درست اسلام نزد بهترین اسلام‌شناس بروم، از او درس بیاموزم و از او بخواهم مرا راهنمایی کند. ولی بهترین اسلام‌شناس کیست؟ هر کسی می‌تواند در فهم دین، دچار خطا و اشتباه شود، باید نزد کسی بروم که معصوم است. باید امام معصوم را بشناسم و پیرو او باشم. باید با دوازده امام پاک آشنا شوم، آنان که مفسران واقعی قرآن هستند، پیامبر فرمود که در میان شما دو چیز گرانبها به یادگار می‌گذارم که اگر پیرو این دو باشید، هرگز گمراه نخواهید شد: قرآن و اهل بیت علیهم السلام.

آری، پیامبر از مسلمانان خواست تا بعد از او پیرو علی علیه السلام و امامان بعد از او باشند.

حکمتی که باید به دنبال آن باشم، همان معرفت و شناخت امام معصوم است.

اگر پیرو واقعی امامان باشم، دیگر به این دنیا دلبستگی نخواهم داشت، زیرا آنان الگوی من هستند، آنان هستی خود را در راه تو فدا نمودند، حماسه

عاشورا درس بزرگی است، اگر پیر و حسین علیه السلام هستم، باید آماده باشم تا جان و مال و هستی خود را در راه تو فدا کنم. این پیروی از امامان معصوم است که مرا به سوی همه خوبی‌ها دعوت می‌کند و عشق به زیبایی‌ها را در دل من می‌آورد. (۱۳۳)

\*\*\*

بقره: آیه ۲۷۰

وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهَا وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿۲۷۰﴾

آنچه من در راه تو می‌بخشم، تو از آن آگاهی، اگر پیمان و نذری هم با تو ببندم، تو از آن آگاه هستی و پاداش آن را در روز قیامت می‌دهی، اگر امروز به نیازمندان کمک کنم، در روزی که من نیازمند باشم، یاریم می‌کنی. آن روز افراد بخیلی که ثروت خود را در راه تو خرج نکردند و به فقیران کمک نکردند، پشیمان خواهند شد، آنان آن روز هیچ یار و یآوری نخواهند داشت.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۷۱

إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۲۷۱﴾

اگر وضع مالی من خوب باشد، زکات بر من واجب می‌شود، برای مثال، در ماه رمضان وقتی یک ماه روزه گرفتم، در روز عید فطر، باید «فطریه» بدهم که در واقع نوعی زکات است. اگر پرداخت زکات به صورت علنی و آشکار

باشد، اشکالی ندارد.

تو دوست داری تا غیر از زکات واجب، باز هم به فقرا کمک و دستگیری کنم، این همان صدقه است، از من می خواهی تا صدقه من پنهانی باشد و دیگران از آن باخبر نشوند، می خواهی آبروی نیازمندان این گونه حفظ بشود، صدقه دادن اگر به صورت پنهانی باشد، باعث بخشش گناهام می شود. آری، مهم این است که با نیت پاک و بدون ریا به نیازمندان کمک کنم، اینکه مردم از کار من باخبر بشوند یا نه، مهم نیست، مهم این است که تو باخبر باشی و پاداش مرا بدهی.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۷۲

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ  
وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا  
تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ﴿۲۷۲﴾

پیامبر بارها از مردم خواست تا از ریا و خودنمایی پرهیز کنند و به نیازمندان منت نگذارند و این گونه آنان را آزار ندهند، اما باز هم عده ای ثروتمند ریاکاری می کنند و برای شهرت و خودنمایی پول خرج می کنند، به راستی چرا آنان به سخنان پیامبر تو گوش نمی کنند؟ چرا راه خود را می روند؟ مگر قرآن از آنان نخواست که ریا را کنار بگذارند، اما چرا این سخنان در آنان اثر نکرد؟

اگر کسی کار خیری انجام می دهد، نفع آن به خود او بازمی گردد، مهم این است که مردم در انجام کارهای نیک ریا نکنند و آن کارها را فقط برای تو

انجام دهند که در این صورت آن‌ها روز قیامت نتیجه کارهای خود را خواهند دید و از پاداش آن بهره‌مند خواهند شد، آری، کاری که برای تو انجام شود، هرگز از بین نمی‌رود.

\*\*\*

اکنون با پیامبر خود چنین سخن می‌گویی:

ای محمد! وظیفه تو، دعوت مردم به سوی من است، از تو نخواسته‌ام که به اجبار مردم را هدایت کنی، من انسان‌ها را با اختیار آفریده‌ام، آنان در انتخاب راه خود آزاد هستند، می‌توانند به من ایمان بیاورند، می‌توانند پیرو طاغوت‌ها شوند و کفر بورزند.

ای محمد! تو فقط پیام و سخن مرا برای مردم بازگو کن! تو فرستاده من هستی، باید کار ابلاغ قرآن را انجام دهی، مهم این است که همه سخن حق را بشنوند، اگر این کار را کردی، دیگر نباید نگران باشی که آیا آنان حق را می‌پذیرند یا نه، بدان که دوست دارم انسان با اختیار ایمان بیاورد، هیچ کس را مجبور به ایمان آوردن نمی‌کنم. همه زیبایی انسان در این اختیار اوست، راه خود را خودش انتخاب می‌کند.

ای محمد! اگر احساس کردی عده‌ای مانع می‌شوند تا پیام من به گوش مردم برسد، می‌توانی با آنان مبارزه کنی، وقتی دیدم که بزرگان مکه مردم را تشویق به بت پرستی می‌کنند و مؤمنان را از شهر خود بیرون می‌کنند، اجازه دادم که با آنان جنگ کنی، زیرا آنان مانع رسیدن پیام من به مردم بودند، اما وقتی که این موانع برداشته شد، دیگر تو باید کار خودت را انجام دهی و سخن مرا برای

مردم بگویی، ممکن است عده‌ای باز هدایت نشوند، نباید آنان را مجبور به هدایت کنی.

\*\*\*

«این خداست که هر کس را بخواهد هدایت می‌کند».

این سخن توست که مرا به فکر وا داشته است. ساعت‌ها درباره این سخن فکر کرده‌ام. منظور تو از این جمله چیست؟

یادم نمی‌رود وقتی اولین بار ترجمه این آیه را خواندم فکر اشتباهی به ذهنم رسید، کاش آن روز کسی بود که راهنماییم می‌کرد. آن روز با خود این‌گونه فکر کردم:

تو هر کس را بخواهی هدایت می‌کنی، پس ایمان من به این علت بوده است که تو این‌گونه خواسته‌ای. این ایمان که ارزشمند نیست، چون من مجبور بوده‌ام ایمان بیاورم، وقتی تو چیزی را اراده کنی، حتماً واقع می‌شود، گویا مجبور بوده‌ام که با ایمان باشم. آن کسی هم که کافر است، مقصّر نیست، خوب، این تو بودی که نخواستی او ایمان بیاورد، او هم کافر شده است، اگر من مؤمنم، برای این بوده که تو این‌گونه خواسته‌ای، اگر انسان دیگری کافر است، او هیچ گناهی ندارد، این تو بودی که او را در گروه اهل ایمان قرار ندادی، تو او را هدایت نکردی، او چه تقصیری دارد؟

مدّت زیادی گذشت تا توانستم جواب این سؤال را پیدا کنم. برای اینکه بفهمم منظور از این سخن چیست، به این مثال توجه کردم:

هر کودکی وقتی به سنّ شش سالگی می‌رسد، می‌تواند به مدرسه برود و از



آموزش رایگان دولت استفاده کند، دولت این امکان را در اختیار همه قرار داده است، حال ممکن است یک کودک به اختیار خود به مدرسه نرود، مهم این است که امکان مدرسه رفتن برای او وجود دارد، حالا اگر این کودک به دبستان نرفت و درس نخواند، در آینده نمی تواند به دانشگاه برود. فقط کسانی می توانند به دانشگاه بروند (و بعدها پزشک، مهندس و... شوند) که دیپلم گرفته باشند.

دولت به کسی که دیپلم دارد فرصت می دهد به دانشگاه برود، هر کس دیپلم دارد می تواند در دانشگاه ادامه تحصیل دهد، آیا این قانون، قانون ظالمانه ای است؟ کسی که به اختیار خودش ترک تحصیل کرده است، می توانست درس بخواند، خودش نخواست که درس بخواند، پس نمی تواند به دانشگاه برود. تو هم برای همه انسان ها زمینه هدایت را آماده کردی، راه خوب و بد را نشان آن ها دادی، این هدایت مرحله اول است.

عده ای این هدایت را پذیرفتند و ایمان آوردند و به سخنان پیامبر تو گوش فرا دادند، تو اراده کرده ای که به این افراد امتیاز ویژه ای بدهی و آنان را موفق به کارهای خوب و زیبا نمایی و مسیر کمال را به آنان نشان بدهی، این هدایت مرحله دوم است.

آنان مانند کسانی هستند که به مدرسه رفته اند و درس خوانده اند پس اکنون می توانند به دانشگاه بروند و به جایگاه های بالاتر اجتماعی دست پیدا کنند. ولی عده ای دیگر به اختیار خود از پذیرش سخن پیامبر سر باز زدند، آنان راه شیطان را انتخاب نمودند و فریبش را خوردند. در واقع، هدایت مرحله

اول را نپذیرفتند، برای همین از هدایت مرحله دوم محروم می‌شوند. این افراد مانند کسانی هستند که به اختیار خود ترک تحصیل کردند و از رفتن به دانشگاه محروم شدند.

«تو هر کس را بخواهی هدایت می‌کنی». این جمله مربوط به هدایت مرحله دوم است، نه هدایت مرحله اول. یعنی تو در مرحله اول، همه را هدایت می‌کنی، پیام و سخن خود را به آنان می‌رسانی، راه خوب و بد را نشان می‌دهی. در قرآن بارها درباره هدایت مرحله اول سخن گفتی. در این آیه از هدایت مرحله دوم سخن می‌گویی، قانون مهم خود را بیان می‌کنی، قانون این است: فقط کسانی وارد هدایت مرحله دوم می‌شوند که هدایت مرحله اول را پذیرفته باشند. اراده تو این است. در واقع فقط کسانی را از هدایت مرحله دوم بهره‌مند می‌کنی که مرحله ابتدایی هدایت را طی کرده باشند. این هرگز جبر نیست. انسان هرگز مجبور نیست، او مختار است که هدایت را بپذیرد یا نه، اگر هدایت مرحله اول را نپذیرفت، طبق اراده تو، دیگر از هدایت مرحله دوم بهره‌مند نخواهد شد.

\*\*\*

اکنون می‌خواهم سخن تو با پیامبر را به زبان ساده بیان کنم: ای محمد! وظیفه تو هدایت مرحله اول است، تو باید پیام و سخن مرا برای همه مردم بیان کنی، آنان را آزاد آفریده‌ام، نباید آنان را مجبور به ایمان آوردن کنی.

وظیفه تو تنها ابلاغ پیام است، وقتی کار خودت را انجام دادی، عده‌ای ایمان

می آورند و عده‌ای هم در کفر و بُت پرستی باقی می‌مانند. این اراده و خواست من است که هر کس هدایت مرحله اول را پذیرفت، شایستگی و لیاقت وارد شدن به مرحله بعدی هدایت را دارد، راه کمال را به او نشان می‌دهم، کاری می‌کنم که لحظه به لحظه به من نزدیک تر شود، دست او را می‌گیرم و او را به بهشت خویش رهنمون می‌سازم.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۷۳

لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ  
ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ  
بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ  
عَلِيمٌ ﴿۲۷۳﴾

باید در هر کاری، اولویت بندی بکنم، اگر می‌خواهم به نیازمندی کمک نمایم، باید فکر کنم و ببینم چه کسی در اولویت است، از من می‌خواهی تا در جامعه بگردم و قبل از همه به این افراد کمک کنم:

نیازمندی که به تنگنا گرفتار شده‌اند و از جهت شرم و حیایی که دارند، دیگران توانگرشان می‌پندارند و هرگز به اصرار از مردم چیزی را درخواست نمی‌کنند. باید ابتدا به فکر گرسنه‌هایی باشم که غذایی برای خود و فرزندان‌شان ندارند.

البته کسانی هم هستند که به کارهای مهم جامعه مشغول هستند و فرصتی برای تجارت و کسب درآمد ندارند، آنان زندگی خود را وقف خدمت به

اسلام نموده‌اند و در سنگر جهاد خدمت می‌کنند. حتماً در جامعه می‌توانم کسانی را پیدا کنم که برای حفظ اسلام زحمت می‌کشند. کسانی که اگر دشمن حمله کند، جان خویش را به خطر می‌اندازند. همچنین باید به دنبال کسانی بگردم که برای مقابله با دشمن در جبهه فرهنگی تلاش می‌کنند، آنان همه وقت خود را صرف دفاع از قرآن و اسلام می‌کنند، من نباید آنان را از یاد ببرم.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۷۴

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً  
فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۲۷۴﴾

او فقط چهار سکه دارد، دلش می‌خواهد با تو معامله کند، قدری فکر می‌کند، می‌داند تو دوست داری مردم آشکارا صدقه بدهند تا دیگران هم به این کار تشویق شوند و هم دوست داری مخفیانه به نیازمندان کمک شود تا آبروی آنان حفظ شود. برای همین او یکی از آن سکه‌ها را آشکارا و دیگری را مخفیانه صدقه می‌دهد، فقط دو سکه دیگر برای او مانده است، یکی از آن‌ها را روز و دیگری را شب صدقه می‌دهد، او شنیده است که اگر کسی در شب صدقه بدهد، تو رحمت خود را بر او نازل می‌کنی. اکنون او به خانه باز می‌گردد، در خانه هیچ پس‌انداز دیگری ندارد.

صبح که می‌شود جبرئیل را نزد پیامبر می‌فرستی و این آیه را برای او می‌خوانی، تأکید می‌کنی به کسانی که اموال خود را شب و روز، پنهان و

آشکارا، انفاق می‌کنند، پاداش بزرگی خواهی داد و آنان در روز قیامت هیچ غم و اندوهی نخواهند داشت.

جبرئیل به پیامبر خبر می‌دهد که این آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است. پیامبر خیلی خوشحال می‌شود، در حق علی علیه السلام دعا می‌کند. (۱۳۴)

خوشا به حال کسانی که پیرو واقعی علی علیه السلام هستند، اگر آنان همچون مولای خود عمل کنند، خدا به آنان هم پاداش بزرگ می‌دهد و روز قیامت که همه در هراس و بیم هستند، روز شادی و خوشحالی آنان خواهد بود.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۷۵

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي  
يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكِ بَأْتُهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا  
وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ  
مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا  
خَالِدُونَ ﴿۲۷۵﴾

درباره «انفاق» سخن گفتم و از مسلمانان خواستی به نیازمندان کمک کنند. در جامعه اختلاف بین افراد وجود دارد، برخی ثروتمند و عده‌ای دیگر از امکانات مادی کمتری برخوردارند، حال اگر همه انسان‌ها بندگان واقعی تو باشند و کمتر به دنیا دلبستگی داشته باشند، با یکدیگر مهربانی می‌کنند، ثروتمندان از فقیران دستگیری می‌نمایند و مشکلات مادی‌شان را برطرف می‌کنند، برای همین است که تو این قدر به انفاق تأکید می‌کنی.

ولی اگر جامعه از یاد تو غافل شود و عاشق دنیا شود، چه اتفاقی می افتد؟ دنیاپرستی و رقابت جای یکتاپرستی و برادری را می گیرد، ثروتمندان با وجود آگاهی از فقر نیازمندان، به آنان کمک نمی کنند، بلکه به جای دلسوزی، شیرۀ جان آنان را می گیرند، آنان پول خود را در اختیار دیگران قرار می دهند به شرط آن که زمان معینی اصل پول را با مقداری سود باز پس بگیرند، این همان ربا می باشد که حرام است.

ثروتمندان از تنگدستی فقیران سوءاستفاده می کنند و روز به روز ثروت بیشتری به دست می آورند، اکنون می خواهی درباره «ربا» سخن بگویی. می دانی ربا بیماری خطرناکی برای جامعه توحیدی است.

\*\*\*

تو رباخواران را همانند کسانی می دانی که نمی توانند تعادل خود را حفظ کنند، این سخن پیام مهمی برای رباخواران دارد، کسی که به این عمل زشت رو آورد، دیگر نمی تواند حقایق را ببیند، مستی ثروت چشم او را کور می کند، عشق به دنیا همه وجودش را فرا می گیرد و فقط به سود بیشتر فکر می کند.

یادم نمی رود روزی با یکی از آنان روبرو شدم، دیدم خیلی در فکر است، او رو به من کرد و گفت:

— امروز فکر می کردم که من چقدر ضرر کرده ام.

— چطور مگر؟

— اگر خانه خود را می فروختم و پول آن را به دیگران می دادم، می دانی سالی

چقدر سود می‌گرفتم!

— این چه حرفی است که می‌زنی. خانه محل آرامش انسان است، انسان نیاز به یک سرپناه دارد.

— درست است، اما چه کنم، هر وقت به خانه می‌روم، این فکر به ذهنم می‌رسد، دست خودم نیست. فکر می‌کنم که چقدر ضرر کرده‌ام.

آن روز فهمیدم که هر کس اهل رباخواری شد، دیگر روی آرامش را نمی‌بیند، مستی ثروت، چشم او را کور می‌کند و به خودش هم رحم نمی‌کند، شیطان بر تمام وجود او مسلط می‌شود و لحظه مرگ هم شیطان خواهد آمد و او را آشفته خواهد نمود. (۱۳۵)

آری، تو ربا را حرام اعلام می‌کنی و از مسلمانان می‌خواهی از این کار زشت پرهیز کنند و به جای آن به تجارت بپردازند که تو برکت را در آن قرار داده‌ای. قبل از ظهور اسلام عده‌ای رباخوار بودند، وقتی تو این آیه را نازل کردی، آنان از این کار دست برداشتند، قانون حرام بودن ربا، شامل گذشته نشد، یعنی کسانی که قبل از اسلام، ثروتی را از راه ربا به دست آورده بودند، مورد بخشش خود قرار دادی، مهم این بود که بعد از ابلاغ حرام بودن ربا، دیگر کسی به رباخواری نپردازد.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۷۶

يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ

كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ﴿۲۷۶﴾

در زمان پیامبر خیلی‌ها تصوّر می‌کردند که با ربا می‌توانند ثروت خود را زیاد کنند، اکنون از یک قانون مهم خبر می‌دهی، قانونی که خیلی‌ها از آن مطلع نیستند، وقتی من به ظاهر زندگی رباخوار نگاه می‌کنم، خیال می‌کنم که او ثروت زیادی دارد و پول زیادی جمع کرده است، اما تو عهد کرده‌ای ثروتی را که از راه ربا به دست آمده است، نابود کنی!

مهم پول زیاد نیست، مهم این است که این پول برکت داشته باشد، تو برکت را از ثروتی که از راه ربا جمع شده است می‌گیری، رباخوار یک عمر، پولی را جمع می‌کند، اما این پول هرگز برکت ندارد، این سرمایه را به هر کاری بزند، ضرر می‌کند، چه بسا این پول را صرف دارو و درمان بیماری‌ها کند، به دردهایی مبتلا می‌شود که تصوّرش را هم نمی‌کرد.

ثروت چه وقت ارزش دارد؟ وقتی که به انسان آرامش دهد، اما تو عهد کرده‌ای که پول رباخوار چیزی جز دردسر نباشد، درست است که رباخوار ثروتمند شده است، اما این ظاهر قضیه است، ثروت واقعی آن آرامش است که در قلب انسان جای دارد، رباخوار با این کار دین خود را می‌فروشد، به جنگ تو می‌آید، او هرگز روی آرامش را نخواهد دید، ثروت دارد، اما راحتی و آرامش ندارد.

تو از قانون دیگری هم سخن می‌گویی، به کسانی که کار خیر می‌کنند و صدقه می‌دهند، برکت می‌دهی، آرامش روح و جان می‌دهی، آری، کسی که قسمتی از مال خود را به فقیران می‌دهد، با تو معامله می‌کند، رضایت و



خشنودی تو را برای خود می‌خرد، تو هم عهد کرده‌ای که به مال او برکت بدهی، شاید پول کمتری داشته باشد، اما این پول برکت دارد، او با پول خود هر کاری کند، سود واقعی می‌برد، او با پول خود تجارت می‌کند و تو به کار او برکت می‌دهی. مهم‌تر از همه، آرامش را به او هدیه می‌کنی، زندگی راحت و باصفایی دارد، تو این بنده خود را دوست داری.

به راستی آیا ثروتی بالاتر از این دوستی و محبت وجود دارد و آیا بدبختی بالاتر از دور بودن از رحمت و محبت خداوند برای رباخوار وجود دارد؟

\*\*\*

بقره: آیه ۲۷۷

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ  
وَأَتَوْا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ  
يَحْزَنُونَ ﴿۲۷۷﴾

راستی چرا عده‌ای مجبور می‌شوند نزد رباخواران بروند و از آنان به صورت ربا، قرض بگیرند؟ علت، نیاز است. این نشانه‌آسیبی است که در جامعه وجود دارد، از مسلمانان می‌خواهی دین را به صورت کامل ببینند، اسلام را خوب بفهمند، اسلام این نیست که نماز بخوانم اما از جامعه غافل باشم، تو نماز و زکات را با هم واجب کرده‌ای، هرکجا سخن از نماز است، سخن از زکات هم شده است. این دو را با هم از من می‌خواهی، زکات راهی است که تو برای توزیع عادلانه ثروت در جامعه قرار داده‌ای. اگر همه

مسلمانان همان‌طور که نماز می‌خوانند، زکات هم می‌دادند، آیا در جامعه نیازمندی پیدا می‌شد؟ آیا دیگر کسی مجبور بود نزد رباخواران برود؟ در اینجا از کسانی سخن می‌گویی که به تو ایمان می‌آورند و کار نیک انجام می‌دهند، نماز می‌خوانند، زکات می‌دهند، پاداشی بس بزرگ به آنان خواهی داد و هیچ ترس و اندوهی نخواهند داشت. آنان زندگی همراه با آرامش را تجربه خواهند کرد.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۸۰ - ۲۷۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ  
 مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿ ۲۷۸ ﴾ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ  
 مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَّا تَظْلُمُونَ وَلَا  
 تُظْلَمُونَ ﴿ ۲۷۹ ﴾ وَإِن كَانِ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَن  
 تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿ ۲۸۰ ﴾

از همه مؤمنان می‌خواهی تا از ربا پرهیز کنند، رباخواری با روح ایمان سازگار نیست، انسان با ایمان از مال حرام دوری می‌کند و این نشانه تقوا و پارسایی اوست.

هر کس که از رباخواری پرهیز نکند به جنگ تو و پیامبر تو آمده است، آری، رباخواری، اعلام جنگ با تو و پیامبر است. رباخواری باعث می‌شود تعادل اقتصادی جامعه به هم بریزد و عده‌ای روز به روز ثروتمندتر و گروهی دیگر روز به روز فقیرتر شوند، اگر رباخواری در جامعه‌ای رواج یافت مردم دیگر

به یکدیگر کمک نخواهند کرد و هر کس به فکر سود بیشتر خواهد بود. رباخواران باید توبه کنند، می توانند اصل پولی را که به دیگران داده‌اند، از آنان پس بگیرند ولی گرفتن سود آن حرام است. اگر کسی از رباخواری پولی را قرض بگیرد، باید اصل پول رباخوار را به او پس بدهد، نمی تواند به بهانه حرام بودن ربا، اصل پول را برای خود بردارد، فقط سود پول را که به صورت ربا می باشد، حرام است و نباید پرداخت شود.

اکنون که رباخوار توبه کرده است و می خواهد فقط اصل پول خود را پس بگیرد، باید شرایط بدهکار را در نظر بگیرد، اگر او نمی تواند فعلاً پول را پس بدهد، مهلت دهد تا او در هنگام توانایی به پرداخت بدهی خود اقدام کند، اگر هم واقعاً نمی تواند بدهی خود را بدهد، چه بهتر که به نیت صدقه از دریافت آن، صرف نظر کند که این، کار انسانی ارزشمندی است.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۸۱

وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ

نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۲۸۱﴾

زشتی رباخواری نزد تو از هر کار بد دیگری بیشتر است، امام صادق علیه السلام در حدیثی فرموده‌اند که اگر کسی به قدر یک «درهم» ربا بگیرد، گناه او بزرگ‌تر از کسی است که داخل کعبه هفتاد زنا با مادر خود انجام دهد، وای که این ربا چقدر نزد تو زشت و ناپسند است !!

اگر بخواهم «درهم» را به قیمت امروز بیان کنم باید بگویم هر «درهم» حدود دو دلار ارزش دارد. (۱۳۶)

اکنون تو در این آیه به همه یادآوری می‌کنی که روز قیامت را فراموش نکنند و بدانند که این دنیا به زودی می‌گذرد و انسان سزای همه کارهای خود را در روز قیامت خواهد دید.

کسی که رباخواری می‌کند، باید به فکر آینده خود باشد، به زودی مرگ سراغش خواهد آمد و او به غیر از یک کفن چیز دیگری را نمی‌تواند با خود ببرد، همه دارایی او به دیگران خواهد رسید و با دست خالی به سوی آخرت خواهد رفت، او با کار زشت خود به جنگ تو آمده، باید سزای کار خویش را ببیند و در آتش جهنم بسوزد.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۸۴ - ۲۸۲

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَى  
 أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ  
 أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ  
 اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ  
 ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا  
 شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ  
 تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى وَلَا  
 يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسَاءَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَى  
 أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَفْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ

تَكُونُ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا  
تَكْتُبُوهَا وَأَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَعَّلُوا  
فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ  
عَلِيمٌ ﴿ ۲۸۲ ﴾ وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ  
مَّقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ  
رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ  
عَلِيمٌ ﴿ ۲۸۳ ﴾ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا  
فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوُهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرْ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبْ  
مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿ ۲۸۴ ﴾

سخن درباره مسائل اقتصادی جامعه است، در اینجا، ۱۶ قانون درباره امور

تجاری بیان می‌کند تا سرمایه‌ها در مسیر رشد طبیعی خود قرار بگیرند:

۱- اگر کسی به دیگری قرض داد و یا با او معامله‌ای انجام داد و خریدار،  
همه پول فروشنده را به صورت نقدی پرداخت نکرد، باید قراردادی بین آنان  
نوشته شود.

۲- قرارداد را شخص سومی بنویسد تا اطمینان بیشتری حاصل شود.

۳- نویسنده قرارداد باید واقعیت را با دقت بنویسد و چیزی را کم و زیاد  
نکند.

۴- نوشتن قرارداد کار هر کسی نیست، آن شخص باید از احکام خرید و  
فروش آگاه باشد، برای همین اگر دو نفر از او خواستند که برای آنان،  
قراردادی بنویسد، نباید از این کار امتناع کند، بلکه باید در این امر اجتماعی

کمک کند.

۵- در هر قرارداد آنچه مهم است، امضای بدهکار است که حقی را برای طلبکار ایجاد می‌کند. در هنگام نوشتن قرارداد باید دقت شود که قرارداد با توجه به گفته‌های بدهکار تنظیم شود تا بعداً جای انکار باقی نگذارد.

۶- شخص بدهکار باید حق را در نظر بگیرد و چیزی را منخفی نکند تا مبادا حقی از طلبکار ضایع شود.

۷- اگر کسی کم‌عقل یا گنگ یا سبک‌سر باشد و نتواند امور مالی خود را سامان ببخشد، باید سرپرست او نسبت به تنظیم قرارداد اقدام نماید، البته لازم است که سرپرست او رعایت حال او را بکند و حق او را ضایع نکند.

۸- در هنگام تنظیم قرارداد باید دو مرد یا یک مرد و دو زن شاهد آن قرارداد باشند، باید تمامی شاهدان، مسلمان و بالغ باشند و مورد اطمینان بدهکار و طلبکار باشند.

با خود فکر می‌کنم که چرا گواهی دوزن برابر با گواهی یک مرد است؟ شاید دلیل این باشد که زن موجودی عاطفی است و ممکن است تحت تأثیر عواطف خود قرار گیرد برای همین گواهی یک نفر دیگر به گواهی او ضمیمه شده است.

۹- در هنگام شهادت دادن، اگر شاهدان دو مرد بودند، هر کدام می‌توانند جداگانه شهادت بدهند، اگر شاهدان یک مرد و دو زن بودند، آن دو زن باید به اتفاق یکدیگر شهادت بدهند تا اگر یکی مرتکب اشتباهی شد، زن دیگر به او یادآوری کند.

۱۰- در تنظیم قرارداد، فرقی بین بدهی کم یا زیاد نیست، مهم این است که در جامعه به علت روابط اقتصادی، اختلاف و درگیری روی ندهد، برای همین بهتر است برای هر تجارتي، قراردادی تنظیم شود.

۱۱- اگر معامله به صورت نقدی انجام گرفت، نوشتن قرارداد ضرورت ندارد، بهتر است که برای این نوع معامله هم قرارداد تنظیم شود تا از هرگونه اشتباه و اعتراضی در آینده جلوگیری کند. نکته مهم این است که اگر معامله به صورت نقدی صورت گرفت و قرارداد تنظیم نشد، حتماً باید شاهد گرفت.

۱۲- نویسنده قرارداد و همچنین شاهدان را نباید مورد اذیت و آزار قرار داد، اگر کسی آنان را به سبب حق‌گویی آزار دهد، گناه بزرگی انجام داده و از مسیر اسلام خارج شده است.

۱۳- اگر مثلاً در سفر، تجارتي صورت گرفت و امکان نوشتن قرارداد نبود، بدهکار چیزی را به عنوان وثیقه به طلبکار بدهد تا طلبکار اطمینان داشته باشد که به حق خود خواهد رسید. وقتی که بدهکار بدهی خود را به طلبکار داد، طلبکار وثیقه را به بدهکار بازمی‌گرداند.

۱۴- وثیقه باید به طور کامل در اختیار طلبکار قرار گیرد تا اثر اطمینان‌بخشی داشته باشد.

۱۵- نوشتن قرارداد، شاهد گرفتن و وثیقه گذاشتن، مخصوص جایی است که دو طرف معامله به یکدیگر اطمینان نداشته باشند، اگر بین آنان اطمینان کامل باشد، نیاز به این امور نیست.

۱۶- اگر از شاهدان خواسته شد که گواهی و شهادت بدهند، باید این کار را

انجام دهند. آنان نباید گواهی خود را کتمان نکنند زیرا کتمان گواهی از گناهان بزرگ به شمار می آید.

اگر کسی کتمان گواهی کرد و در این میان حقی از کسی ضایع شد، خشم و غضب تو را برای خود خریده است، آری، تو از درون و ضمیر انسانها باخبری، نمی توان هیچ چیز را از تو پنهان کرد، در روز قیامت از آنان سؤال می کنی: چرا برای دفاع از کسی که حق او غضب شده بود، گواهی ندادی؟

\*\*\*

حالا می فهمم که تو چقدر به قانونمند کردن جامعه اهمیت می دهی و دوست داری عدالت در جامعه حکمفرما شود، می خواهی حق هیچ کس ضایع نشود و بدبینی و اختلاف در جامعه رواج نیابد.

اکنون از قدرت خود می گویی، تو مالک آسمانها و زمین هستی، تو بر هر کاری توانایی، تو برای اصلاح اقتصاد جامعه مطالب زیادی را بیان کردی، ما را به کمک کردن به نیازمندان و صدقه دادن تشویق کردی، از حرام بودن ربا سخن گفتی و از ما خواستی تا روابط اقتصادی خود را به صورت قرارداد درآوریم و بر آن شاهد بگیریم، از شاهدان خواستی تا هرگز گواهی خود را کتمان نکنند. اگر مردم به این سخنان عمل کنند، در جامعه دیگر فقر و اختلافی نخواهد بود.

تو می دانی عده ای خطا خواهند کرد، رباخواری خواهند کرد، به فقیران کمک نخواهند کرد، شهادت خود را کتمان خواهند کرد، اما تو راه توبه را بر



روی آنان نمی‌بندی، نمی‌خواهی آن‌ها را ناامید کنی، تو به این نکته تأکید می‌کنی که همه کاره روز قیامت هستی، هر کس را که بخواهی می‌بخشی و از لغزش‌هایش چشم‌پوشی می‌کنی و هر کس را که بخواهی مجازات می‌کنی. درست است که بنده‌ای از بندگان خطایی مرتکب شده و سزای او آتش دوزخ است، اگر واقعاً توبه کند و به سوی تو بازگردد و گذشته را جبران کند، او را می‌بخشی و در بهشت خود مهمان می‌کنی، چه کسی می‌تواند به این کار تو اعتراض کند.

بقره: آیه ۲۸۵

أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلُّ  
أَمَّنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا  
سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿۲۸۵﴾

وقتی می‌خواهم کار بزرگی انجام دهم، نیاز دارم با کسانی که در آن کار پیشگام شده‌اند و به خوبی از عهده آن برآمده‌اند آشنا شوم، این امر باعث می‌شود تا هم اعتماد به نفس پیدا کنم و هم از تجربه آنان بهره‌مند شوم. از من خواسته‌ای تا به تو و روز قیامت ایمان آورم، اعمال نیک انجام دهم و از گناهان دوری کنم، به سوی زیبایی‌ها حرکت کنم و از پلیدی‌ها پرهیز کنم، از طاغوت‌ها دل بکنم و به سوی تو بیایم، تو برایم از ایمان پیامبر می‌گویی و نشانم می‌دهی که او قبل از همه به این سخنان عمل کرده است، او هرگز

چیزی نگفته است که خودش به آن ایمان ندارد.  
بعد از آن برایم از ایمان مؤمنان سخن می‌گویی،  
مؤمنان این ویژگی‌ها را دارند:

۱- ایمان به تو.

۲- ایمان به فرشتگان.

۳- ایمان به کتاب‌های آسمانی.

۴- ایمان به همه پیامبران.

۵- شنیدن همه دستورهای تو و اطاعت از همه آنها.

آری، آنان مثل یهودیان یا مسیحیان نیستند که فقط به پیامبر خود ایمان داشته باشند. مؤمنان اهل تعصب قومی و نژادی نیستند و به همه پیامبران تو ایمان دارند و به همه آنان احترام می‌گذارند.

مؤمنان پیامبران را معلمان بزرگ بشریت می‌دانند که هرکدام در یک رتبه و کلاسی، به آموزش بشر پرداخته‌اند، پیامبران از اصول و برنامه یکسانی پیروی کرده‌اند که تو به آنان نازل کرده‌ای. هدف همه یکی بوده است، روش‌های متفاوت آنان ناشی از شرایط متفاوت زمانی و مکانی آنان بوده است.

ایمان به همه پیامبران و برنامه‌های آنان منافاتی با منسوخ شدن دین‌های قبلی ندارد. وقتی کسی به مدرسه می‌رود در کلاس اول، خواندن و نوشتن می‌آموزد، با فرا رسیدن سال بعد، به پایه بالاتر می‌رود و درس پایه اول را

کنار می‌گذارد، اما او هرگز احترام به درس و معلم کلاس اوّل را کنار نمی‌گذارد. مؤمنان، موسی و عیسی علیهم‌السلام را پیامبران تو می‌دانند و اسلام را به عنوان دین خود انتخاب کرده‌اند، زیرا این دین از همه ادیان کامل‌تر است، آخرین دین آسمانی است.

مؤمنان با این آگاهی و معرفت، تسلیم فرمان تو هستند، از تو می‌خواهند تا گناه آنان را ببخشی و رحمتت را بر آنان نازل کنی، آن‌ها می‌دانند که سرانجام همه به سوی تو خواهد بود، روز قیامت همه در پیشگاه تو خواهند آمد.

\*\*\*

بقره: آیه ۲۸۶

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا  
مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ  
عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا  
طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى  
الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿۲۸۶﴾

برایم از پیامبر و مؤمنان واقعی سخن گفتی، چشم‌اندازی ترسیم کردی، از من خواستی تا مانند آنان باشم، آیا می‌توانم؟ من کجا و پیامبر تو کجا؟ من کجا و آن مؤمنان کجا؟

اکنون می‌گویی که به قدر استعدادم از من انتظار داری، تو هرگز بیش از اندازه توانم چیزی از من نمی‌خواهی، این قانون توست، به هر کسی

استعدادی داده‌ای و متناسب با همان استعداد از او انتظار داری.  
 بار دیگر یادآوری می‌کنی که من نتیجه عمل نیک و بد خود را خواهم دید،  
 من مسئول کارهایی هستم که انجام می‌دهم و درباره آن‌ها سؤال خواهد شد.

\*\*\*

اکنون که راه خود را شناخته‌ام، باید دعا کنم تا تو مرا یاری کنی، از ابتدای این  
 سوره سخنان مهمی را گفته‌ای، از من خواستی تا راه اهل ایمان را انتخاب کنم،  
 تو مرا با آغاز آفرینش آشنا کردی، فهمیدم که تو مرا بر فرشتگان برتری دادی،  
 تو تاریخ بنی اسرائیل را برایم گفتی تا از سرنوشت آنان درس بگیرم، مرا با  
 ابراهیم علیه السلام آشنا کردی. من دانستم او چگونه برای زنده کردن نام و یاد تو، قیام  
 کرد، بعضی از احکام دین را برایم گفتی: نماز، زکات، روزه، جهاد، حجّ و...  
 خواستی تا روز قیامت را فراموش نکنم و برای آن روز زاد و توشه بگیرم،  
 به کمک کردن به نیازمندان تشویق نمودی.

این‌ها درس‌های تو برای من بود، اکنون دیگر می‌خواهم دعا کنم، امّا  
 چگونه؟

چقدر خوب است که تو خود بیاموزی چگونه دعا کنم، بگو من از تو چه  
 بخواهم؟

برایم سخن بگو!

\*\*\*

بارخدایا! گاهی من سرگرم دنیا می‌شوم و مسئولیت و وظیفه خود را فراموش می‌کنم و خطا و اشتباهی از من روی می‌دهد که از هدف دورم می‌کند، به این دنیا آمده‌ام تا برای قیامت خود توشه بگیرم، اما چه کنم، گاهی آنقدر دنیا برایم دوست‌داشتنی می‌شود که دیگر قیامت را فراموش می‌کنم، دنیا همه چیزم می‌شود و فقط به آن فکر می‌کنم، آن‌چنان به دنبال دنیا می‌دوم که گویی قرار است هزاران سال در این دنیا باشم، آری، غفلت و فراموشی تمام وجود مرا می‌گیرد، فراموش می‌کنم که تا مرگ فقط یک قدم فاصله دارم، همه استعدادها و سرمایه‌های خود را صرف دنیا می‌کنم و در این میان چقدر ضرر می‌کنم، همه دنیا ارزش یک ساعت از عمر مرا ندارد، اما من خود را به دنیا می‌فروشم!

اکنون به سوی تو رو می‌کنم، دست‌هایم را به سوی آسمان می‌گیرم و از تو می‌خواهم این لغزش‌های مرا ببخشی، فقط عفو تو می‌تواند جبران ضررهای مرا کند.

خدایا! امت‌های قبلی فریب شیطان را خوردند و معصیت تو را نمودند، تو برای کیفر آنان، تکالیف سختی را قرار دادی، مثلاً بر یهودیان حرام کردی که از گوشت‌های حلال بخورند، زیرا آنان پی‌درپی، نافرمانی می‌کردند، خدایا!

از تو می خواهم تکالیف سخت را بر دشمنان قرار ندهی، چیزی را بر ما واجب نکن که ما طاقت آن را نداشته باشیم.

خدایا! گناهان ما را ببخش و رحمت را بر ما نازل کن و ما را بر کافران پیروز بگردان.

\*\*\*

من در جستجوی «عفو»، «غُفران» و «رحمت» هستم، می دانم این سه واژه با هم تفاوت دارند، چقدر خوب است، قدری درباره معنای این سه واژه بدانم: وقتی پسرم شش سال داشت، از من خواست تا برایش توپیی بخرم، من هم برای او توپ خریدم ولی گفتم نباید داخل کوچه بازی کند زیرا همسایه ها اذیت می شوند.

یک روز در خانه نشسته بودم که ناگهان صدای شکستن شیشه به گوشم رسید، پسرم با توپ، شیشه خانه همسایه را شکسته بود.

از جا بلند شدم و به کوچه رفتم، دیدم که شیشه خانه همسایه شکسته است، به کسی آسیبی نرسیده بود.

هرچه می گشتم از پسرم خبری نبود، او ترسیده و فرار کرده بود. وارد خانه شدم؛ اما دلم پیش پسرم بود.

نگرانش بودم، اگر پسرم به خانه برمی گشت و از کار خودش پشیمان بود، او

را می بخشیدم.

بعد از ساعتی پسر آمد، شرمنده بود، عذرخواهی کرد. او را بخشیدم، اما با شیشه شکسته چه باید کرد؟ به یکی از دوستانم زنگ زدم تا بیاید پنجره خانه همسایه را شیشه کند.

بعد از ساعتی همه چیز درست شد وقتی پسر را بخشیدم، در واقع او را «عفو» کرده بودم، وقتی من شیشه را درست کردم در حق پسر خود «غفران» کردم، وقتی او را در آغوش گرفتم و بوسیدمش، به او «رحمت» کرده‌ام. (۱۳۷)

خدایا!

تو به من فرمان دادی که از زشتی‌ها دوری کنم، اما چه کنم، شیطان مرا فریب داد و من به گناه آلوده شدم، دل من اسیر دنیا شد، عمر خود را صرف دنیا کردم، عمر من تباه شد، غفلت مرا گرفت، اکنون چه کنم؟

به که پناه ببرم؟ چه کسی جز تو می‌تواند گذشته مرا جبران کند؟

این تو هستی که با یک نگاه مهربان، همه گناهانم را به خوبی‌ها بدل می‌کنی، تو خدای خوبی‌ها هستی. از تو می‌خواهم اول مرا ببخشی و عذابم نکنی، بعد غفران را بر من نازل کنی، یعنی ابتدا همه ضررهایی که به خود زده‌ام، جبران کنی، بعد مرا در آغوش مهربانی خود جای بدهی!

من امیدوار به عفو، غفران و رحمت تو هستم... (۱۳۸)



## پیوست‌های تحقیقی

۱. سوره‌های قرآن یا مکی می‌باشند یا مدنی. لازم می‌بینم چهار نکته درباره مکی و مدنی بودن سوره‌ها بنویسم:

### \* نکته اول

معمولاً امروزه قرآن را با خط عثمان طه چاپ می‌کنند و در پایان سوره‌های قرآن، فهرست سوره‌ها را ذکر می‌کنند. در این فهرست، مکی یا مدنی بودن سوره‌ها، مشخص شده است. وقتی به این فهرست توجه می‌کنیم می‌بینیم که سوره زلزله، سوره مدنی معرفی شده است، اما عده‌ای از مفسران سوره زلزله را مکی می‌دانند، در تفسیر سوره زلزله این مطلب را توضیح داده‌ام و بیان کرده‌ام که این سوره، مکی است.

### \* نکته دوم

هر سوره‌ای که مکی است همه آیات آن قبل از هجرت پیامبر نازل شده است. این یک قانون کلی است.

برای شرح بیشتر این قانون کلی، باید سه مطلب را اینجا بنویسم:  
 - مطلب الف: سوره هود، مکی است. همه این سوره و حتی آیه ۱۲ آن در مکه و قبل از هجرت پیامبر نازل شده است.

توجه کنید: آیه ۱۲ این سوره دو بار نازل شده است. بار اول قبل از هجرت پیامبر و بار دوم در سرزمین قدید، یک روز قبل از ماجرای غدیر خم، این نشانه اهمیت حادثه غدیر خم می باشد.  
 - مطلب ب: سوره معارج مکی است. همه این سوره و حتی سه آیه اول آن در مکه و قبل از هجرت پیامبر نازل شده است.

توجه کنید: سه آیه اول این سوره دو بار نازل شده است. بار اول قبل هجرت پیامبر و بار دوم در سرزمین غدیر خم. این نشانه اهمیت حادثه غدیر خم می باشد.  
 - مطلب ج: سوره مدثر مکی است و همه آیات آن در مکه نازل شده است. آیه اول سوره مدثر از وجوب نماز شب سخن می گوید، آیه آخر از تخفیف این حکم سخن می گوید، آیات اول این سوره در سال سوم بعثت پیامبر و آیه آخر آن در سال نهم یا دهم بعثت و در مکه نازل شده است.

#### \* نکته سوم

هر سوره ای که مدنی است همه آیات آن بعد از هجرت پیامبر به مدینه نازل شده است، البته لازم نیست که این آیات در خود شهر مدینه نازل شده باشد، معیار و ملاک این است که سوره بعد از هجرت نازل شده باشد هر چند محل نزول آن مدینه نباشد. برای مثال آیه ۶۷ سوره مائده که درباره ابلاغ ولایت علی علیه السلام می باشد در غدیر خم نازل شده است و این سرزمین بین مکه و مدینه است.

#### \* نکته چهارم

هر سوره ای که مدنی است همه آیات بعد از هجرت پیامبر نازل شده است. این یک قانون کلی است.

برای شرح بیشتر این قانون کلی، باید دو مطلب را اینجا بنویسم:  
 - مطلب الف: سوره تغابن، مدنی است. بعضی ها بر این باور هستند که آیه ۱ تا ۱۵ این سوره مکی است، اما مشهور مفسرین این سخن را قبول نکرده اند و گفته اند همه این سوره مدنی است و

حق هم همین است. در واقع تمام این سوره مدنی است. -مطلب دوم: سوره حج، مدنی است و آیات ۴۲ تا ۵۱ شباهت زیادی به آیات مکی دارد، اما این آیات در مدینه نازل شده است. پیامبر وقتی به مدینه هجرت کرد، بُت پرستان مکه به سخنان ناروای خود نسبت به پیامبر ادامه می‌دادند، پس این آیات در مدینه نازل شده است، گویا همان روزهای اولی که پیامبر به مدینه رفت، این آیات نازل شد و جواب آن سخنان ناروای بُت پرستان را داد.

این چهار نکته‌ای بود که درباره مکی - مدنی سوره‌های قرآن لازم بود شرح بدهم.

۲. القلب حرم الله، لا تُسکن حرم الله غیر الله: بحار الأنوار ج ۶۷ ص ۲۵.
۳. فلو دعاني حتى ينقطع عنقه أو تنتثر أنامله ما استجبت له: الكافي ج ۲ ص ۴۰۰، مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۱۶۶، أمالي المفيد ص ۳، عدّة الداعي ص ۵۷، الجواهر السنیه ص ۱۱۱، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۲۷۹، جامع أحاديث الشيعة ج ۱ ص ۴۴۳، تفسير كنز الدقائق ج ۱ ص ۴۵۱، غاية المرام ج ۶ ص ۱۳۷.
۴. ونحن الصراط المستقيم، ونحن عبية علمه، ونحن تراجمة وحيه، ونحن أركان توحيدة: معاني الأخبار ص ۳۵، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۱۲؛ (صِرَاطُ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ)، يعني محمداً وذريته: معاني الأخبار ص ۳۶، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۱۳ (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)، يعني أمير المؤمنين: تفسير العياشي ج ۱ ص ۲۴، بحار الأنوار ج ۸۲ ص ۲۳ و ج ۸۹ ص ۲۴۰.
۵. وحزبه، وعبية علمه، وحجته وصراطه ونوره، ورحمة الله وبركاته: عيون أخبار الرضا ج ۱ ص ۳۰۵، من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعة ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدي ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۲ ص ۲۹۸.
۶. الصُّرَاطُ وَالسَّرَاطُ وَالزَّرَاطُ: الطريق: الصحاح ج ۳ ص ۱۱۳۹ صرط، لسان العرب ج ۷ ص ۳۴۰ صرط؛ الصُّرَاطُ - بالكسر -: الطريق: تاج العروس ج ۱۰ ص ۳۲۰ صرط؛ سَرَطٌ: أصلٌ صحيحٌ واحد، يدلُّ على غيبة في مرٍّ وذهاب: معجم مقاييس اللغة ج ۳ ص ۱۵۲ سراط؛ والسَّرَاطُ لغةٌ في الصُّرَاطِ: الصحاح ج ۳ ص ۱۱۳۱ سراط؛ إنَّ الأصلَ الواحدَ في هذه المادَّة هو الطريق الواضح الواسع مادياً أو معنوياً: التحقيق في كلمات القرآن ج ۶ ص ۲۲۸.
۷. أَلَسَلَامٌ عَلَيَّكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَرَبَّانِيَّ آيَاتِهِ...: الاحتجاج ج ۲ ص ۳۱۶، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۷۱ و ج

- ٩١ ص ٢ و ج ٩٩ ص ٨١.
٨. في قوله: (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)، قال: قولوا- معاشر العباد -: أرشدنا إلى حبِّ محمد وأهل بيته: مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٢٧١، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ١٦، الغدير ج ٢ ص ٣١١، نهج الإيمان لابن جبر ص ٥٣٩.
٩. يا زياد، هل الدين إلّا الحبّ والبغض؟ تفسير فرات الكوفي ص ٤٣٠، مستدرک الوسائل ج ١٢ ص ٢٢٦، بحار الأنوار ج ٦٥ ص ٦٣، جامع أحاديث الشيعة ج ١٦ ص ٢١٠.
١٠. المغضوب عليهم: النصاب والضالين: الشكّاء الذين لا يعرفون الإمام: تفسير القمّي ج ١ ص ٢٩، التفسير الأصفي ج ١ ص ٩، تفسير الصافي ج ١ ص ٨٧، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٢٤، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٢٠ و ج ٨٢ ص ٥٢ و ج ٨٩ ص ٢٣٠.
١١. للاطلاع أكثر على تفسير هذه السورة راجع: التبيان ج ١ ص ٣٥، الكشاف عن حقائق التنزيل ج ١ ص ٤٨، تفسير جوامع الجامع ج ١ ص ٥٥، تفسير مقاتل بن سليمان ج ١ ص ٢٥، جامع البيان ج ١ ص ٩٢، تفسير أبي حاتم ج ١ ص ٢٩، أحكام القرآن ج ١ ص ٨، تفسير السمرقندي ج ١ ص ٤٣، تفسير السلميّ ج ١ ص ٣٦، تفسير الثعلبي ج ١ ص ١٠٤، تفسير الواحدي ج ١ ص ٨٩، تفسير السمعاني ج ١ ص ٣٧، زاد المسير ج ١ ص ٧، تفسير الرازي ج ١ ص ٣، تفسير القرطبي ج ١ ص ٩٤، تفسير البيضاوي ج ١ ص ٦٣، تفسير البحر المحيط ج ١ ص ١٤٠، تفسير ابن كثير ج ١ ص ١٢، تفسير الجلالين ص ٢، تفسير الثعالبي ج ١ ص ١٦٤، فتح القدير ج ٢ ص ٥٦، تفسير الألوسي ج ١ ص ٣٨.
١٢. لو قرأت الحمد على ميت سبعين مرة، ثم ردت فيه الروح، ما كان عجباً: الكافي ج ٢ ص ٦٢٣، وسائل الشيعة ج ٦ ص ٢٣١، مكارم الأخلاق ص ٣٦٣، بحار الأنوار ج ٨٩ ص ٢٥٧، التفسير الصافي ج ١ ص ٨٨، البرهان ج ١ ص ٨٨، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٤. دقت كنيد: حديث با سند معتبر در كتابي معتبر نقل شده است. سند اين حديث به اين شرح است: الشيخ الكليني عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن معاوية بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام.
- اسم الله الأعظم مقطع في أم الكتاب: ثواب الاعمال ص ١٠٤، وسائل الشيعة ج ٦ ص ٣٩، مستدرک الوسائل ج ٤ ص ١٥٨، بحار الأنوار ج ٨٩ ص ٢٣٤، جامع احاديث الشيعة ج ١٥ ص ٨٨.
١٣. ممّا علّمناهم، يُنبئون، وممّا علّمناهم من القرآن يتلون: تفسير القمّي ج ١ ص ٣٠، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٢٦، البرهان ج ١ ص ١٠٠.

- ۱۴ . فأما كفر الجحود فهو الجحود بالربوبية، وهو قول من يقول: لا رب ولا جنة ولا نار، وهو قول صنفين من الزنادقة...: الكافي ج ۲ ص ۳۸۹، وسائل الشيعة ج ۱ ص ۳۲، مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۷۶، بحار الأنوار ج ۶۹ ص ۱۰۰، التفسير الأصفى ج ۷ ص ۱۶۱، تفسير الصافي ج ۵ ص ۷، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۳۲.
- ۱۵ . اللهم طهر قلبي من النفاق: مصباح المتعبد ص ۵۹۹، بحار الأنوار ج ۹۵ ص ۹۵.
- ۱۶ . فإنها نزلت في قوم منافقين أظهروا لرسول الله صلى الله عليه وآله الإسلام، وكانوا إذا رأوا الكفار... والاستهزاء من الله هو العذاب: تفسير القمي ج ۱ ص ۳۴، بحار الأنوار ج ۹ ص ۱۷۴.
- ۱۷ . إن الله تبارك وتعالى لا يوصف بالترك كما يوصف خلقه: عيون أخبار الرضا ج ۲ ص ۱۱۳، الاحتجاج ج ۲ ص ۱۹۷، الفصول المهمة للحرّ العاملي ج ۱ ص ۲۳۹، بحار الأنوار ج ۵ ص ۱۱، التفسير الأصفى ج ۱ ص ۱۷، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۳۶، تفسير شبر ص ۴۲، كشف الغمّة ج ۳ ص ۷۸.
- ۱۸ . (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ)، قال: من آمن بقيام القائم عليه السلام أنه حقّ: كمال الدين ص ۱۷، بحار الأنوار ج ۵۱ ص ۵۲، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۳۱، تفسير كنز الدقائق ج ۱ ص ۸۶، مكيال المكارم ج ۱ ص ۳۸۹، البرهان ج ۱ ص ۱۰۰.
- ۱۹ . إن القائم منّا إذا قام لم يكن لأحد في عنقه بيعة، فلذلك تُخفى ولادته ويغيب شخصه: كمال الدين ص ۳۰۳، بحار الأنوار ج ۵۱ ص ۱۰۹، معجم أحاديث الإمام المهدي ج ۳ ص ۳۳، أعيان الشيعة ج ۲ ص ۵۵.
- ۲۰ . إن أهل زمان غيبته القائلون بإمامته، المنتظرون لظهوره، أفضل أهل كلّ زمان: كمال الدين ص ۳۲۰، الاحتجاج ج ۲ ص ۵۰، بحار الأنوار ج ۳۶ ص ۳۸۷ و ج ۵۲ ص ۱۲۲، أعلام الوري ج ۲ ص ۱۹۶، مكيال المكارم ج ۲ ص ۱۲۹.
- ۲۱ . ولو علم أنهم يرتابون لما غيب حجّته طرفه عين، ولا يكون ذلك إلا على رأس شرار الناس: الإمامة والتبصرة ص ۱۲۳، الكافي ج ۱ ص ۳۳۳، كمال الدين ص ۳۳۸، كتاب الغيبة للنعماني ص ۱۶۵، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۱۴۵، أعلام الوري ج ۲ ص ۲۳۶.
- ۲۲ . اللهم ولا تسلبنا اليقين لطول الأمد في غيبته وانقطاع خبره عنّا: مصباح المتعبد ص ۴۱۳، كمال الدين ص ۵۱۳، جمال الأسبوع ص ۳۱۶، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۸۸.
- ۲۳ . (لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)، أي اعبدوه لعلكم تتقون النار: البرهان ج ۱ ص ۱۲۱.

٢٤. العنكبوت: ٤٠.
٢٥. حج: ٧٣.
٢٦. فالبعوضة أمير المؤمنين عليه السلام، وما فوقها رسول الله صلى الله عليه وآله: تفسير القمّي ج ١ ص ٣٥، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٤٥، البرهان ج ١ ص ١٢٧.
٢٧. إنّ الله خلق لها خمسين ألف عام، فتركها قاعاً فقراء خاوية عشرة آلاف عام: تفسير العياشي ج ١ ص ٣١، بحار الأنوار ج ٥٤ ص ٨٦.
٢٨. وإِنَّمَا قالوا ذلك بخلقٍ مضى، يعني الجان أبا الجنّ: تفسير العياشي ج ١ ص ٣١، مستدرک الوسائل ج ٩ ص ٣٧١، بحار الأنوار ج ٩٦ ص ٢٠٥، جامع أحاديث الشيعة ج ١٠ ص ٨.
٢٩. انظروا إلى أهل الأرض من خلقي من الجنّ والنسناس...: تفسير القمّي ج ١ ص ٣٥، بحار الأنوار ج ٦٠ ص ٢٣٤، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٥٥، تفسير كنز الدقائق ج ١ ص ٢٣٢، البرهان ج ١ ص ١٣٧.
٣٠. اديم به معنای سطح روی زمین است. سطح روی زمین معمولاً به عمق ٢٠ تا ٥٠ سانتیمتر است ومحل رویش گیاهان می باشد: (وذلك أنّ الله تبارك وتعالى بعث جبرئيل عليه السلام وأمره أن يأتيه من أديم الأرض: علل الشرائع ج ١ ص ٢، بحار الأنوار ج ١٠ ص ١٣، البرهان ج ١ ص ١٤٠).
٣١. فهم يلودون حول العرش إلى يوم القيامة. فلما أصاب آدم الخطيئة...: تفسير العياشي ج ١ ص ٣١، مستدرک الوسائل ج ٩ ص ٣٧١، بحار الأنوار ج ٩٦ ص ٢٠٥، جامع أحاديث الشيعة ج ١٠ ص ٨.
٣٢. أنا أريد أن أعبد من حيث أريد لا من حيث تريد: تفسير القمّي ج ١ ص ٤٢، بحار الأنوار ج ١١ ص ١٤١، التفسير الأصفي ج ١ ص ٣٦٤، تفسير الصافي ج ٢ ص ١٨٥، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٩.
٣٣. ولو كانت من جنان الخلد ما خرج منها أبداً: الكافي ج ٣ ص ٢٤٧، وراجع: الاعتقادات للصدوق ص ٧٩، بحار الأنوار ج ٦ ص ٢٨٤، تفسير القمّي ج ١ ص ٤٣، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ١٣.
٣٤. فنظر إلى منزلة محمّد وعليّ وفاطمة والحسن والحسين والأئمة من بعدهم، فوجدها أشرف منازل أهل الجنّة...: معاني الأخبار ص ١١٠، بحار الأنوار ج ١١ ص ١٧٦، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ١٣، غاية المرام ج ٤ ص ١٨٨.
٣٥. فأول ما ابتدأ من خلق خلقه أن خلق محمّداً وخلقنا أهل البيت معه من نور عظمتة: بحار الأنوار ج ٣ ص ٣٠٧؛ أول ما خلق الله نور نبيك يا جابر: كشف الخفاء ج ١ ص ٢٦٥، تفسير الألوسي ج ١ ص

۵۱. ینابیع المودّة ج ۱ ص ۵۶، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۲۴؛ ثمّ خلق محمّداً وعليّاً وفاطمة، فمكتوا ألف دهر، ثمّ خلق جميع الأشياء...: الكافي ج ۱ ص ۴۴۱، المحتضر للحليّ ص ۲۸۵، حلية الأبرار ج ۱ ص ۱۸، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۱۹؛ حتّى بداله في خلق الأشياء، فخلق ما شاء كيف شاء من الملائكة وغيرهم، ثمّ أنهى علم ذلك إلينا: الكافي ج ۱ ص ۴۴۱، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۲۴ وج ۵۴ ص ۱۹۶؛ فلم يزالا يجريان طاهرين مطهّرين في الأصلاب الطاهرة، حتّى افترقا في أطهر طاهرين، في عبد الله وأبي طالب: الكافي ج ۱ ص ۴۴۲، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۲۴، أعيان الشيعة ج ۳ ص ۴۹، مكيال المكارم ج ۱ ص ۳۶۸؛ ثمّ خلق العرش واللوح، والشمس وضوء النهار ونور الأبصار، والعقل والمعرفة، وأبصار العباد وأسماعهم وقلوبهم من نوري: بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۲۲.

۳۶. يا آدم ويا حوا، لا تنظرا إلى أنوارى وحججى بعين الحسد فأهبطكما عن جوارى...: معاني الأخبار ص ۱۱۰، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۷۶، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۱۳، غاية المرام ج ۴ ص ۱۸۸.

۳۷. وأول الحرص حرص آدم، نُهي عن الشجرة فأكل منها، فأخرجه حرصه من الجنّة: تفسير العياشي ج ۱ ص ۳۴، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۴۹؛ فلمّا أسكنه الله الجنّة وأتى جهالةً إلى الشجرة أخرجه: تفسير القمّي ج ۱ ص ۴۳، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۶۱، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۱۳.

۳۸. انجيل برنابا، فصل ۴۰.

۳۹. وُفّخ فيه يوم الجمعة بعد الزوال... فما استقرّ فيها إلا ستّ ساعات من يومه ذلك حتّى عصى الله، وأخرجهما من الجنّة بعد غروب الشمس: تفسير القمّي ج ۱ ص ۴۵، البرهان ج ۱ ص ۱۵۴.

۴۰. إنّما كان لبث آدم وحواء في الجنّة حتّى أخرجنا منها سبع ساعات من أيام الدنيا، حتّى أهبطهما الله من يومهما ذلك: النخصال ص ۲۹۷، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۴۲، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۶۴.

۴۱. يا آدم، مالك تبكي؟ فقال: يا جبرئيل، مالي لا أبكي وقد أخرجني الله من الجنّة: مستدرک الوسائل ج ۹ ص ۳۲۹، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۷۸ وج ۹۶ ص ۳۵، جامع أحاديث الشيعة ج ۱ ص ۴۲۷، تفسير القمّي ج ۱ ص ۴۴،... فهبط آدم على الصفا، وإنّما سُمّيت الصفا: تفسير القمّي ج ۱ ص ۴۳، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۶۱، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۱۳.

۴۲. فلقّنه جبرئيل: قل يا حميد بحقّ محمّد، يا عالي بحقّ عليّ، يا فاطر بحقّ فاطمة...: بحار الأنوار ج ۴ ص ۲۴۵؛ سأله بحقّ محمّد وعليّ والحسن والحسين وفاطمة: الكافي ج ۸ ص ۳۰۵، معاني الأخبار ص ۱۲۵، وسائل الشيعة ج ۷ ص ۱۰۰، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۷۷ وج ۲۶ ص ۳۲۴؛ سأله

- بحقِّ محمدٍ وعليٍّ وفاطمةٍ والحسن والحسين إلَّا تبت عليٌّ، فتاب الله عليه: الخصال ص ٢٧٠، كمال الدين ص ٣٥٩، معاني الأخبار ص ١٢٥، وسائل الشيعة ج ٧ ص ٩٩، مناقب ابن شهر آشوب ج ١ ص ٢٤٣، العمدة لابن البطريق ص ٣٧٩، الروضة في فضائل أمير المؤمنين ص ٨١، الطرائف للسيد ابن طاووس ص ١١٢، المحتضر ص ٢٠١، بحار الأنوار ج ١١ ص ١٧٧، تفسير مجمع البيان ج ١ ص ٣٧٥، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٦٨، شواهد التنزيل ج ١ ص ١٠١، الدر المنثور ج ١ ص ٦٠، ينابيع المودة ج ١ ص ٢٨٨، غاية المرام ج ١ ص ٢٦٢.
٤٣. فاهبط عليهما بخيمة من خيام الجنة، وعزهما عني بفرق الجنة، واجمع بينهما في الخيمة... الكافي ج ٤ ص ١٩٦، علل الشرائع ج ٢ ص ٤٢١، مستدرک الوسائل ج ٩ ص ٣٣٧، بحار الأنوار ج ١١ ص ١٨٣، جامع أحاديث الشيعة ج ١٠ ص ١٠، تفسير العياشي ج ١ ص ٣٦، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ١٢٥.
٤٤. أليس من قولك إن الأنبياء معصومون؟ فقال: بلى، قال: فما معنى قول الله تعالى: (وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى)...: عيون أخبار الرضا ج ٢ ص ١٧٤، الاحتجاج ج ٢ ص ٢١٦، بحار الأنوار ج ١١ ص ٧٨، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٥٩، أعيان الشيعة ج ٢ ص ٢٢.
٤٥. إن آدم كان له في السماء خليل من الملائكة، فلمَّا هبط آدم من السماء إلى الأرض استوحش الملك...: تفسير العياشي ج ١ ص ٣٢، البرهان ج ١ ص ١٣٤.
٤٦. تورات، سفر پیدایش، فصل ٢، شماره ١٧.
٤٧. يا موسى، أحببني وحببني إلى خلقي، قال: هذا أحببك، فكيف أحببك إلى خلقتك؟: الأمالي للطوسي ص ٤٨٤، الجواهر السنوية ص ٦٨.
٤٨. (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى). اعراف: ١٧٢.
٤٩. أخذ عليهم الميثاق، وأن يصبروا ويصابروا ويرابطوا، وأن يتقوا الله...: الكافي ج ١ ص ٤٥١، مختصر بصائر الدرجات ص ١٧٢، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٨٠، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٥٢، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ١٣٧.
٥٠. فأقرؤا له بالطاعة والربوبية، وميز الرسل والأنبياء والأوصياء، وأمر الخلق بطاعتهم، فأقرؤا بذلك في الميثاق...: تفسير العياشي ج ٢ ص ٤١، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٩٩.
٥١. (وَأَوْفُوا بِعَهْدِي) قال: بولاية أمير المؤمنين عليه السلام، (أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ)، أوف لكم بالجنة: الكافي ج ١ ص ٤٣١، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٣٥٨، البرهان ص ١٥٩ ح ٥.



۵۲. فقالوا: وكيف نقتل أنفسنا؟ فقال لهم موسى: اغدواكل واحد منكم إلى بيت المقدس ومعه سكين أو حديدة أو سيف: تفسير القمي ج ۱ ص ۴۷، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۲۲۲.
۵۳. وما يخرج إلا في أولي قوة، وما يكون أولو قوة إلا عشرة آلاف...: كمال الدين ص ۶۵۴، تفسير الصافي ج ۴ ص ۶۵، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۲۳.
۵۴. ويحمل حجر موسى بن عمران وهو وقر بعير، فلا ينزل منزلاً إلا انبعث عين منه...: بصائر الدرجات ص ۲۰۸، الكافي ج ۱ ص ۲۳۱، كمال الدين ص ۶۷۰، كتاب الغيبة للنعمان ص ۲۴۴.
۵۵. من كان جائعاً شبع، ومن كان ظمأناً روي: كتاب الغيبة للنعمان ص ۲۴۴، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۱۸۵ و ج ۵۲ ص ۳۲۴.
۵۶. والله، ما ضربوهم بأيديهم ولا قتلوهم بأسياهم، ولكن سمعوا أحاديثهم فأذاعوها...: المحاسن ج ۱ ص ۲۵۶، الكافي ج ۲ ص ۳۷۱، وسائل الشيعة ج ۱۶ ص ۲۵۱، مستدرک الوسائل ج ۱۲ ص ۲۹۶، بحار الأنوار ج ۲ ص ۷۴، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۴ ص ۵۴۱، تفسير العياشي ج ۱ ص ۴۵، التفسير الأصفى ج ۱ ص ۴۱، تفسير الصافي ج ۱ ص ۱۳۸، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۸۴، تفسير كنز الدقائق ج ۲ ص ۲۰۳.
۵۷. اعرف: آيه ۱۷۱.
۵۸. فما زالوا الاثلاثة ايام ثم بعث الله عز وجل عليهم مطرا و ريحا...: التفسير الصافي ج ۲ ص ۲۴۷، البرهان ج ۱ ص ۲۳۵.
۵۹. إن رجلاً من بني إسرائيل قتل قرابة له، ثم أخذه فطرحه على طريق أفضل سبط من أسباط بني إسرائيل...: الأمالي للطوسي ص ۳۰۰، تفسير العياشي ج ۱ ص ۱۰، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۸۷، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۲۶۳ و ج ۷۱ ص ۶۸.
۶۰. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسير القمي ج ۱ ص ۴۹، التبيان ج ۱ ص ۲۹۴، الكشاف ج ۱ ص ۲۸۶، تفسير جوامع الجامع ج ۱ ص ۱۱۳، تفسير مجمع البيان ج ۱ ص ۲۵۰، تفسير الصافي ج ۱ ص ۱۴۱، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۸۹، تفسير كنز الدقائق ج ۱ ص ۲۶۷، تفسير شبر ص ۵۰، جامع البيان ج ۱ ص ۴۷۹، تفسير ابن أبي حاتم ج ۱ ص ۱۳۶، تفسير السمرقندي ج ۱ ص ۸۹، تفسير الثعلبي ج ۱ ص ۲۱۱، تفسير الواحدي ج ۱ ص ۱۱۱، تفسير السمعي ج ۱ ص ۹۱، زاد المسير ج ۱ ص ۸۲، تفسير الرازي ج ۳ ص ۱۱۳، تفسير القرطبي ج ۱ ص ۴۴۴، تفسير البحر المحيط ج ۱ ص ۴۱۱، تفسير ابن كثير ج ۱ ص ۱۱۱، تفسير الجلالين ص ۱۴، تفسير الثعالبي ج ۱

- ص ٢٥٩، تفسير الألوسي ج ١ ص ٢٨٥.
٦١. (وَكَأَنَّهُمْ) يعني هؤلاء اليهود، (مِنْ قَبْلِ) ظهور محمّد... (كَفَرُوا بِهِ)، جحدوا نبوته حسداً له وبغياً: بحار الأنوار ج ٩ ص ١٨١ وج ٩١ ص ١٠، التفسير الأصفي ج ١ ص ٥٣، تفسير الصافي ج ١ ص ١٥٨.
٦٢. كان قوم من اليهود ليسوا من المعاندين المتواطئين، إذا لقوا المسلمين حدّثوهم بما في التوراة من صفة محمّد...: التبيان ج ١ ص ٣١٦، تفسير مجمع البيان ج ١ ص ٢٧٢، بحار الأنوار ج ٩ ص ٥٦؛ وقالوا للمستضعفين منهم: هذه صفة النبي المبعوث في آخر الزمان، أنه طويل، عظيم البدن والبطن، أصهب الشعر، ومحمّد خلفه، وهو يجيء بعد هذا الزمان بخمسمئة سنة...: الاحتجاج ج ٢ ص ٢٦٢، بحار الأنوار ج ٢ ص ٨٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٣١٣، تفسير الصافي ج ١ ص ١٤٨، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٩٢.
٦٣. إنّ عوامّ اليهود كانوا قد عرفوا علماءهم بالكذب الصراح، وبأكل الحرام والرشا، وبتغيير الأحكام عن واجبها...: الاحتجاج ج ٢ ص ٢٦٢، بحار الأنوار ج ٢ ص ٨٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٣١٣، تفسير الصافي ج ١ ص ١٤٨، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٩٢.
٦٤. كيف أنت إذا اختلفت الشيعة هكذا، وشبك أصابعه وأدخل بعضها في بعض...: فضائل أمير المؤمنين لابن عقدة ص ١٢٧، كتاب الغيبة للنعمان ج ٢ ص ٢١٤، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ١١٥.
٦٥. لأنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله أتاهم وهم يعبدون الحجارة المنقورة: كتاب الغيبة للنعمان ص ٣٠٨، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٦٣.
٦٦. ويسير إلى الكوفة، فيخرج منها ستّة عشر ألفاً من البتربة، شاكين في السلاح، قرء القرآن: دلائل الإمامة ص ٤٥٥.
٦٧. إنّ قائمنا إذا قام استقبل من جهل الناس أشدّ ممّا استقبله رسول الله: كتاب الغيبة للنعمان ص ٣٠٧.
٦٨. يَا مَوْلَايَ، شَقِيٍّ مَنْ خَالَفَكُمُ، وَسَعِيدٍ مَنْ أَطَاعَكُمُ: الاحتجاج ج ٢ ص ٣١٦، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٧١ وج ٩١ ص ٢ وج ٩٩ ص ٨١.
٦٩. بزّ الوالدين من حسن معرفة العبد بالله، إذ لا عبادة أسرع بلوغاً بصاحبها...: تفسير الصافي ج ٤ ص ١٤٤، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٢٠٢، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٧٧، مستدرک الوسائل ج ١٥ ص ١٩٨؛ فإنّ ریح الجنّة يوجد من مسيرة ألف عام، والله لا يجدها قاطع رحم...: مجمع الزوائد ج ٥ ص ١٢٥ وج ٨ ص ١٤٩، المعجم الأوسط ج ٦ ص ١٨، كنز العمال ج ١٦ ص ٩٦، الكامل لابن عدي ج

- ۱۳۸۶، تاریخ مدینه دمشق ج ۱۸ ص ۸۱.
۷۰. إنَّ لي والدين كبيرين يزعمان أنَّهما يأنسان بي ويكرهان خروجي...: الكافي ج ۲ ص ۱۶۰، وسائل الشيعة ج ۱۵ ص ۲۰، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۵۲.
۷۱. از آیه ۱۰۲ سوره نحل استفاده می‌شود که روح القدس همان جبرئیل است.
۷۲. قال علي عليه السلام: ليس لأنفسكم ثمن الا الجنة فلا تتبعوها الا بها: بحار الانوار ج ۷۰ ص ۱۳۲، التفسير الصافي ج ۲ ص ۳۸۲.
۷۳. فذك: قرية بالحجاز بينها وبين المدينة يومان... وفيها عين فؤارة ونخيل كثيرة...: معجم البلدان ج ۴ ص ۲۳۸.
۷۴. لما قدم رسول الله صلى الله عليه وآله المدينة أتوه بعبد الله بن صوريا...: الاحتجاج ج ۱ ص ۴۸، چسعد السعود ص ۲۱۳، بحار الأنوار ج ۹ ص ۶۶، التبيان ج ۱ ص ۳۶۳، وراجع: تفسير الثعلبي ج ۴ ص ۶۵، تفسير الرازي ج ۳ ص ۱۹۴.
۷۵. لما هلك سليمان وضع إبليس السحر، ثم كتبه في كتاب فطواه وكتب على ظهره...: تفسير العياشي ج ۱ ص ۵۲، تفسير القمي ج ۱ ص ۵۵، تفسير مجمع البيان ج ۱ ص ۳۲۸، تفسير الصافي ج ۱ ص ۱۷۰، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۱۱۱.
۷۶. المختص بالرحمة نبي الله ووصيه صلوات الله عليهما، إن الله خلق مئة رحمة، تسعة وتسعون رحمة: بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۶۲، البرهان ج ۱ ص ۲۳۴.
۷۷. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان ج ۱ ص ۴۰۵، الكسفا ج ۱ ص ۳۰۳، تفسير جوامع الجامع ج ۱ ص ۱۳۸، تفسير مجمع البيان ج ۱ ص ۳۴۵، التفسير الأصفى ج ۱ ص ۶۰، تفسير كنز الدقائق ج ۱ ص ۳۱۵، البليان للسيد الخوي ص ۲۸۷، تفسير مقاتل بن سليمان ج ۱ ص ۷۲، جامع البيان ج ۱ ص ۶۸۱، تفسير السمرقندي ج ۱ ص ۱۱۰، تفسير الثعلبي ج ۱ ص ۲۵۶، تفسير الواحدي ج ۱ ص ۱۲۵، تفسير السمعي ج ۱ ص ۱۲۶، زاد المسير ج ۱ ص ۱۱۳، تفسير الرازي ج ۳ ص ۲۳۶، تفسير القرطبي ج ۲ ص ۷۰، تفسير البحر المحيط ج ۱ ص ۵۰۵، تفسير ابن كثير ج ۱ ص ۱۵۸، تنوير المقابس ص ۱۶، تفسير الجلالين ص ۲۳، تفسير الثعالبي ج ۱ ص ۳۰۱، تفسير الألو سي ج ۱ ص ۳۵۶.
۷۸. فإنها نزلت في صلاة النافلة، فصلها حيث توجهت إذا كنت في سفر...: تفسير القمي ج ۱ ص ۵۸، بحار الأنوار ج ۸۱ ص ۴۷، تفسير الصافي ج ۱ ص ۱۸۲، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۱۱۸؛ فكتب:

- يعيدها ما لم يفت الوقت، أو لم يعلم... تهذيب الأحكام ج ٢ ص ٤٩، الاستبصار ج ١ ص ٢٩٧، وسائل الشيعة ج ٤ ص ٣١٦، بحار الأنوار ج ٨١ ص ٣١، جامع أحاديث الشيعة ج ٤ ص ٥٩٦.
٧٩. ويلك! إنما يقال لشيء لم يكن فكان: متى كان، إن ربي تبارك وتعالى كان لم يزل حياً بلا كيف: الكافي ج ١ ص ٨٩، التوحيد للصدوق ص ١٧٤، بحار الأنوار ج ٤ ص ٢٩٩.
٨٠. ثم اتخذوا العزى، وسُمي بها عبد العزى بن كعب، وكان الذي اتخذها ظالم بن أسعد: خزنة الأدب ج ٤ ص ١١٦ و ص ٢٠٩؛ كانت العزى أحدث من اللات، وكان الذي اتخذها ظالم بن سعد بوادي نخلة... فتح الباري ج ٨ ص ٤٧١، تفسير القرطبي ج ١٧ ص ٩٩، وراجع: تاج العروس ج ٨ ص ١٠١؛ ثم اتخذوا اللات بالطائف، وكانت صخرة مربعة: خزنة الأدب ج ٧ ص ٢٠٩؛ وكان اللات بالطائف لتقيف على صخرة: المحبر ص ٣١٥، وراجع: فتح الباري ج ٨ ص ٤٧١، تفسير القرطبي ج ١٧ ص ٩٩، فكان أقدمها مناة، وسُميت العرب عبد مناة... فمن أهل لها لم يطف بين الصفا والمروة: فتح الباري ج ٣ ص ٣٩٩، عمدة القارئ ج ١٩ ص ٢٠٣، تحفة الأحوذى ج ٨ ص ٢٤٢، التمهيد لابن عبد البر ج ٢ ص ٩٨، تفسير ابن كثير ج ٤ ص ٢٧٢.
٨١. الحمد لله الذي لم يلد فيورث، ولم يولد فيشارك: التوحيد للصدوق ص ٤٨، الفصول المهمة للحزب العمالي ج ١ ص ٢٤٢، بحار الأنوار ج ٣ ص ٢٥٦، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٢٣٧.
٨٢. إن أمير المؤمنين عليه السلام استنهض الناس في حرب معاوية في المرة الثانية، فلما حشد الناس: الكافي ج ١ ص ١٣٤، التوحيد للصدوق ص ٤١، الغارات ج ٢ ص ٧٣٢، بحار الأنوار ج ٤ ص ٢٦٩.
٨٣. يرتلون آياته ويتفقهون به ويعملون بأحكامه، ويرجون وعده ويخافون وعيده، ويعتبرون بقصصه: البرهان ج ١ ص ٢٤٥.
٨٤. إن الإمامة هي منزلة الأنبياء، وإرث الأوصياء، إن الإمامة خلافة الله وخلافة الرسول... الكافي ج ١ ص ٢٠٠، الأمالي للصدوق ص ٧٧٥، عيون أخبار الرضا ج ٢ ص ١٩٧، معاني الأخبار ص ٩٨، تحف العقول ص ٤٣٩، بحار الأنوار ج ٢٥ ص ١٢٣.
٨٥. أتمهنّ بمحمد وعلي والأئمة من ولد علي صلى الله عليهم: تفسير العياشي ج ١ ص ٥٧، بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٢٠١، البرهان ج ١ ص ٢٥١: (لا ينال عهدِي الظالمين)، أي لا يكون إماماً ظالماً: تفسير العياشي ج ١ ص ٥٨، بحار الأنوار ج ٢٥ ص ١٩١؛ من سجد لصنم من دوني لا أجعله إماماً أبداً: بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٢٠٠، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٥٤٦.
٨٦. فلو أن الله أذن لها لجالت الدنيا والآخرة في جرية واحدة... مسند زيد بن علي عليه السلام

- ص ۴۹۷، عيون أخبار الرضا ج ۱ ص ۳۵، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۱۶، التفسير الأصفى ج ۱ ص ۶۷۰، التفسير الصافي ج ۳ ص ۱۶۷، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۱۰۰، وقال ابن دريد: إن اشتقاق البراق من البرق لسرعته... عمدة القاري ج ۱۵ ص ۱۲۶، الديباج على مسلم ج ۱ ص ۱۹۴، شرح أصول الكافي ج ۱۲ ص ۵۲۴.
۸۷. واتخذوا من مقام ابراهيم مصلى، يعني بذلك ركعتي طواف الفريضة: تهذيب الأحكام ج ۵ ص ۱۳۸، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۱ ص ۳۸۸.
۸۸. من ثمرات القلوب؛ أي حبيبهم إلى الناس لينتابوا إليهم ويعودوا إليهم: تفسير القمي ج ۱ ص ۶۲، تفسير مجمع البيان ج ۱ ص ۳۸۵، بحار الأنوار ج ۱۲ ص ۸۶.
۸۹. البرهان ج ۱ ص ۲۵۶.
۹۰. فلذلك قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أنا دعوة أبي إبراهيم: تفسير فرات الكوفي ج ۱ ص ۶۲، تفسير الصافي ج ۱ ص ۱۹۰، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۱۳۰، بحار الأنوار ج ۱۲ ص ۹۲، وراجع: دعائم الإسلام ج ۱ ص ۳۴، الخصال ص ۱۷۷، من لا يحضره الفقيه ج ۴ ص ۲۶۹، المسترشد ص ۶۴۹، الأمالي للطوسي ص ۳۷۹، الغيبة للطوسي ص ۶۸، مكارم الأخلاق ص ۴۴۲، مستطرفات السرائر ص ۶۲۰، بحار الأنوار ج ۱۲ ص ۸۸، مسند أحمد ج ۵ ص ۲۶۲، المستدرک علی الصحيحين للحاكم ج ۲ ص ۴۱۸، فتح الباري ج ۶ ص ۴۲۶، صحيح ابن حبان ج ۱ ص ۳۱۳، المعجم الكبير ج ۸ ص ۱۷۵، مسند الشاميين ج ۲ ص ۳۴۱، كنز العمال ج ۱۱ ص ۳۸۳.
۹۱. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان ج ۱ ص ۴۶۶، الكشف ج ۱ ص ۳۱۱، تفسير جوامع الجامع ج ۱ ص ۱۵۱، تفسير مجمع البيان ج ۱ ص ۳۹۳، تفسير مقاتل بن سليمان ج ۱ ص ۷۸، جامع البيان ج ۱ ص ۷۷۳، تفسير الثعلبي ج ۱ ص ۲۶۷، تفسير الواحدي ج ۱ ص ۱۳۱، تفسير السمعاني ج ۱ ص ۱۳۹، زاد المسير ج ۱ ص ۱۲۸، تفسير الرازي ج ۳ ص ۳۸، تفسير البيضاوي ج ۱ ص ۴۰۲، تفسير البحر المحيط ج ۱ ص ۵۴۲، تفسير ابن كثير ج ۱ ص ۱۸۹، تفسير الجلالين ص ۲۷، تفسير الثعلبي ج ۱ ص ۳۱۶.
۹۲. (صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً)، قال: الإسلام: الكافي ج ۲ ص ۱۴، معاني الأخبار ص ۱۸۸، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۸۰ و ج ۴ ص ۱۳۶؛ الصبغة هي الإسلام: الكافي ج ۲ ص ۱۴، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۳۲، الكافي ج ۲ ص ۱۴، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۱۳۲؛ صبغ المؤمنين بالولاية في الميثاق: مختصر بصائر الدرجات ص ۱۷۱، بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۳۷۹، التفسير الأصفى ج ۱ ص

- ٦٨، تفسير الصافي ج ١ ص ١٩٣، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ١٣٢.
٩٣. أخذ عليهم الميثاق، وأن يصبروا ويصابروا ويرابطوا: الكافي ج ١ ص ٤٥١، مختصر بصائر الدرجات ص ١٧٢، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٨٠، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٥٢، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ١٣٧؛ شهدنا عليكم يا بني آدم أن تقولوا يوم القيامة إنا كنا عن هذا غافلين: تفسير العياشي ج ٢ ص ٤١، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٩٩.
٩٤. خرج في جوف الليل ينظر الى آفاق السماء ينتظر من الله في ذلك أمرًا...: تفسير القمي ج ١ ص ٦٣، تفسير مجمع البيان ج ١ ص ٤١٤، بحار الأنوار ج ٨١ ص ٦٢.
٩٥. أن اليهود كانوا يعيرون رسول الله صلى الله عليه وآله، ويقولون له: أنت تابع لنا تصلي إلى قبلتنا...: تفسير القمي ج ١ ص ٦٣، تفسير مجمع البيان ج ١ ص ٤١٤، البرهان ج ٢ ص ٧، الحدائق الناضرة ج ٧ ص ٣٦٩، مستدرک الوسائل ج ٣ ص ١٧٠، بحار الأنوار ج ١٩ ص ١٩٦، جامع أحاديث الشيعة ج ٤ ص ٥٧٣.
٩٦. لأن الله عز وجل قد أنزل عليهم في التوراة والإنجيل والزبور صفة محمد وصفة أصحابه ومهاجرته...: تفسير القمي ج ١ ص ٣٣، تفسير الصافي ج ٢ ص ١١٢، البرهان ج ١ ص ٣٤٧، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ١٣٨، ٩٩؛ للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسير أبي حمزة الثمالي ص ١١٣، التبيان ج ١ ص ١٨٣، تفسير جوامع الجامع ج ١ ص ١٦٢، زبدة التفاسير ج ١ ص ٢٥٨، البرهان ج ١ ص ٣٤٦، جامع البيان ج ٢ ص ٣٦، تفسير السمعي ج ١ ص ١٥٣، الكشاف ج ١ ص ٣٢١، زاد المسير ج ١ ص ١٤٢، تفسير الرازي ج ٤ ص ١٤٤، أنوار التنزيل ج ١ ص ١١٢، تفسير البحر المحيط ج ١ ص ٥٩٠، الدر المنثور ج ١ ص ١٤٧، تفسير الألويسي ج ٢ ص ١٢، أضواء البيان ج ٨ ص ٢٤.
٩٧. قولك: (إِنَّا لِلَّهِ)، فأقرار منك بالملك: الكافي ج ٣ ص ٢٦١، تحف العقول ص ٢٠٩، بحار الأنوار ج ٤٢ ص ١٦٠، جامع أحاديث الشيعة ج ٣ ص ٤٩٤، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ١٤٤.
٩٨. من سئل عن علم يعلمه فكتمه، ألجم يوم القيامة بلجام من نار: المهذب لابن البراج ج ٢ ص ٥٥٥، عوائد الأيام ص ٥٥٠، وراجع: مسند أحمد ج ٢ ص ٤٩٥، سنن ابن ماجه ج ١ ص ٩٨، المعجم الأوسط ج ٢ ص ٣٨٢، مسند الشهاب ج ١ ص ٢٦٦، جامع بيان العلم وفضله ج ١ ص ٤، التبيان ج ٢ ص ٤٦، تفسير مجمع البيان ج ١ ص ٤٤٧، تفسير الصافي ج ١ ص ٢٠٧، البرهان ج ١ ص ٣٦٦، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ١٤٩، جامع البيان ج ٢ ص ٧٤، تفسير الرازي ج ٩ ص ١١٥.

۹۹. سلام علی آل یاسین، السَّلَامُ عليك يا داعي الله ورباني آياته...: الاحتجاج ج ۲ ص ۳۱۶، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۷۱ و ج ۹۱ ص ۲ و ج ۹۹ ص ۸۱.
۱۰۰. السلام علی الأئمة الدعاة، والقادة الهداة، والسادة الولاة، والذادة الحماة...: عيون أخبار الرضا ج ۱ ص ۳۰۵، من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعة ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدي ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۲ ص ۲۹۸.
۱۰۱. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسير القمّي ج ۱ ص ۶۴، التبيان ج ۲ ص ۷۷، تفسير جوامع الجامع ج ۱ ص ۱۷۴، تفسير مجمع البيان ج ۱ ص ۴۷۰، زبدة التفاسير ج ۱ ص ۲۸۳، البرهان ج ۱ ص ۳۷۲، جامع البيان ج ۲ ص ۱۰۹، تفسير السمعاني ج ۱ ص ۱۶۸، الكشف ج ۱ ص ۳۲۸، زاد المسير ج ۱ ص ۱۵۵، تفسير الرازي ج ۵ ص ۸، تفسير العزّين عبد السلام ج ۲ ص ۲۱۴، تفسير البحر المحيط ج ۱ ص ۶۵۰، تفسير الألوّسي ج ۲ ص ۴۱.
۱۰۲. أتت امرأة إلى عمر، فقالت: يا أمير المؤمنين، إنّي فجرت...: من لا يحضره الفقيه ج ۴ ص ۳۵، تهذيب الأحكام ج ۱۰ ص ۴۹، وسائل الشيعة ج ۲۸ ص ۱۱۲، مستدرک الوسائل ج ۱۸ ص ۵۸، جامع أحاديث الشيعة ج ۲۵ ص ۳۶۹، تفسير العياشي ج ۱ ص ۷۴، البرهان ج ۱ ص ۳۷۴، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۱۵۵.
۱۰۳. من عمل بهذه الآية فقد استكمل الإيمان: بحار الأنوار ج ۶۶ ص ۳۴۶، زبدة التفاسير ج ۱ ص ۲۹۰، التفسير الأصفى ج ۱ ص ۸۲، تفسير الصافي ج ۱ ص ۲۱۵، تفسير البيضاوي ج ۱ ص ۴۵۵، الدر المنثور ج ۱ ص ۱۷۰، تفسير أبي السعود ج ۱ ص ۱۹۴، تفسير الألوّسي ج ۲ ص ۴۸.
۱۰۴. روي أنه لا ينبغي أن يبيت إلا ووصيته تحت رأسه: الحدائق الناضرة ج ۲۲ ص ۳۷۹، وسائل الشيعة ج ۱۹ ص ۲۵۸، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۹ ص ۱۶۷، تفسير مجمع البيان ج ۱ ص ۴۹۴.
۱۰۵. مرّ رسول الله بقوم رفعوا أصواتهم بالدعاء...: تفسير مجمع البيان ج ۴ ص ۷۷، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۷۲۴.
۱۰۶. وفي السيرة أنّ واحداً ممّن وآه رسول الله صلّى الله عليه وآله قبل رشوةً قدّمت إليه بشكل هدية...: راجع الأمثل في تفسير كتاب الله المنزل ج ۲ ص ۹.
۱۰۷. إنّ القتال مع غير الإمام المفروض طاعته حرام مثل الميتة والدم ولحم الخنزير: الكافي ج ۵ ص ۲۳، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۱۳۴، وسائل الشيعة ج ۱۵ ص ۴۵، بحار الأنوار ج ۵۸ ص ۲۳۹، جامع

- أحاديث الشيعة ج ١٣ ص ٤٨، تذكرة الفقهاء ج ٩ ص ١٩، منتهى المطلب ج ٢ ص ٩٠٠، الوافي ج ١٥ ص ٧٨، جواهر الكلام ج ٢١ ص ١١.
١٠٨. للإطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسير العياشي ج ١ ص ٨٧، التبيان ج ٢ ص ١٥١، تفسير جوامع الجامع ج ١ ص ١٩١، تفسير مجمع البيان ج ٢ ص ٣٤، زبدة التفاسير ج ١ ص ٣١٧، تفسير الصافي ج ١ ص ٢٣٠، البرهان ج ١ ص ٤١٢، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ١٧٩، تفسير مقاتل بن سليمان ج ١ ص ١٠٣، جامع البيان ج ٢ ص ٢٧٣، تفسير السمعاني ج ١ ص ١٩٤، الكشف ج ١ ص ٣٤٣، زاد المسير ج ١ ص ١٨٣، تفسير الرازي ج ٥ ص ١٤٨، تفسير العزّين عبد السلام ج ١ ص ١٩٧، تفسير البحر المحيط ج ٢ ص ٦٥، تفسير الجلالين ص ٤٠، تفسير الألويسي ج ٢ ص ٧٧.
١٠٩. كسانی که در غیر ایام حجّ به مکّه می روند، عمره مفرده به جا می آورند، البتّه آنان در پایان باید طواف نساء و نماز آن را انجام دهند.
١١٠. كسانی که در شهر مکّه و اطراف آن زندگی می کنند، اعمال حجّ آنان مقداری تفاوت دارد (مثلاً قربانی کردن بر آنان واجب نیست).
١١١. فاخترت خمسة عشر رجلاً من خمسة عشر بطناً، كان فيهم أبو لهب من بطن بني هاشم... الخرائج والجرائح ج ١ ص ١٤٣، بحار الأنوار ج ١٩ ص ٧٢؛ جاءت قريش ليدخلوا عليه، فقال أبو لهب: لا أدعكم أن تدخلوا عليه بالليل، فإنّ في الدار صبيانا ونساءً، ولا نأمن أن تقع بهم يد خاطئة، فنحرسه الليلة، فإذا أصبحنا دخلنا عليه. فناموا حول حجرة رسول الله... تفسير القميّ ج ١ ص ٢٧٥، تفسير الصافي ج ٢ ص ٢٩٦، البرهان ج ٢ ص ٦٧١، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ١٤٩، بحار الأنوار ج ١٩ ص ٥٠.
١١٢. خذ على طريق ثور، وهو جبل على طريق منى له سنام كسنام الثور... تفسير القميّ ج ١ ص ٢٧٥، تفسير الصافي ج ٢ ص ٢٩٦، البرهان ج ٢ ص ٦٧١، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ١٤٩، بحار الأنوار ج ١٩ ص ٥٠؛ ثمّ جعلوا يطّلعون فيرون علياً على الفراش متّشحاً ببرد رسول صلي الله عليه وآله، فيقولون: إنّ هذا لمحمّد نائم عليه برده. فلم يبرحوا كذلك حتّى أصبحوا، فقام علي من الفراش فقالوا: والله لقد صدقنا الذي كان حدّثنا به: بحار الأنوار ج ١٩ ص ٣٩، تاريخ الطبري ج ٢ ص ١٠٠، المنتظم في تاريخ الأمم والملوك ج ٣ ص ٤٩، البداية والنهاية ج ٣ ص ٢١٧، عيون الأثر لابن سيّد الناس ج ١ ص ٢٣٥، السيرة النبوية لابن كثير ج ٢ ص ٢٣٠، سبل الهدى والرشاد ج ٣ ص ٢٣٣، السيرة الحلبية ج ٢ ص ١٩٣.



۱۱۳. اُنِّي قَدْ أَخَيْتَ بَيْنَكُمَا وَجَعَلْتُ عَمْرَ أَحَدِكُمَا أَطْوَلَ مِنْ عَمْرِ صَاحِبِهِ، فَأَيُّكُمَا يُؤْثِرُ أَخَاهُ...: الأُمالي للطوسي ج ۱ ص ۴۶۴، مناقب آل أبي طالب ج ۱ ص ۳۳۹، سعد السعود ص ۲۱۶، المحتضر ص ۸۱، الجواهر السنّية ص ۳۰۸، بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۳۹، ۶۴.
۱۱۴. السلام على أئمة الهدى ومصابيح الدجى، وأعلام التقى وذوي النهى...: عيون أخبار الرضا ج ۱ ص ۳۰۵، من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعة ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدي ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۲ ص ۲۹۸.
۱۱۵. أتدري ما السلم؟ قال: قلت: أنت أعلم، قال: ولاية علي والأئمة الأوصياء من بعده: تفسير العياشي ج ۱ ص ۱۰۲، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۱۵۹، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۲۰۶؛ سألهما عن قول الله: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً)...: تفسير العياشي ج ۱ ص ۱۰۲، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۱۵۹، البرهان ج ۱ ص ۴۴۶، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۲۰۶.
۱۱۶. إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَرَى رَسُولَهُ بِقَلْبِهِ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ مَا أَحَبَّ: الكافي ج ۱ ص ۹۵، التوحيد للصدوق ص ۱۰۸، بحار الأنوار ج ۴ ص ۴۳.
۱۱۷. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسير فرات الكوفي ص ۶۷، البيان ج ۲ ص ۱۸۸، تفسير جوامع الجامع ج ۱ ص ۲۰۰، تفسير مجمع البيان ج ۲ ص ۵۹، روض الجنان ج ۳ ص ۱۴۲، زبدة التفاسير ج ۱ ص ۳۳۵، البرهان ج ۱ ص ۴۴۷، جامع البيان ج ۲ ص ۴۴۵، تفسير السمعي ج ۱ ص ۲۱۰، الكشاف ج ۱ ص ۳۵۳، زاد المسير ج ۱ ص ۲۰۴، تفسير الرازي ج ۵ ص ۲۳۱، تفسير البحر المحيط ج ۲ ص ۱۱۶، تفسير الجلالين ص ۴۴، تفسير الألوسي ج ۲ ص ۹۸.
۱۱۸. كانوا ضالاً، كانوا المؤمنين، ولا كافرين، ولا مشركين ومنذرين: تفسير العياشي ج ۱ ص ۱۰۴، البرهان ج ۱ ص ۴۵۱، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۲۰۸، تفسير كنز الدقائق ج ۱ ص ۲۰۸؛ لَمَّا انقرض آدم عليه السلام وصالح ذريته، بقي شيث وصيه لا يقدر على إظهار دين الل...: تفسير الصافي ج ۱ ص ۲۴۴، البرهان ج ۱ ص ۴۵۱، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۲۰۸.
۱۱۹. خرج كل من كان عنده يتيماً، وسألوا رسول الله صلى الله عليه وآله في إخراجهم...: تفسير القمي ج ۱ ص ۷۲، تفسير الصافي ج ۱ ص ۲۵۰، البرهان ج ۱ ص ۴۵۹، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۲۱۱، ۴۴۸، الحدائق الناضرة ج ۱۸ ص ۳۴۵، وسائل الشيعة ج ۱۷ ص ۲۵۶، بحار الأنوار ج ۷۲ ص ۳، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۷ ص ۴۰۰.

١٢٠. احزاب آيه ٤٩.
١٢١. در انجيل متى، فصل ١٩، شماره ٩ چنين مى خوانيم: هر كه زن مطلقه اى را نكاح كند، زنا كند.
١٢٢. دائرة المعارف كتاب مقدس ص ٦٧٥.
١٢٣. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسير العياشي ج ١ ص ١٢٩، تفسير القمي ج ١ ص ٦٥، التبيان ج ٢ ص ١٠٧، تفسير جوامع الجامع ج ١ ص ١٨٠، مجمع البيان ج ١ ص ٤٩٢، تفسير مجمع البيان ج ٢ ص ١٣١، زبدة التفاسير ج ١ ص ٣٨٣، التفسير الأصفي ج ١ ص ٨٤، البرهان ج ١ ص ٤٩٩، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٢٤١، جامع البيان ج ٢ ص ٧٢١، تفسير السمعاني ج ٢ ص ٢٣٥، الكشف ج ١ ص ٢٧٧، زاد المسير ج ١ ص ٢٥٢، تفسير الرازي ج ٦ ص ١٧٢، تفسير القرطبي ج ٣ ص ٢٠٣، تفسير البيضاوي ج ١ ص ٥٤٠، تفسير البحر المحيط ج ٢ ص ٢٥٢، تفسير الجلالين ص ٥٢، تفسير الألوسي ج ٢ ص ١٦٠.
١٢٤. فلما حضرت موسى الوفاة وضع فيه الألواح... بحار الأنوار ج ٨٧ ص ١١٠، التبيان ج ٢ ص ٢٩٣، تفسير مجمع البيان ج ٢ ص ١٤٣؛ وكان أعظمهم جسماً، وكان شجاعاً قوياً، وكان أعلمهم... تفسير القمي ج ١ ص ٨٢، تفسير مجمع البيان ج ٢ ص ١٤٤، زبدة التفاسير ج ١ ص ٣٩٢، التفسير الأصفي ج ١ ص ١١٧، البرهان ج ١ ص ٥٠٦، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٢٤٦؛ إن جالوت يقتله من تستوي عليه درع موسى، وهو رجل من ولد لاوي بن يعقوب... تفسير القمي ج ١ ص ٨٢، التفسير الأصفي ج ١ ص ١١٨، تفسير الصافي ج ١ ص ٤٢٧، البرهان ج ١ ص ٥٠٦، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٢٤٧، الوافي ج ٣ ص ٥٧٠، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٤٤٠.
١٢٥. أخذ حجراً آخر فرمى به في ميسرة جالوت، فوقع عليهم فانهزموا... تفسير مجمع البيان ج ٢ ص ١٥١، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٤٤١، البرهان ج ١ ص ٥٠٧، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٢٤٧.
١٢٦. يظهر تابوت السكينة... فيوضع بين يديه بيت المقدس... الملاحم والفتن للمروزي ص ٢٢٣، الملاحم والفتن للسيد ابن طاووس ص ١٥٠؛ عن الإمام الصادق عليه السلام: السلاح فينا بمنزلة التابوت في بني إسرائيل... بصائر الدرجات ص ١٩٧، الخصال ص ١١٧.
١٢٧. أول عبادة الله معرفته، وأصل معرفة الله توحيده، ونظام توحيد الله نفي الصفات عنه... التوحيد للصدوق ص ٣٤، عيون أخبار الرضا ج ٢ ص ١٣٥، بحار الأنوار ج ٤ ص ٢٢٨ و ج ٥ ص ٤٣، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٣٩.
١٢٨. (وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ)، قال: علمه: التوحيد للصدوق ص ٣٢٧، معاني الأخبار ص ٣٠.

- بحار الأنوار ج ۴ ص ۸۹، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۲۵۹؛ السماوات والأرض وما بينهما في الكرسي، والعرش هو العلم الذي لا يقدر أحد قدره: التوحيد للصدوق ص ۳۲۷، بحار الأنوار ج ۴ ص ۸۹، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۲۶۰.
۱۲۹. نزلت في أعدائه ومن تبعهم، أخرجوا الناس من النور والنور: ولاية علي-فصاروا إلى ظلمة ولاية أعدائه: مناقب آل أبي طالب ج ۲ ص ۲۷۸، بحار الأنوار ج ۳ ص ۳۹۶، البرهان ج ۱ ص ۵۲۵، فالنور هم آل محمد عليهم السلام والظلمات عدوة: تفسیر العياشي ج ۱ ص ۱۳۹، بحار الأنوار ج ۲ ص ۳۱۰، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۲۶۵.
۱۳۰. فنظر إلى سباع البرّ وسباع البحر وسباع الجو تآكل الجيف، ففكر في نفسه ساعة...: تفسیر القمّي ج ۱ ص ۹۰، تفسیر الصافي ج ۱ ص ۲۹۰، بحار الأنوار ج ۷ ص ۳۴، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۲۷۴.
۱۳۱. فأخذ إبراهيم عليه السلام نسرًا وبطًا وطاووسًا وديكًا، فقطّعهنّ وخلطهنّ...: التوحيد للصدوق ص ۱۳۲، الاحتجاج ج ۲ ص ۲۱۸، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۷۹، مرآة العقول ج ۲۶ ص ۳۹۴، تفسیر الصافي ج ۱ ص ۲۹۳، البرهان ج ۱ ص ۵۳۵، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۲۷۶.
۱۳۲. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسیر القمّي ج ۱ ص ۹۱، التبيان ج ۲ ص ۳۲۶، تفسیر مجمع البيان ج ۲ ص ۱۷۵، تفسیر الثعلبي ج ۲ ص ۲۵۲، الكشف ج ۱ ص ۳۹۱، زاد المسير ج ۱ ص ۲۷۲، تفسیر الرازي ج ۳ ص ۱۰، تفسیر القرطبي ج ۳ ص ۲۹۷، الدر المنثور ج ۱ ص ۳۳۵.
۱۳۳. (وَمَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا)، فقال: طاعة الله ومعرفة الإمام: الكافي ج ۱ ص ۱۸۵، المحاسن ج ۱ ص ۱۴۸، شرح الأخبار للقاضي النعمان ج ۳ ص ۵۷۸، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۸۶.
۱۳۴. كان لعلي بن أبي طالب عليه السلام أربعة دراهم لم يملك غيرها، فتصدّق بدرهم لياً، وبدرهم نهاراً...: تفسیر العياشي ج ۱ ص ۱۵۱، البرهان ج ۱ ص ۵۵۱، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۲۹۰، وسائل الشيعة ج ۹ ص ۴۰۳، مستدرک الوسائل ج ۷ ص ۱۸۰، بحار الأنوار ج ۴۱ ص ۳۵، جامع أحاديث الشيعة ج ۸ ص ۴۲۷.
۱۳۵. أكل الربا لا يخرج من الدنيا حتّى يتخبّطه الشيطان: بحار الأنوار ج ۱۰ ص ۱۲۰، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۸ ص ۱۲۷، تفسیر الصافي ج ۱ ص ۳۰۱، البرهان ج ۱ ص ۵۵۳.
۱۳۶. برای محاسبه ارزش يك درهم، من باید قیمت يك اونس نقره را بدانم، آن را تقسیم بر شش کنم، تقریباً هر درهم معادل ۵ دلار می باشد.
۱۳۷. عفو: أصلان، يدلّ أحدهما على ترك الشيء والآخر على طلبه، ثم يرجع إليه فروع كثيرة...: معجم

مقاييس اللغة ج ٤ ص ٥٦؛ أصل معنى العفو الترك، وعليه تدور معانيه...: التحقيق في كلمات القرآن ج ٨ ص ١٨٣، الغفر: الستر، والغفران والغفر بمعنى...: معجم مقاييس اللغة ج ٤ ص ٣٨٥، غفر الله ذنوبه: أي سترها، وغفرت المتاع: جعلته في الوعاء: لسان العرب ج ٥ ص ٢٥.

١٣٨. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسير العياشي ج ١ ص ١٥٨، تفسير القمي ج ١ ص ٩٥، التبيان ج ٢ ص ٣٨٤، تفسير جوامع الجامع ج ١ ص ٢٦٠، تفسير مجمع البيان ج ٢ ص ٢٢٨، روض الجنان ج ٤ ص ١٢١، زبدة التفاسير ج ١ ص ٤٤٢، تفسير الصافي ج ١ ص ٣١١، البرهان ج ١ ص ٥٧٠، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٣٠٤، تفسير كنز الدقائق ج ٢ ص ٤٨٣، تفسير الثعلبي ج ٢ ص ٢٩٧، تفسير السمعي ج ١ ص ٢٨٨، الكشاف ج ١ ص ٤٠٧، زاد المسير ج ١ ص ٢٩٦، تفسير الرازي ج ٧ ص ١٤٨، تفسير البحر المحيط ج ٢ ص ٣٥٧، الدر المنثور ج ١ ص ٣٧٤، تفسير الألوسي ج ٣ ص ٦٩.